



فصلنامه علمی - تخصصی پاسخ

سال نهم، شماره سی و چهارم، تابستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)

مدیر مسئول: محمدباقر پورامینی

سر دبیر: حمید کریمی

مدیر اجرایی: محمدکاظم حسینی کوهساری

ویراستار: علی اصغر فروتن

صفحه‌آرا: سجاد ناصری

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا)

ابوالحسن بکتاش: مدیر گروه سیاست و جامعه مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

امیرعلی حسنلو: مدیر گروه تاریخ و سیره مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

نصرالله درویشی: مدیر آموزش و پژوهش مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

عبدالرحیم رضاپور: مدیر گروه فلسفه و کلام مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

عزالدین رضائزاد: استاد جامعه‌المصطفی ع العالمیه

حسن‌رضا رضایی: استادیار جامعه‌المصطفی ع العالمیه

احمدرضا فامیل‌دردشتی: مدیر گروه شبهه‌شناسی مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

حمید کریمی: دانشیار دانشگاه علم و صنعت ایران

حسن معلمی: دانشیار دانشگاه باقرالعلوم ع

نشانی: قم: خیابان ۱۹دی (باجک)، کوچه ۸، پلاک ۷

پست الکترونیکی: ntpasokh@gmail.com وبگاه: www.pasokhmag.ir

شماره ثبت وزارت فرهنگ و ارشاد: ۷۶۴۳۷

چاپ دیجیتال فام

«تقل مطالب فصلنامه با ذکر مأخذ بلامانع است»

فراخوان

اساتید و محققان محترم می‌توانند با ارسال مقاله در زمینه پاسخ به شبهات در چارچوب ضوابط مربوط به فصلنامه همکاری فرمایند.

راهنمای تنظیم و ارسال مقالات

فصلنامه علمی - تخصصی پاسخ مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)

ساختار کلی مقاله

الف) نحوه تدوین متن مقاله

- عنوان: عنوان مقاله گویا، رسا و ناظر به محتوای مقاله باشد.
- مشخصات نویسنده: نام و نام‌خانوادگی، رتبه علمی، تحصیلات، رشته، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی.
- چکیده: عصاره مقاله است و باید بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ کلمه باشد (بیان مسئله یا موضوع، قلمرو بحث، قلمرو منابع، اشاره به دستاوردها).
- واژگان کلیدی: حداقل سه واژه کلیدی که نقش محوری در متن اصلی مقاله دارند.
- مقدمه: شامل خلاصه‌ای از بیان مسئله، اهمیت موضوع، اهداف پژوهش، سؤال‌های پژوهش و پیشینه پژوهش است.
- بدنه اصلی مقاله: در سامان‌دهی بدنه اصلی مقاله لازم است به این موارد پرداخته شود: توصیف و تحلیل ماهیت، ابعاد و زوایای مسئله، نقد و ارزیابی نظریات رقیب به‌طور مستدل، تبیین نظریه پذیرفته شده، تقسیم مطالب در قالب محورهای مشخص.
- نتیجه‌گیری: شامل یافته‌های حاصل از پژوهش با اهداف در نظر گرفته شده از انجام پژوهش، مقاله و مقایسه نتایج پژوهش با یافته‌های پژوهش‌های مرتبط پیشنهاد تحقیق است.
- ارجاعات: به شیوه درون‌متنی تنظیم شود: (نام‌خانوادگی مؤلف، سال نشر، شماره جلد و صفحه)، همچنین استناد به کتب مقدس (قرآن، تورات، انجیل) به‌صورت (نام سوره: شماره آیه) و قوانین موضوعه به‌صورت (شماره ماده: شماره بند) ذکر شود. اسامی نویسندگان خارجی به فارسی نوشته شده و از زیرنویس کردن معادل انگلیسی آن‌ها خودداری شود.

۹. فهرست منابع: نام خانوادگی، نام، عنوان کتاب، (نام و نام خانوادگی مترجم، مصحح)، شماره جلد، نوبت چاپ، محل نشر: ناشر، سال انتشار.

مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان مقاله، نام مترجم، نام مجله، شماره مجله، سال انتشار مقاله.
پایان نامه: نام خانوادگی، نام، عنوان پایان نامه، رشته، دانشکده، نام دانشگاه، نام کشور، سال دفاع.

۱۰. اشکال / نمودار / جداول: به طور جداگانه و به ترتیب از ابتدا تا انتها شماره گذاری شوند.
ب) اصول صفحه بندی و نگارش مقاله:

تعداد صفحات مقالات، حداقل ۱۰ و حداکثر ۲۵ صفحه ۳۰۰ کلمه ای و با رعایت صفحه بندی موارد زیر قابل ارزیابی است:

۱ - مقاله باید در محیط نرم افزار Microsoft office word 2007 و ویرایش های بالاتر از آن تایپ شود.

۲ - اندازه ها از حاشیه صفحه، بالای صفحه سه سانتیمتر؛ پایین صفحه ۲/۵ سانتیمتر؛ سمت چپ صفحه ۲/۵ سانتیمتر؛ سمت راست صفحه ۲/۵ سانتیمتر تنظیم گردد.

ج) نکات مهم:

- مقاله های ارسالی نباید در هیچ کتاب یا مجله دیگری چاپ شده باشند و یا به طور همزمان برای کنفرانس ها و همایش های داخلی و خارجی ارسال شده باشند.

- مقالات دریافت شده عودت داده نمی شود.

- در این فصلنامه مقالاتی انتشار می یابد که در راستای پاسخ به شبهات نگاشته شده باشند.

- چاپ مقاله در فصلنامه منوط به تأیید داوران است و فصلنامه در ویرایش و تلخیص مقالات ارسالی آزاد است.

- نسخه word و pdf مقاله باید به پست الکترونیکی ntpasokh@gmail.com و یا از طریق پایگاه اینترنتی www.pasokhmag.ir ارسال شود.

- نامه پذیرش مقاله صرفاً پس از انجام اصلاحات مورد نظر ارزیابان توسط نویسنده، صادر خواهد شد.

- مقالات رسیده توسط سردبیر بررسی و پس از تأیید ارزیابان، برای چاپ آماده می گردد.

- مسئولیت مطالب مقالات بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است.

فهرست مطالب

اختلال در روند پاسخ‌گویی و راهکارهای جلوگیری از آن	
حجت‌الاسلام‌والمسلمین ناصر رفیعی محمدی / گفتگو.....	۷
واکاوی مقایسه رفتار امام حسین <small>علیه السلام</small> و عبدالله بن زبیر در جریان بیعت خواهی	
یدالله حاجی‌زاده.....	۱۷
نقد استناد تاریخی ازدواج امام حسین <small>علیه السلام</small> با اَرْئَب	
امیرعلی حسنلو.....	۳۵
علل عدم قیام امام حسین <small>علیه السلام</small> در زمان معاویه	
سید محسن شریفی.....	۵۳
بررسی تأثیر دشمنی بنی‌امیه با بنی‌هاشم در حادثه کربلا	
علی‌اکبر عالمیان.....	۷۱
بررسی گزارش‌های شهادت حضرت علی‌اصغر <small>علیه السلام</small>	
مصطفی محسنی.....	۹۳
رمزگشایی از واقعه تکریم یزید از اسیران کربلا	
سید محمد مهدی موسوی‌نیا.....	۱۱۱
پاسخ به پرسش‌ها و شبهات منتخب / گروه تاریخ.....	۱۳۱

اختلال در روند پاسخ‌گویی و راهکارهای جلوگیری از آن

گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین ناصر رفیعی محمدی

حجت‌الاسلام والمسلمین ناصر رفیعی محمدی در سال ۱۳۴۴ در شهر مقدس قم به دنیا آمد؛ وی پژوهشگر علوم قرآنی، عضو هیئت‌علمی جامعه المصطفی‌العالمیه علیه السلام و یکی از خطیبان و کارشناسان دینی ایرانی است. او سابقه حضور در برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی جمهوری اسلامی ایران، نظیر برنامه «سمت خدا» و «بر بال سخن» و سخنرانی در اماکن و محافل دینی و هیئات مذهبی را در داخل و خارج کشور در کارنامه خود دارد. محور بسیاری از سخنرانی‌های ایشان پاسخ به شبهات دینی است. همچنین وی کتاب‌ها و مقالات متعددی در زمینه موضوعات قرآنی و سایر موضوعات دینی نگاشته است. تدریس در حوزه و دانشگاه از دیگر فعالیت‌های علمی ایشان است.

اشاره

یکی از راه‌های انتقال مطالب و معارف دینی مانند همه عرصه‌های دیگر، مدل پرسش و پاسخ است. پرسش گاهی از سوی جاهل و رسیدن به علم است و گاهی از سوی منکر و برای تخریب شخصیت، فکر و عقیده طرف مقابل است که به آن شبهه نیز گفته می‌شود. پاسخ هرکدام از این‌ها روش‌های متناسب با خود را می‌طلبد. درباره پاسخ به شبهات اساتید مختلف در حوزه‌های علمیه و دیگر مراکز علمی نکات مفیدی بیان کرده‌اند. در اینجا مجله پاسخ گفتگویی را که با استاد دکتر ناصر رفیعی محمدی در خصوص این موضوع صورت گرفته را با اندکی تصرف تقدیم می‌نمایم.

مجله پاسخ: حضرت استاد! علل و عوامل بروز اختلال در روند پاسخ‌گویی به شبهات دینی را

چه می‌دانید؟

♦ در پاسخ به این سؤال نکاتی را به اختصار خدمت شما عرض می‌کنم:

نکته اول: عدم شناخت شبهات است؛ ممکن است افرادی اصلاً ندانند که شبهات چیستند و در واقع ندانستن شبهه، موجب می‌شود که تلاشی برای پاسخ‌گویی به آن‌هم پیدا نشود. نکته دوم: گاهی با شبهات آشنا هستند؛ ولی شیوه پاسخ‌گویی را بلد نیستند. چرا شیوه پاسخ‌گویی را نمی‌دانند؟ گاهی علمیت بالا باعث می‌شود که از پاسخ‌های ساده و روان غفلت شود. درست مثل اینکه الآن فرضاً بچه شما یک مسئله ریاضی را از کلاس دوم ابتدایی آورده است و شما فوق‌لیسانس ریاضیات دارید و می‌خواهید از راه انتگرال برای او حل کنید. او متوجه نمی‌شود و نمی‌داند که انتگرال چیست. یا فرضاً شما می‌خواهید یک موضوعی را در علوم یا در فارسی و یا در رشته‌هایی که بچه دارد، از آن پاسخ‌های خودتان در دانشگاه جواب دهید؛ پس مطلب دوم گاهی تفاوت سطح بین شبهه و شبهه‌گر و کسی است که شبهه را می‌پرسد.

نکته سوم: گاهی اوقات افراد پاسخ شبهه را بلد نیستند که چگونه باید بدهند. در بخش اول عرض کردم که شبهه را نمی‌شناسند، در بخش دوم گفتم که شبهه را می‌شناسند ولی بلد نیستند که پاسخ را روان بدهند. در بخش سوم، پاسخگو بلد نیست که به شبهه پاسخ دهد و این بلد نبودن خودش یک عیب است که باید در حوزه دانشگاه و مراکز علمی به صورت تخصصی افرادی برای شبهات تربیت شوند.

رشته فردی علوم قرآن است، ممکن است شبهات مربوط به قرآن را جواب دهد؛ ولی نمی‌تواند به شبهات کلام یا فلسفه جواب دهد، حوزه‌های این‌ها امروزه فوق‌العاده تخصصی است و لذا خود پاسخ‌گویی نیاز به پیشینه علمی و آگاهی لازم دارد که بتواند جواب دهد. به نظر من این‌ها سه عاملی هستند که موجب اختلال در پاسخ‌گویی به شبهات دینی در جامعه می‌شوند.

نکته چهارم: گاهی پیش‌فرض‌های ذهنی مانع از پاسخ‌گویی به شبهات دینی می‌شود. معروف است یعنی یک پیش‌فرضی دارد که نباید کسی راجع به این موضوع اصلاً سؤال کند، چرا می‌پرسد. بالأخره عصر اینترنت، ماهواره و پیشرفت است و ممکن است گاهی شبهاتی در ذهن فردی شکل بگیرد.

نکته آخر هم اینکه از شبهات نباید ترسید، باید به پاسخ‌گویی شبهات پرداخت نه اینکه بترسند.

مجله پاسخ: حضرت‌عالی مهم‌ترین عامل را چه چیزی می‌دانید؟

♦ مهم‌ترین عامل را عامل سوم یعنی آشنا نبودن با پاسخ است؛ یعنی خیلی‌ها نمی‌دانند که جواب این شبهه چیست و خیلی از اوقات هم نیاز به پاسخ تفصیلی نیست؛ یعنی به راحتی پاسخ داده می‌شود. فرضاً الآن کسی شبهه‌ای طرح می‌کند و می‌گوید: شما چرا به ائمه علیهم‌السلام می‌گویید که بچه ما را شفا بده؟ این، شرک است. مگر خداوند قاضی الحاجات نیست؟ ببینید این شبهه با یک مثال ساده که خداوند خالق است؛ اما حضرت عیسی علیه‌السلام هم می‌گوید «أَخْلُقُ»، یعنی من خلق می‌کنم. [۱] خود خداوند جان‌ها را می‌گیرد ولی جان گرفتن را به عزرائیل واگذار کرده است؛ [۲] همان‌طور که وحی به جبرئیل، رزق به میکائیل و مرگ به عزرائیل واگذار شده است، چه اشکالی دارد که خداوند به معصومی برآوردن حاجات را واگذار کند. به سادگی پاسخ داده می‌شود؛ یعنی در پاسخ‌گویی به شبهه خیلی مهم است که پاسخ را بلد باشند و درون‌دینی جواب دهند. این، خیلی مهم است؛ یعنی شبهه قرآنی را از درون قرآن و شبهه تاریخی را از درون تاریخ جواب دهیم.

مجله پاسخ: این اختلال در روند پاسخ‌گویی به شبهات دینی چه پیامدهایی در جامعه به دنبال دارد؟

♦ من در اینجا یک نکته‌ای را بگویم و آن نکته این است که بین شبهه و ایجاد تردید و شبهه‌افکنی تفاوت وجود دارد؛ یعنی سؤال با شبهه‌افکنی متفاوت است، شبهه با شبهه‌افکنی متفاوت است. شما الآن به بنده بگویید که این دیوار کج است، ممکن است در ذهن من هم کج تداعی شود، یا مثلاً بگویید که عسل تلخ است و ممکن است من هم تلخی احساس کنم. این، شبهه‌افکنی است، یعنی تخریب ذهن است؛ به عبارت دیگر بهانه‌جویی با شبهه کردن متفاوت است.

پیامدهای منفی اختلال در روند پاسخ‌گویی به شبهات دینی عبارتند از:

الف) بی‌اعتمادی به علمای دینی است؛ یعنی ممکن است مردم بگویند که پس علمای نمی‌توانند پاسخگوی دین باشند.

ب) ماندگاری شبهه باعث استحکام و تثبیت شبهه و تخریب یک عقیده می‌شود؛ یعنی زمانی که کسی نتوانست برای شبهه‌اش پاسخی بگیرد، می‌گوید پس شبهه‌ام درست است و پس نباید نماز خواند و نباید روزه گرفت و نتیجه‌گیری‌های بدی در پی خواهد داشت.

ج) بدبینی به دین و اینکه دین ناقص و ابتر است. در صورتی که «اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیبی که هست از مسلمانی ماست». اگر من نتوانم به سؤال شما جواب دهم، دلیل بر این نیست که دین، اشکال دارد. مثل این است که یک پزشک نتواند بیماری شما را معالجه کند و نباید به نظام پزشکی بدبین شد، مسلماً این بیماری، درمان دارد و پزشک بلد نیست.

مجله پاسخ: در زمینه فرهنگ دینی این اختلال در روند پاسخ‌گویی چه تبعاتی را به دنبال دارد؟

◆ مشخصاً در زمینه فرهنگ دینی، از جمله تبعات آن ضعف باور به دین است، یعنی افراد تک‌تک از حوزه دین جدا می‌شوند، مردم را از دین جدا می‌کند. می‌گویند: دینی که این قدر از آن شبهات است و پاسخ هم پیدا نمی‌شود، امام هم که در بین جامعه نیست و علما هم پاسخگو نیست، پس معلوم است که این دین، ناقص است. موجب می‌شود که نگاه به دین نگاه ابتر و ناقصی شود. همین ضعف باورمندی دینی هم خودش را در عرصه‌های دیگر اقتصادی و سیاسی نشان می‌دهد.

به همین خاطر برخی می‌گویند، پس دین اداره‌کننده نیست. همان چیزی است که قبلاً هم می‌گفتند که دین مانع رشد است، یعنی احساس می‌کنند که نه تنها دین پیش نمی‌برد، بلکه بازدارنده است.

اشکال این است که بعضی اوقات اگر به شبهات پاسخ داده نشود، منجر به این می‌شود که فرد لائیک و بی‌دین شود، می‌گوید: اگر دین نداشتم، مشکلی نبود. مثل کبکی که سرش را داخل برف می‌کند و می‌گوید خبری نیست و موجب می‌شود که فرد از پیرامون خودش غافل شود.

مجله پاسخ: چه راهکارهایی را برای کاهش اختلال در روند پاسخ‌گویی به شبهات دینی پیشنهاد می‌کنید؟

♦ راهکار اول: حوزه‌های پاسخ‌گویی تخصصی شود. ببینید حوزه احکام، حوزه کلام، حوزه استشراق، حوزه قرآن، حوزه حدیث و حوزه فلسفه و حوزه‌های دیگر باید از هم جدا شوند. ما یک پزشک عمومی و یک پزشک متخصص داریم. پزشک عمومی یک سری اطلاعات کلی راجع به بیماری‌ها دارد؛ اما اگر تخصصاً ریه شما مشکل داشت باید به سراغ متخصص ریه بروید، اگر بچه شما مشکل داشت باید به سراغ متخصص اطفال بروید. آقایان حوزوی باید مثل پزشکان یک اطلاعات کلی داشته باشند، نمی‌شود که کسی در خیابان از من بپرسد که غسل جمعه جای وضو را می‌گیرد یا نه؟ و من بگویم که تخصص من قرآن است. این چه معنایی دارد، پس آخوندی چیست؟ پس یک حداقلی را باید بلد باشند؛ پس راهکار اول این است که حوزه‌ها تخصصی باشد؛ یعنی مشخص باشد.

نکته دوم: تمام شبهات شناسایی شود، اینکه بدانیم چند هزار شبهه وجود دارد، البته شنیده‌ام که این کار انجام شده است. اصلاً شبهات چیستند، این شبهات به صورت فراوان همپوشانی دارند، یعنی یک شبهه هزاران بار مطرح شده است، صدمبار در شبکه‌های ماهواره‌ای مطرح شده است. راهکار پیدا کردن شبهات هم همین سایت‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای است که علیه دین و شیعه و اسلام تبلیغ می‌کنند. این دومین راهکار بود.

راهکار سوم: روش پاسخ‌گویی تدریس شود. یک تحقیق و یک روش تحقیق وجود دارد. الآن شما می‌خواهید پایان‌نامه بنویسید، تحقیق دارید اما روش تحقیق ندارید، باید روش پاسخ‌گویی آموزش داده شود که به چه شیوه‌ای انجام شود. برای مثال در نقل دارد که زمانی چهار نفر با یک فرد اهل شام وارد مناظره شدند و به شبهات او پاسخ دادند و هر چهار نفر گیر کردند ولی هشام بن حکم جواب همه را داد. امام صادق علیه السلام فرمودند: هشام هم خوب پرواز می‌کند و هم خوب می‌نشیند. «يَقَعُ وَ يَطِيرُ»، هم اوج می‌گیرد و هم می‌نشیند؛ اما شما اوج می‌گیرید ولی بلد نیستید که بنشینید. این، خیلی نکته مهمی است. خیلی‌ها در بحث اوج می‌گیرند و در هوا بال می‌زنند ولی نمی‌توانند از پاسخ بیرون بیایند؛ اما هشام گزیده و گویا جواب می‌داد. خوب اوج می‌گرفت و خوب می‌نشست. [۳] خلبان خوب کسی نیست که فقط بتواند پرنده را بلند کند، خلبان خوب کسی است که بتواند یک پرواز را به خوبی بنشانند. به نظرم این، نیازمند روش پاسخ‌گویی است که باید برای آن

دوره‌هایی گذاشت. مثل تبلیغ است که فرد فکر می‌کند با برف‌انبار کردن اطلاعات می‌تواند منبر برود، نه منبر یک روش، قلق و شیوه‌ای دارد.

پایان‌نامه‌ها، تحقیقات و مجلات به سمت‌وسوی این شبهات سوق داده شود. طلاب ما و دانشمندان علوم اسلامی ما از آخرین دستاوردهای پژوهشی غافل نشوند. امروز می‌توان با تاریخ نقلی به شبهات تاریخی پاسخ داد؛ یعنی شما با تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی می‌توانید به شبهات تاریخی پاسخ دهید، حتماً باید کتاب آقای جعفر مرتضی، آقای جعفریان و آقای پیشوایی را ببینید؛ یعنی امروز تاریخ تحلیلی جای تاریخ نقلی را گرفته است. امروز فقط می‌توان با مطالعه تفسیر «مجمع‌البیان» به پاسخ شبهات پرداخت. حتماً باید کسی آخرین دستاوردهای تفسیری را ببیند.

آخرین توصیه هم این است در کنار اینکه همیشه علم و آخرین تحقیقات دیده شود، حوزه، کفایه، رسائل و مکاسب باید خوانده شود؛ ولی اینها به‌تنهایی پاسخگو نیست. آقای قرائتی مثالی می‌زد. ایشان می‌فرمود: یک خاکی نزد من آمد و گفت: من زشت هستم و زیبا نیستم و مشکل جسمی دارم. پس چطور خداوند عادل است که من را آفریده است و هیچ‌کسی هم با من ازدواج نمی‌کند؟ آقای قرائتی یک جمله زیبایی گفتند. گفت: جواب این سؤال نه در مکاسب و نه در کفایه است. چه جوابی می‌خواهید به این سؤال بدهید؟ کسی که می‌خواهد به این سؤال جواب دهد نمی‌تواند با استصحاب و قاعده یقین جواب دهد. من آن‌ها را نفی نمی‌کنم، آن‌ها حتماً باید خوانده شوند و پشتوانه هستند؛ اما کسی که می‌خواهد به این شبهه پاسخ دهد، باید ماهر باشد که از کجا ورود پیدا کند. با تمثیل آشنا باشد، با شعر و خطابه آشنا باشد، با آخرین دستاوردهای مباحث کلامی و اعتقادی آشنا باشد؛ بلکه پاسخ‌گویی به شبهات مقداری هم نیاز به علوم اجتماعی دارد، یعنی نیاز به روانشناسی و مخاطب‌شناسی دارد. من باید بدانم که مشکل مخاطب من در کجا است.

من یک مثالی به شما عرض کنم. دو نفر خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، یکی پرسید: آیا جهان در تخم‌مرغ جا می‌شود؟ آقا فرمودند: بله، شما با چشمت همه‌جا را می‌بینی. او رفت و دیگری آمد و همان سؤال را پرسید و آقا فرمودند: نخیر، نمی‌شود. تخم‌مرغ کوچک است و جهان بزرگ است، انطباع کبیر در صغیر ممکن نیست؛ چرا امام دو پاسخ می‌دهند؟ چون به مخاطب نگاه می‌کنند. [۴]

پس یک مسئله مخاطب‌شناسی است. در ابتدا هم گفتم که اگر بچه ابتدایی یا دبیرستانی یا دانشگاهی از شما سؤال کرد، شبهات اینها باهم متفاوت است و نمی‌شود با یک روش به همه پاسخ داد؛ از این‌رو مخاطب‌شناسی، علوم اجتماعی، روانشناسی و حتی نوع بیان هم اهمیت دارد. گاهی اوقات بعضی در پاسخ به شبهه، شبهه را اثبات می‌کنند که خطر این هم بیشتر است.

باید اخلاق پاسخ‌گویی به شبهات را هم آموزش داد که اگر کسی گفت: من فلان کار را کردم. نباید شما بگویید: تو برو و مرتد هستی، این‌طور نمی‌شود. در سیره معصومین علیهم‌السلام بوده که کسی روبه‌روی امام معصوم علیه‌السلام می‌نشست و می‌گفت: «إِنِّي أَحَبُّ الزَّانَا» من دوست دارم که زنا کنم. یا می‌گوید: «أُظَنِّتُ أَنَّكَ إِمَامٌ؟»، چه کسی گفته که شما امامی؟ یا می‌گوید: عالم اصلاً خالق ندارد، یعنی به سیم آخر می‌زدند. الآن اگر کسی بگوید من ولایت فقیه را قبول ندارم، ممکن است کسی به او بگوید که تو کافر هستی. این‌طور نیست. این نکته مهمی است که خیلی‌ها در پاسخ‌گویی به شبهات، اخلاق لازم را ندارند، یعنی آن‌قدر بد برخورد می‌کنند که جوان جرئت نمی‌کند که سؤال کند. این را باید اصلاح کنیم و پیش‌فرض اصلی است.

مجله پاسخ: بر اساس روند فعلی، آینده شبهات دینی در جامعه و پاسخ‌گویی به آن‌ها را چطور ارزیابی می‌کنید؟

◆ آقایان می‌گویند علم کلام رشد کرد چون فلاسفه خیلی ایراد گرفتند، یعنی اشکالات فلاسفه موجب رشد علم کلام شد. در حقیقت هرچه شبهات بیشتر باشد، دین تقویت می‌شود؛ یعنی الآن هرکسی به شما و به چهره شما هرچه اشکال بگیرد، شما زیباتر می‌شوید، می‌گوید: موهابیت سفید است و شما رنگ می‌کنید. می‌گوید: موهابیت ریخته است، مو می‌کارید. می‌گوید: پیراهن شما بدرنگ است و شما پیراهن خوش‌رنگ می‌پوشید. به نظر من شبهات دائماً موجب می‌شوند که اشکالات در حوزه دین کمتر شوند.

شما ببینید، زمانی همه می‌گفتند که انقلاب ممکن نیست؛ ولی حضرت امام خمینی علیه‌السلام ثابت کرد که ممکن است. حکومت اسلامی نمی‌تواند خودش را به راحتی اداره کند ولی الآن اداره می‌کند. می‌گفتند: ولایت فقیه معنا ندارد و خیلی‌ها مخالف بودند؛ ولی الآن ولایت فقیه یک تئوری برای اداره جامعه است.

به نظر من هرچه شبهات در آینده بیشتر شود به رشد دین کمک می‌کند؛ اما به این شرط که در شبهه نمانیم. سه مدل حرکت وجود دارد؛ زمانی کسی با آسانسور بالا می‌رود، زمانی کسی در قیر گیر می‌کند و زمانی هم کسی در باتلاق فرو می‌رود. اگر در باتلاق فرو بروید که خطر است، در قیر هم گیر کنید، درجا می‌زنید؛ ولی اگر با آسانسور بالا بروید، رشد می‌کنید. در شبهات باید بین رشد، رکود و انحطاط آن مورد اول را انتخاب کرد، نه در رکود ماند و نه با انحطاط پایین رفت. این، خیلی نکته مهمی است که موجب می‌شود جامعه در مقابل شبهات به بالندگی برسد.

در پایان، به طور خلاصه عرض می‌کنم که راهکارهای جلوگیری از اختلال در روند پاسخ‌گویی به شبهات دینی عبارتند از:

۱. باید اخلاق پاسخ‌گویی به شبهات را آموزش داد تا شیوه برخورد عاری از تهمت و سوءظن و... باشد.
۲. مسئله مخاطب‌شناسی مهم است؛ چراکه باید پاسخ متناسب با سطح مخاطب طراحی شود.
۳. پاسخ‌گویی به شبهات مقداری نیاز به مهارت‌های اجتماعی، آشنایی با سایر علوم مثل جامعه‌شناسی، روانشناسی و مخاطب‌شناسی دارد.
۴. باید پایان‌نامه‌ها، تحقیقات و مجلات را به سمت وسوی پاسخ‌گویی به شبهات سوق داده شود.
۵. طلاب ما و دانشمندان علوم اسلامی نباید از آخرین دستاوردهای پژوهشی غافل شوند.
۶. پاسخگو باید توان تحلیل و استنتاج مطالب داشته باشد.
۷. باید تمام شبهات روز شناسایی شود.
۸. باید حوزه‌های پاسخ‌گویی تخصصی شود. حوزه احکام، حوزه کلام، حوزه استشراف، حوزه قرآن، حوزه حدیث، حوزه فلسفه و حوزه‌های دیگر باید از هم جدا شوند.

واکاوی مقایسه رفتار امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر در جریان بیعت خواهی

یدالله حاجی زاده*

چکیده

معاویه در دوران پایانی حاکمیت خویش، خواستار بیعت عمومی مردم با فرزندش یزید بود؛ جریان بیعت خواهی در زمان خود یزید نیز ادامه یافت. در این میان افراد سرشناسی همچون امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر با یزید بیعت نکردند. سؤال این است که رفتار امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر در جریان بیعت خواهی از یزید چگونه بوده است؟ آیا تفاوتی در رفتار آن دو وجود داشته است و اگر جواب مثبت است، علت این تفاوت رفتاری چه بوده است؟

یافته‌های این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و واکاوی منابع متقدم نشان می‌دهد که در جریان بیعت خواهی برای یزید، هرچند امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر موضع سلبی مشترکی داشتند و تفاوت چندانی از لحاظ ظاهری نداشتند؛ اما امام حسین علیه السلام با صراحت به مخالفت با حاکمیت امویان پرداخت و موضع تقابلی حضرت در برابر امویان کاملاً آشکار بود؛ ولی عبدالله بن زبیر به جهت اهداف خاصی که در سر داشت، موضع محتاطانه و فریب کارانه‌ای در پیش گرفته بود.

واژگان کلیدی: امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر، بیعت، حکومت امویان، یزید، معاویه.

مقدمه

امر حاکمیت جامعه اسلامی از سال ۴۱ هجری قمری به دست معاویه بن ابی سفیان افتاد. وی علی‌رغم تعهداتی که در زمان صلح با امام حسن علیه السلام داده بود، سرانجام تصمیم گرفت فرزند ناخلفش یزید را به‌عنوان جانشین معرفی کند و خلافت را در خاندان اموی موروثی کند. معاویه ظرف مدت هفت سال همه توان خویش را در این زمینه به کار برد و موفق شد بسیاری از مسلمانان را با تطمیع یا تهدید با خود همراه سازد (ابن‌عبد ربه، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۶۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۶) او حتی برخی از کسانی که مدعی خلافت بودند یا از ناحیه آنان احساس خطر می‌کرد همانند امام حسن علیه السلام، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن خالد بن ولید (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۳۳۶؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۴؛ ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۸۲۹-۸۳۰) و چند تن دیگر را از میان برداشت (ابوالفرج اصفهانی، ص ۷).

در این میان برخی از فرزندان بزرگان صحابه از جمله امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر (۱-۷۳ق) و برخی دیگر، مخالف این امر بودند. آنان در زمان معاویه با جدیت با این تصمیم مخالفت کردند و در زمان خود یزید هم حاضر به بیعت با وی نشدند. امام حسین علیه السلام نه تنها با یزید بیعت نکرد بلکه دست به قیام زد و در این راه به شهادت رسید؛ اما عبدالله بن زبیر به منظور فرار از بیعت با یزید از مدینه به مکه فرار کرد و در این شهر متحصن شد. وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام، شهادت آن حضرت به دست یزید را بهانه بسیار خوبی جهت مخالفت‌های بیشتر خویش با امویان و همراه ساختن مردم با خویش قرار داد و سرانجام مکه را در اختیار قرار گرفت. وی موفق شد سال‌ها در برابر امویان حکومت مستقلی تشکیل دهد. در این نوشتار تلاش بر این است که مقایسه‌ای میان رفتار امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر در جریان بیعت‌خواهی برای یزید صورت گیرد و تفاوت رفتار و عملکرد آن دو به تصویر کشیده شود.

پیش‌از این هرچند مقالاتی درباره عدم بیعت امام حسین علیه السلام با یزید به نگارش درآمده؛ اما نوشتاری که در آن رفتارهای امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر در این خصوص مورد مقایسه قرار گرفته باشد، در دسترس نیست. از جمله مقالاتی که در موضوع عدم بیعت امام



حسین (ع) با یزید قلمی شده به مقاله «علل بیعت نکردن امام حسین (ع) با یزید» نوشته حسین قاضی‌خانی می‌توان اشاره کرد. در این مقاله تأکید نویسنده بر یافتن علل اصلی عدم بیعت امام حسین (ع) با یزید است. نویسنده ضمن اشاره به نقش شیعیان کوفه، شخصیت یزید و تن دادن امام به سرنوشت محتوم به‌عنوان برخی از عواملی که پیش‌ازاین به‌عنوان عوامل عدم بیعت به آنان پرداخته شده، «تقابل جریان اموی - علوی و تلاش امویان برای تخریب شخصیت امام علی (ع) و شیعیان» را از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در بیعت نکردن امام حسین (ع) با یزید دانسته است (ر.ک: قاضی‌خانی، ۱۴۰۰، ص ۴۶۳۳).

مفهوم‌شناسی

بیعت

«بیعت» مصدر فعل «باع» است. گفته شده عرب‌ها هنگام معامله، به‌منظور قطعی ساختن آن، دست در دست یکدیگر می‌گذاشتند و این کار را «صفقه» یا «بیعت» می‌گفتند. «البیعه، الصفقه علی ایجاب البیع و علی المبايعه و الطاعه» (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۲۶۵) در منابع لغوی این واژه به معنای قرارداد بستن و معاهده آمده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۸، ص ۲۶؛ ابن‌أثیر، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۷۴) «بایع السلطان» یعنی فرد به ازای خدماتی که سلطان انجام می‌دهد، ضمانت کرده که اطاعت از وی را بپذیرد (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۵۵) «بیعت» در معنای اصطلاحی آن، به مفهوم لغوی‌اش نزدیک است. این واژه در اصطلاح اعلام آمادگی مردم برای اطاعت از حاکم است تا او بتواند در شئون آنان تصرف کند و به اصلاح امور اجتماع بپردازد. بیعت‌کنندگان با تمام وجود، امور حکومتی خود را در اختیار حاکم می‌گذارند تا بر اساس مصالح ایشان و در جهت تأمین سعادت شهروندان، تلاش کند. حاکم نیز با پذیرش بیعت، آمادگی خود را برای اصلاح امور مردم و اداره جامعه اعلام می‌دارد (ر.ک: ابن‌خلدون، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۶۱؛ ر.ک: احمدنژاد و داور پناه، ۱۳۹۴، ص ۱۳۸) در قرآن کریم واژه «بیعت» در چند مورد آمده است (فتح: ۱۸ و ۱۹؛ ممتحنه: ۱۲؛ توبه: ۱۱۱) از برخی از این آیات چنین استفاده می‌شود که وفای به بیعت صحیح واجب بوده و شکستن چنین بیعتی حرام است (ر.ک: مؤمن قمی، ۱۳۸۶ ص ۴۳-۶۱. احمدنژاد و داور پناه، ۱۳۹۴، ص ۱۴۳).

رفتار امام حسین علیه السلام و ابن زبیر در جریان بیعت خواهی برای یزید در زمان معاویه

در ادامه به منظور فهم بهتر نوع رفتارهای امام حسین علیه السلام و فرزند زبیر در جریان بیعت خواهی برای یزید، ابتدا به رفتار آن دو در زمان معاویه و سپس زمان یزید اشاره خواهد شد.

الف) رفتار امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام از همان ابتدا که بحث بیعت با یزید مطرح شده، به صورت علنی مخالفت خویش با این تصمیم را آشکار ساخته و با جدیت در مقابل آن موضع گرفته است. با این توضیح که معاویه چون امام حسین علیه السلام و افراد دیگری از فرزندان بزرگان صحابه را مانع بیعت اهالی مدینه و مکه با فرزند خویش یزید می دانست، تصمیم گرفت به منظور وادار ساختن مردم این دو شهر به بیعت با فرزندش به حجاز سفر کند. وی وقتی وارد مدینه شد، در سخنانی خویش از شایستگی یزید برای خلافت سخن گفت و خواستار بیعت با وی شد. امام حسین علیه السلام در اینجا با معاویه به مخالفت برخاست و خود را شایسته خلافت خواند و صراحتاً به معاویه گفت آیا یزید شراب خوار و عشرت پیشه از من بهتر است؟ (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۴۹؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۱۷۰) بر اساس نقلی از ابن قتیبه، امام پس از سخنان معاویه درباره یزید و شایستگی او برای خلافت، به معاویه فرمود: «از آنچه در صفات یزید و سیاست مداری و تدبیرش برای امت محمد صلی الله علیه و آله سخن گفتم، دانستم که می خواهی مردم را درباره او دچار توهم کنی. گویی آدم ناشناخته و پنهانی را وصف می کنی... حال آنکه یزید با کارهایی نظیر انداختن سگ ها به جان هم، مسابقه دادن کبوترها، عشق به کنیزان آوازه خوان و دیگر هوس بازی ها عقیده و کردارش را نشان داده است... تصمیمی که گرفته ای کنار بنه و وزر و وبال این کار را بر عهده مگیر!» (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۰۹).

معاویه هرچند در اینجا موفق شد با تهدید و تطمیع بسیاری از اهالی مدینه را با خویش همراه سازد؛ اما کسانی چون امام حسین علیه السلام و چند تن دیگر، حاضر به بیعت با یزید نشدند و معاویه به شام بازگشت. امام نه تنها در اینجا از بیعت با یزید امتناع کرد بلکه در نامه ای سرزنش آمیز به معاویه ضمن اشاره به شراب خواری یزید، یکی از

خلاف‌کاری‌های معاویه را بیعت گرفتن برای جوان شراب‌خوار و قماربازش دانست (طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۹۲؛ ابن‌قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۰۲) امری که نشان می‌دهد امام بیعت با چنین فردی را به هیچ‌وجه تحمل نمی‌کند و صراحتاً در برابر حاکم ظالمی چون معاویه بر آن خرده می‌گیرد.

ب) رفتار عبدالله بن زبیر

ابوبکر عبدالله بن زبیر بن عوام در سال اول هجری در شهر مدینه به دنیا آمد؛ وی اولین فرزندی بود که در میان مهاجران متولد شد. پدر او زبیر بن عوام از اصحاب برجسته رسول خدا (ص) و مادرش اسماء معروف به اسماء ذات النطاقین، دختر ابوبکر بود. وی از شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار قریش در سده اول هجری به شمار می‌رود.

بررسی تاریخ زندگی ابن‌زبیر نشان می‌دهد وی هیچ‌گاه با اهل‌بیت (ع) میانه خوبی نداشته است. شاید تنها مواردی که وی ظاهراً از اهل‌بیت (ع) حمایت کرده است، دو مورد باشد. مورد اول در دوره معاویه است. نقلی هست که میان امام حسین (ع) و ولید بن عتبه که از طرف عمویش معاویه در مدینه حکومت داشت درباره مالی که آن حضرت داشت، نزاعی روی داد و ولید بن عتبه خواست از قدرت خود علیه آن جناب استفاده کند و حق او را پایمال سازد. حسین بن علی (ع) فرمود حق مرا به من بازگردان و گرنه شمشیر به دست خواهم گرفت و در مسجد رسول خدا (ص) به پای ایستاده مردم را به حلف الفضول [۱] دعوت می‌کنم (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۶؛ یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۷) عبدالله بن زبیر که در همان ساعت در مجلس ولید حضور داشت گفت: به خدا سوگند اگر او چنین دعوتی کند من نیز شمشیرم را به دست خواهم گرفت و به دفاع از او قیام خواهم نمود تا حق او را از تو بگیرم یا جان در سر این کار گذارم. این سخن به گوش مسعود بن مخرمه رسید او نیز همین سخن را گفت... ولید بن عتبه که کار را بدین منوال دید، حق آن حضرت را به ایشان برگرداند» (حمیری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ ابن‌ابی‌الحدید، [بی‌تا]، ج ۱۵، ص ۲۲۶-۲۲۷).

مورد دوم هم مربوط می‌شود به پس از شهادت امام حسین (ع) که در این زمان عبدالله بن زبیر به منظور کسب وجهه مردمی، شهادت امام حسین (ع) را بهانه خوبی جهت مخالفت با یزید قرار داده بود.

اما آنچه در مجموع از رفتارهای عبدالله بن زبیر سراغ داریم مخالفت جدی وی با اهل بیت علیهم السلام است. نقلی از یعقوبی هست که عبدالله بن زبیر به بنی هاشم کینه می‌ورزید! و دشمنی و کینه با آنها را علنی کرد. «و تحامل عبدالله بن الزبیر علی بنی هاشم تحاملاً شدیداً و أظهر لهم العداوة والبغضاء» (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۶۱) وی در جنگ جمل شرکت داشت و از مخالفان سرسخت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که دیگران خاصه پدر و خاله اش را به جنگ با امام علی علیه السلام تحریک می‌کرد. وی در این جنگ اسیر شد و امام او را بخشید و آزاد کرد (ابن ابی الحدید، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۳) حدیثی از امام علی علیه السلام نیز در دست است که نشان می‌دهد عبدالله عامل اصلی جدایی پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام شده است (طبری، ج ۴، ص ۵۰۹) امام فرمود: «قد کنا نعدک من بنی عبدالمطلب حتی نشأ ابنک ابن السوء ففرق بیننا و بینک»؛ زبیر همواره با ما بود تا زمانی که فرزندش عبدالله بزرگ شد و او را از ما جدا کرد (صفدی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۷، ص ۹۳؛ ابن اثیر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۳۹) بیان دشمنی‌های وی با اهل بیت علیهم السلام و بغض و کینه او نسبت به ایشان که حتی در گفتار خود وی نیز آمده است، والله لئن کنت لی ولاهلبیتی مبغضاً، لقد کتمت بغضک و بغض اهل أیبک مذ أربعون سنة. (عبدالله بن زبیر) گفت: اگر تو (عبدالله بن عباس) من و خانواده ام را دشمن داشتی، من بعض تو و خاندان پدرت را چهل سال پنهان کردم! (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۹۱) و خاصه پس از قدرت یابی وی خود را بیشتر نشان داده است، (ر.ک: مقدسی، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۲۱) در حوصله این نوشتار نیست. اشاره به آن در اینجا از آن جهت بود که کسی تصور نکند که عدم بیعت او با یزید و همراهی وی با امام حسین علیه السلام در این امر و حمایت‌های بعدی وی از امام حسین علیه السلام، به جهت ارادت او به اهل بیت علیهم السلام بوده است. وی در حقیقت سودای خلافت را در سر داشت و در این راه از هر فرصتی به نفع خویش استفاده می‌کرد.

در زمان معاویه ابن زبیر نیز همانند امام حسین علیه السلام با خواسته معاویه جهت بیعت با یزید به مخالفت برخاست و حاضر نشد با یزید بیعت کند. نقلی هست که ابن زبیر در این زمان از سرسخت‌ترین کسانی بود که با این امر مخالف بود و آن را رد می‌کرد (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۹۹؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۵۱).

رفتار امام حسین علیه السلام و ابن زبیر در جریان بیعت‌خواهی زمان یزید

الف) رفتار امام حسین علیه السلام

پس از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید، وی تصمیم گرفت از تمامی مردم خاصه افرادی چون امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بیعت بگیرد. منابع تاریخی از دستور بدون اغماض یزید به ولید بن عتبه بن ابی سفیان عامل خویش در مدینه، برای بیعت گرفتن از برخی از بزرگان این شهر خاصه امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر خبر داده‌اند (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴۱؛ طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۵، ص ۳۳۸).

ولید بن عتبه بر همین اساس تصمیم گرفت امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر را احضار کرده و از آنان برای یزید بیعت بگیرد. در این زمان که شب شنبه ۲۷ ماه رجب سال ۶۰ هجری بوده، (شیخ مفید، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۴) امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر در مسجد بودند (طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۵، ص ۳۳۹) که فرستاده ولید نزد ایشان آمد و آن دو را احضار کرد. وقتی فرستاده ولید از نزد آنان رفت، امام در پاسخ عبدالله بن زبیر که از علت احضارشان پرسیده بود، احتمال مرگ معاویه و بیعت‌خواهی یزید را مطرح کرد (طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۵، ص ۳۳۹؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۹ ق، ج ۴، ص ۱۵؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ ق، ج ۵، ص ۳۲۳).

امام حسین علیه السلام از همان ابتدای بیعت‌خواهی بر اساس حقی که برای خویش قائل بود و از طرفی یزید را به هیچ‌عنوان شایسته امر زمامداری جامعه اسلامی نمی‌دانست، تصمیم خویش را گرفته بود و حاضر نبود به هیچ‌وجه با یزید بیعت کند.

بر اساس نقلی امام حسین علیه السلام پس از بازگشت فرستاده ولید بن عتبه در گفت‌وگو با عبدالله بن زبیر وقتی ابن زبیر از تصمیم آن حضرت پرسید، فرمود: من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد؛ چراکه امر خلافت بعد از برادرم حسن علیه السلام به من تعلق دارد معاویه هر کار خواست کرد او برای برادرم حسن سوگند یاد کرد که خلافت را بعد از خویش به احدی از فرزندان ندهد و آن را به من در صورتی که زنده باشم برگرداند... من با یزید فاسق، شارب خمر و کسی که با سگ‌ها بازی می‌کند... بیعت نخواهم کرد (خوارزمی، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۱۸۲؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۹۶) در واقع امام حسین علیه السلام در اینجا به این مطلب اشاره دارد که هر چند امر خلافت به جهت مصالحی مدتی به معاویه واگذار شد؛ اما معاویه



بر اساس تعهدی که به برادر امام حسن علیه السلام داده، حق نداشت کسی را به‌جانشینی برگزیند، او خود متعهد شده بود که اگر من بعد از برادرم زنده باشم، امر خلافت را به من بازگرداند؛ بنابراین امام حسین علیه السلام امر خلافت را تنها حق خویش می‌دانست و حاضر نبود با شخص دیگری بیعت کند. خاصه که این شخص، فرد فاسق و شراب‌خوار و نالایقی چون یزید باشد.

امام حسین علیه السلام ساعتی پس از بازگشت فرستاده ولید، همراه با تعدادی از جوانان بنی‌هاشم نزد حاکم مدینه رفت. حضرت از آنان خواست بیرون دارالاماره بمانند و اگر خطری جان امام را تهدید کرد، به خواست امام وارد دارالاماره شوند و امام را نجات دهند (خوارزمی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۱۸۳) وقتی امام وارد دارالاماره شد متوجه شد مروان بن حکم نیز آنجا حضور دارد. ولید خبر مرگ معاویه را به امام داد و از امام خواست با یزید بیعت کند. امام فرمود شما بیعت مرا در جمع مسلمانان می‌خواهید و بیعت الآن من در اینجا که کسی حضور ندارد، بی‌فایده است. ولید به این امر رضایت داد (شیخ مفید، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۳؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۴۰) اما مروان خواستار بیعت امام در همان مجلس بود و معتقد بود که اگر امام راضی به بیعت نباشد، باید فرمان خلیفه درباره کشتن ایشان اجرا شود. امام حسین علیه السلام با جدیت با وی به مخالفت پرداخت و او را در جایگاهی ندانست که بخواهد به ایشان آسیبی برساند. «انت تقتلنی ام هو کذبت واللہ و اثم... [مفید، الإرشاد]، اتامر بضرب عنقی؟!...» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۸) بر اساس نقلی امام حسین علیه السلام درحالی‌که از اتاق خارج می‌شد، رو به ولید کرد و فرمود: ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، محل رفت‌وآمد ملائکه و جایگاه رحمت هستیم. خداوند با ما آغاز کرده و به ما خاتمه داده است. یزید مردی فاسق و شراب‌خوار و قاتل نفوس محترم بوده و کسی است که علناً به فسق می‌پردازد و شخصی چون من با شخصی چون یزید بیعت نخواهم کرد (همان، ج ۵، ص ۱۸-۱۹).

گفته شده ولید بن عتبه روز بعد یعنی روز شنبه، باز برخی را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد تا با ولید به‌عنوان نماینده یزید بیعت کند؛ اما امام از آنان خواست تا فردا صبر کنند و امام همان شب با اقوام و یاران خویش راهی مکه شد (شیخ مفید، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۴) نقلی هم



هست که روز بعد، مروان بن حکم امام را در کوچه‌های مدینه دید. این بار به گمان خویش از در خیرخواهی وارد شد و تلاش کرد امام را متقاعد کند که با یزید بیعت کند؛ اما امام بازهم بر موضع خویش اصرار کرد و بر عدم لیاقت یزید جهت خلافت تأکید کرد. حضرت به مروان فرمود: اگر قرار باشد شخصی چون یزید سر کار باشد، باید فاتحه اسلام را خواند. سپس امام حدیثی که از رسول خدا ﷺ شنیده بود را برای مروان خواند که بر اساس آن، خلافت به‌طورکلی بر خاندان ابی‌سفیان حرام اعلام شده بود. در ادامه امام به مروان فرمود وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرامی‌خوانی درحالی‌که وی مردی فاسق است. امام در سخنانش مروان را شخصیتی منفور و ملعون از سوی پیامبر ﷺ معرفی کرد و فرمود مشخص است که از تو جز بیعت‌خواهی برای یزید انتظار نمی‌رود. حضرت از او خواست دور شود و در پایان سخنانش ضمن اشاره به جایگاه و حق اهل‌بیت ﷺ، بر حرام بودن خلافت خاندان ابوسفیان و فرزندان طلقاء تأکید کرد (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۳-۲۴).

ادامه روند حوادث تاریخی این دوره نشان می‌دهد امام حسین ﷺ با جدیت بر موضع خویش مبنی بر عدم بیعت با یزید تأکید داشته است. آن حضرت در گفت‌وگو با برادر خویش محمد بن حنفیه که از امام می‌خواست به مکه رفته و اگر آنجا در امنیت نبود به یمن و اگر یمن امن نبود از شهری به شهر دیگر رود، فرمود: برادرم اگر در دنیا هیچ نقطه‌ای، هیچ پناهگاه و جای امنی برایم پیدا نشود، هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد (همان، ج ۵، ص ۲۱) این بیان حضرت نشان می‌دهد بیعت با یزید خط قرمز آن حضرت بوده و امام به‌هیچ‌وجه حاضر نمی‌شود با یزید دست بیعت بدهد.

بنابراین امام حسین ﷺ پس از یکی دو روز بدون اینکه بیعت کند، به همراه اهل‌بیت خویش عازم مکه شد. آن حضرت در مکه در خانه عباس بن عبدالمطلب فرود آمد و در این مدت چندماهه حضور در مکه، بازهم حاضر نشد با یزید بیعت کند.

در یک مورد در ملاقاتی که ابن‌عباس و عبدالله بن عمر با امام در مکه داشتند، عبدالله بن عمر از امام خواست بیعت کند که پاسخ امام منفی بود. وی به امام عرض کرد من مصلحت می‌بینم که تو نیز همانند سایر مردم با یزید سازش کنی... امام فرمود آیا من با یزید بیعت کنم و با وی از در سازش درآیم با آنکه پیامبر ﷺ درباره وی و پدرش آن سخنان

را فرمود! از سخنان ابن عباس در همین مجلس برمی آید که پیامبر ﷺ فرموده بود مرا با یزید چه کار؟ خداوند کار یزید را مبارک نگرداند او فرزندم حسین ﷺ را خواهد کشت... در همین گفت‌وگو باز ابن عمر از امام خواست با امویان سازش کند و امام به شدت کلام او را رد کرد (همان، ج ۵، ص ۲۵).

سرانجام آن حضرت با فراهم شدن مقدمات قیام در کوفه، راهی عراق شد و در عراق هم تا زمان شهادتش در هر موردی که از امام درخواست شد که با یزید بیعت کند، حاضر به بیعت نشد.

در یک مورد پس از یکی از خطبه‌های امام در روز عاشورا، قیس بن اشعث خطاب به امام گفت آیا نمی‌خواهی زیر پرچم پسرعمویت (یزید) درآیی؛ چراکه به آنچه دوست داری می‌رسی و از آنان بدی نخواهی دید؟! امام حسین ﷺ در بخشی از پاسخ خویش به وی فرمود: نه به خدا سوگند دستم را همانند دست افراد ذلیل و پست در دست آنان نخواهم گذاشت و مانند بردگان نیز تسلیم نخواهم شد (یا فرار نخواهم کرد) (طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۴، ص ۳۲۲؛ شیخ مفید، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۹۸) این سخن امام آن‌هم در شرایطی که می‌دانست عدم بیعت سبب شهادت وی خواهد شد، تأکیدی بود بر پایبندی به همان چیزی که از ابتدا بر آن اصرار داشت.

امام حسین ﷺ در یکی دیگر از خطبه‌هایی که در روز عاشورا خواند - آن‌هم در زمانی که حلقه محاصره دشمن تنگ‌تر شده بود - خطاب به دوست و دشمن فرمود: «هان به هوش باشید که این (عبیدالله بن زیاد) ناپاک زاده فرزند ناپاک، مرا میان دو انتخاب قرار داده است. کشته شدن یا قبول ذلت، چقدر دور است که ما تن به ذلت دهیم. خداوند و پیامبر او هرگز برای ما ذلت و زبونی نمی‌پسندند و نیاکان پاک‌سرشت و دامن‌های پاکی که ما را پروراندند و بزرگ‌مردان غیرتمند و انسان‌های باشرافت این را از ما نمی‌پذیرند. هرگز! ما هیچ‌گاه فرمان‌برداری فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نخواهیم داد...» (خوارزمی، ۱۴۲۳ ق، ج ۲، ص ۸-۶) در اینجا نیز امام مرگ شرافتمندانه را بر بیعت ذلیلانه با یزید ترجیح می‌دهد. در حقیقت آن حضرت جسم خویش را آماده فرود آمدن شمشیرها، تیرها، نیزه‌ها و سنگ‌های دشمن ساخته بود اما حاضر نبود روح خویش را خرد کند و بیعت ذلیلانه با دشمن را بپذیرد.

سرانجام آن حضرت با اصرار بر مواضع خویش یعنی صلاحیت خویش برای زمامداری و عدم لیاقت امویان و به‌طور خاص شخصیت فاسق و فاجری چون یزید بن معاویه برای خلافت، حاضر به بیعت نشد و در دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری به همراه ۷۲ تن از یارانش در کربلا به شهادت رسید.

ب) رفتار عبدالله بن زبیر

پیش‌تر اشاره شد که عبدالله بن زبیر در زمان معاویه از سرسخت‌ترین مخالفان بیعت با یزید بوده است. فرزند زبیر پس از مرگ معاویه نیز مخالف بیعت با فرزند وی یزید بود. وی پس از اینکه فرستاده ولید نزد او و امام حسین (ع) آمد، همان شب و یا روز بعد به‌منظور فرار از بیعت با یزید به مکه رفت (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۴۱؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۲۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۱۶) نقلی هست که ولید بن عتبّه مرتب فرستادگانی نزد ابن زبیر می‌فرستاد تا او را به دارالاماره بکشاند و از وی بیعت بگیرد اما وی تعلل می‌کرد و سرانجام شبانه به سوی مکه روانه شد. ولید کسانی را هم به تعقیب وی فرستاد اما آنان نتوانستند او را پیدا کنند و ناامید به مدینه برگشتند (شیخ مفید، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۴) ابن زبیر با ورود به مکه در حجر اسماعیل ساکن شد و جامه زهد و درویشی پوشید و مردم را علیه بنی‌امیه تحریک می‌کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۸۳) شهر مکه به جهت جایگاه خاصی که داشت و خانه خدا و مسجد الحرام در آن قرار داشت، مکان نسبتاً امنی برای ابن زبیر به شمار می‌رفت او می‌توانست در این شهر با افراد مختلفی که از شهرها و مناطق گوناگون به این شهر می‌آمدند در تماس باشد، علیه امویان و خاصه یزید تبلیغ کند و مقدمات زمامداری خویش را فراهم سازد.

وی با ورود امام حسین (ع) به مکه، ظاهراً با امام حسین (ع) همراه بود اما در اینکه آیا وی خواستار ماندن امام در مکه بوده و یا از رفتن آن حضرت از مکه خوشحال می‌شده، دو قول متفاوت در منابع مشاهده می‌شود. ذکر این اقوال می‌تواند به فهم بهتر هدف وی از عدم بیعت با یزید کمک کند.

یکی از اقوال این است: «وقتی امام حسین (ع) تصمیم گرفت به عراق برود، عبدالله بن زبیر نزد حضرت آمد و گفت: اگر در همین حرم الهی بمانی و نمایندگان و داعیان

خود را به شهرها بفرستی و برای شیعیان خود در عراق بنویسی که پیش تو آیند و چون کارت استوار شد کارگزاران یزید را از این شهر بیرون کنی من هم در این کار با تو همراهی فکری خواهم کرد و اگر به مشورت من عمل کنی، بهتر است این کار را در همین حرم الهی انجام دهی که مجمع مردم روی زمین است و به اذن خداوند آنچه می‌خواهی به دست خواهی آورد و امیدوارم به آن برسی» (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ص ۲۹۱).

قول دوم که بیشتر منابع به آن اشاره دارند و شواهدی بر درستی آن هست این است که ابن‌زبیر هرچند در مواردی ظاهراً پیشنهاد ماندن امام در مکه را مطرح می‌کرد اما در دل، خواستار رفتن امام حسین علیه السلام از مکه بود. وی به همین جهت در برخی از موارد، حمایت کوفیان را به‌عنوان عاملی مهم جلوه می‌داد و خواستار خروج امام به عراق بود. تردیدی نیست که عبدالله بن‌زبیر از توجه مردم به امام حسین علیه السلام و کم‌توجهی آنان نسبت به خویش ناراحت بوده است؛ از این‌رو از منظر وی خوشایندترین چیز، خروج امام حسین علیه السلام از مکه بوده است. به همین جهت وقتی ابن‌زبیر نزد امام حسین رفت و از زبان آن حضرت شنید که می‌خواهد از مکه خارج شود و به کوفه برود، بسیار خوشحال شد و به هدف ترغیب آن حضرت به خروج از مکه، صراحتاً بیان کرد که اگر در کوفه یارانی مثل آن حضرت داشت، بی‌درنگ به‌سوی عراق رهسپار می‌شد. آنگاه از بیم آنکه امام بدگمان شود، اعلام کرد که اگر آن حضرت در مکه بماند و مردم را بیعت با خویش فراخواند، می‌پذیرد و از وی حمایت خواهد کرد. سپس از شایستگی بیشتر امام از یزید و معاویه به امر خلافت سخن گفت (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۵۹-۶۰).

ابن‌سعد از حضور هر روزه ابن‌زبیر نزد امام حسین علیه السلام و تشویق آن حضرت برای رفتن به عراق به‌عنوان منطقه‌ای که شیعیان آن حضرت و پدرش در آنجا هستند سخن گفته است (ابن‌سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۸۳) ابوالفرج اصفهانی نیز ضمن اشاره به حضور ابن‌زبیر در مکه از آرزوی وی جهت بیعت گرفتن از مردم حجاز برای خویش سخن گفته است. وی معتقد است «ابن‌زبیر وجود حسین بن‌علی علیه السلام در مکه را سد بزرگی میان او و آرزوی خوش می‌دید و به همین جهت بسیار دوست می‌داشت حسین علیه السلام از مکه برود و این حصار فرو بریزد تا در مکه و حجاز شخصیت او شخصیت برتر شمرده شود. او می‌دانست تا حسین علیه السلام در



مکه بسر می‌برد، هیچ‌کس دست بیعت به او نخواهد داد. وقتی به دیدار امام رفت و حضرت از گزارش رضایت‌بخش مسلم سخن گفت، عبدالله بن زبیر تا می‌توانست آن حضرت را به قیام تحریک کرد. و بعد به خانه خویش بازگشت...» (ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۶۴) نکته دیگری که نشان می‌دهد ابن‌زبیر در دل آرزو می‌کرد امام حسین علیه السلام از مکه خارج شود، توجه زیاد مردم به امام حسین علیه السلام پس از ورود آن حضرت به مکه است. «وقتی امام حسین علیه السلام به مکه رسید مردم نزد ایشان رفت‌وآمد می‌کردند و گروه‌گروه به حضورش می‌آمدند و ابن‌زبیر را رها کردند و حال آنکه قبل از آمدن امام حسین علیه السلام مردم پیش او آمدوشد داشتند. این موضوع بر عبدالله بن زبیر ناخوش آمد و دانست که تا امام حسین علیه السلام در مکه باشد مردم پیش او نخواهند آمد و ناچار صبح و عصر نزد امام حسین می‌آمد» (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ ق، ص ۲۷۷).

همان روزی که امام حسین علیه السلام به سوی عراق رفت، ابن‌عباس عبدالله بن زبیر را دید و به او در قالب شعر گفت: خوش باش ای «قره» [۲] در این جایگاه در فضای آزاد پرواز کن تخم بگذار و خوش بخوان. تا می‌توانی منقار بز. اینک حسین علیه السلام که مکه را ترک گفته بر تو مزده باد و گفت: حسین بن علی علیه السلام به عراق رفت و حجاز را برای تو آزاد گذاشت (ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۶۷) این سخنان نشان می‌دهد از منظر شخصیت‌هایی چون ابن‌عباس نیز، خواست قلبی ابن‌زبیر خروج امام از مکه بوده است.

پس از شهادت امام حسین علیه السلام عبدالله بن زبیر موضوع شهادت آن حضرت را بهانه‌ای برای مخالفت با یزید و کسب قدرت قرار داد. او در مکه ماند، به کعبه پناه برد و مردمان را به شوری دعوت کرد. گفته شده او به خودش لقب «عائذ البیت» (پناه‌گرفته در محراب کعبه) را داد و شعارش را لا حکم الا الله (فضاوت تنها برای خداست) قرار داد؛ اما در این زمان، در مورد خلافت ادعایی مطرح نکرد. اینکه وی خود را «عائذ البیت» معرفی می‌کرد، می‌توانست اشاره به روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که بنا بر آن، شخصی از دست ستمکاران به کعبه پناه خواهد برد و عاقبت، دشمنان ستمگرش نابود خواهند شد (ابن‌ابی‌شیبه، ۱۴۰۹ ق، ج ۸، ص ۶۰۸؛ نیشابوری، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۱۶۷) به نظر می‌رسد ابن‌زبیر در این مورد تلاش کرده خود را مصداق این روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان دهد.

یزید پس از شهادت امام حسین علیه السلام ابن زبیر را رها نکرد و مجدداً خواستار بیعت وی شد. ابن زبیر که در این زمان زبانش در مخالفت با یزید - به جهت جنایات او در کربلا - بازتر شده بود و در این مسیر حامیان بیشتری را در کنار خویش می‌دید، این پیشنهاد را با جدیت کرد (بلاذری، ج ۵، ص ۳۲۸-۳۲۷؛ طبری، ج ۵، ص ۴۷۵) وی در همین زمان خطبه‌ای آتشین ایراد کرد و گریه کرد و به عدم لیاقت یزید برای خلافت اشاره کرد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۱۹؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۴۷) یزید که خود را موضع قدرت می‌دید، در همین زمان غل و زنجیری از نقره برای ابن زبیر فرستاد و از او خواست به نشانه فرمان برداری آن را بپوشد و نزد یزید برود ولی ابن زبیر نپذیرفت (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۲۸-۳۲۷؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۷۵).

یزید در مرحله بعد به منظور وادار ساختن ابن زبیر به بیعت، سپاهی به فرماندهی برادر ناتنی‌اش عمرو بن سعید، حاکم مکه و مدینه، به مکه فرستاد تا ابن زبیر را مجبور به بیعت سازد؛ ولی این سپاه، از سپاهیان حامی ابن زبیر - که اینک عملاً مکه را در اختیار داشت - شکست خورد (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۱۴۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۳۰) عمرو بن سعید همراه گروهی به اسارت ابن زبیر درآمد و سپس در زندان کشته شد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۳۱).

ابن زبیر شروع به لعن یزید کرد و او را فاسق و خودخواه خواند وی می‌گفت: خداوند به پیمانی که معاویه برای یزید گرفت راضی نیست و امر خلافت در جامعه اسلامی به دست عموم مسلمانان است. مردم او را اجابت و تأیید کردند (مقدسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۹۰۵). پس از شهادت امام حسین علیه السلام و قیام مردم مدینه به فرماندهی عبدالله بن حنظله علیه یزید، ابن زبیر با انصار متحد شد. ابن زبیر در نامه خویش از مردم مدینه خواست با او به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کنند. اهالی این شهر نیز با نمایندگی ابن زبیر عبدالله بن مطیع عدوی بیعت کردند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۳۷) سپس عثمان بن محمد، حاکم یزید و گروهی از بنی امیه را از شهر بیرون کردند (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۶۹).

یزید به منظور سرکوب مخالفان خویش در مدینه و مکه ابتدا لشکری به فرماندهی مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد و آنان را شکست داد. در مرحله بعد مسلم بن عقبه به منظور شکست ابن زبیر روانه مکه شد؛ اما با مرگ وی حصین بن غیر جانشین شد. وی مکه را محاصره کرد و مسجد الحرام را به منجنیق بست اما عبدالله بن زبیر بازهم تسلیم نشد. اندکی بعد با مرگ یزید، سپاه اموی به شام بازگشت. امری که به نوبه خود سبب قدرت‌گیری بیشتر



عبدالله بن زبیر شد. او که زین پس خود را خلیفه مسلمانان و امیرمؤمنان می خواند، موفق شد حجاز و سپس عراق را در اختیار بگیرد. وی سرانجام پس از چند سال حکومت در حجاز و عراق در سال ۷۳ هجری و در زمان عبدالملک بن مروان از سپاهیان اموی شکست خورد و کشته شد.

نتیجه گیری

مقایسه رفتار امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر در جریان بیعت خواهی برای یزید نشان می دهد هرچند هر دوی آن ها حاضر به بیعت با یزید نبودند و بر عقیده خویش ثابت قدم بودند؛ اما امام حسین علیه السلام با صراحت و صداقت برنامه خویش را دنبال می کرد. آن حضرت به دنبال این بود که با کمک حامیان خویش در عراق، یزید را از خلافت برکنار کند و امر حکومت را در جامعه اسلامی به دست بگیرد. حضرت در عین حال باکی نداشت که در جهت مخالفت با یزید و عدم بیعت با او، جان خویش را نیز فدا کند و بدین طریق موجب رسوایی هرچه بیشتر یزید شود؛ اما عبدالله بن زبیر هدف اصلی اش از مخالفت با یزید، دستیابی به قدرت بود. وی اگر هدفی همانند هدف امام حسین علیه السلام در سر می داشت، می بایست با امام همراه شود و همان زمان در رکاب امام حسین علیه السلام با یزید مقابله کند هرچند به قیمت جانش تمام شود. او در حقیقت با حيله گری به دنبال دستیابی به خلافت بود و با کشته شدن امام حسین علیه السلام بهانه خوبی جهت مخالفت هرچه بیشتر با یزید پیدا کرد. وی موفق شد بسیاری از مردم را با خود همراه ساخته و چندین سال در بخشی از جهان اسلام به عنوان خلیفه، حکمرانی کند.

پی نوشت

- [۱]. «حلف الفضول» یا پیمان جوان مردان، پیمانی که در دوره جاهلیت بین بزرگانی از قبایل مختلف در مکه در جهت حمایت و قیام به خاطر رفع ظلم و ستم از هر مظلومی در مکه و در خانه عبدالله بن جدعان بسته شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به شرکت داشتن در این پیمان افتخار می کرد.
- [۲] نام پرنده ای است.

فهرست منابع

١. ابن ابى شيبة، المصنف، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ق.
٢. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغة، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار احياء الكتب العربية، [بى تا].
٣. ابن أثير جزرى، عزالدين ابوالحسن على بن محمد، أسد الغابة، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ق.
٤. ابن أثير جزرى، عزالدين ابوالحسن على بن محمد، الكامل فى التاريخ، بيروت: دار صادر، ١٣٨٥ق.
٥. ابن أثير، مبارك بن محمد، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، چاپ چهارم، قم: اسماعيليان، ١٣٦٧.
٦. ابن اعثم كوفى، الفتوح، بيروت: دار الاضواء ١٤١١ق.
٧. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن، المنتظم فى تاريخ الأمم و الملوك، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٢ق.
٨. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمّد، مقدمة ابن خلدون، بيروت: دارالفكر، [بى تا].
٩. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠ق.
١٠. ابن شهر آشوب، المناقب، قم: علامه، ١٣٧٩.
١١. ابن عبد ربه، العقد الفريد، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٤ق.
١٢. ابن عبد البر، الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت: دار الجيل، ١٤١٢ق.
١٣. ابن عساکر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.
١٤. ابن قتيبه دينورى، أبو محمد عبدالله بن مسلم، الإمامة و السياسة، بيروت: دار الأضواء، ١٤١٠ق.
١٥. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، بيروت: دار المعرفة، [بى تا].



۱۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ ق.
۱۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۱۸. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، بیروت: دار المعرفة، [بی تا].
۱۹. احمد نژاد، محمود و نعمت داورپناه، «مفهوم شناسی بیعت در فرهنگ اسلامی و نقش آن در اثبات امامت»، مجله شیعه شناسی، شماره ۵۰، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۳۵-۱۶۲.
۲۰. بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
۲۱. خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین، چاپ دوم، قم: انوار الهدی، ۱۴۲۳ ق.
۲۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، ۱۴۱۲ ق.
۲۳. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد، قم: دارالمفید، [بی تا].
۲۴. صفدی، خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۰ ق.
۲۵. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، نجف: دار النعمان، ۱۳۸۶ ق.
۲۶. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، چاپ دوم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: هجرت، ۱۴۰۹ ق.
۲۸. قاضی خانی، حسین، «علل بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید»، مجله سیره پژوهی اهل بیت علیهم السلام، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۶۷-۷۳.
۲۹. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، چاپ دوم، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
۳۰. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء التاريخ، بور سعید، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، [بی تا].
۳۱. مؤمن قمی، محمد، «ادله بیعت در قرآن»، مجله فقه اهل بیت، شماره ۵۱، پائیز ۱۳۸۶، ص ۳۴-۶۱.
۳۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت: دار الفکر، [بی تا].
۳۳. یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، [بی تا].

نقد استناد تاریخی ازدواج امام حسین علیه السلام با اُرَیْبَ با

امیر علی حسنلو*

چکیده

دشمنان اسلام همواره برای کاستن تأثیر نهضت امام حسین علیه السلام در ابعاد گوناگون شبهاتی تولید می‌کنند، اساس تولید پاره‌ای از شبهات، وجود اخبار ضعیف درباره شخصیت امام حسین علیه السلام، سیره، زندگی و قیام حضرت است؛ از جمله این شبهات، افسانه رقابت امام حسین علیه السلام با یزید بر سر ازدواج با زنی به نام اُرَیْبَ است. برخی ناآگاهان یا مغرضان با استناد به چنین گزارش‌هایی نهضت عاشورا را با امیال نفسانی آمیخته کرده و می‌کوشند این قیام را از اساس یک قیام مادی و نفسانی محض جلوه دهند و ادعا می‌کنند که این داستان، زمینه‌ساز حادثه عاشورا شده است.

یافته‌های این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و بررسی منابع تاریخی نشان می‌دهد که این داستان ساختگی بوده و قابل‌پذیرش نیست و با همه گزارش‌های منابع تاریخ اسلام که مورد اتفاق شیعه و سنی است، تناقض دارد؛ علاوه بر این، به اندازه کافی در اسباب و عوامل زمینه‌ساز واقعه کربلا در کتاب‌های شیعه و سنی بحث شده است که جای هیچ‌گونه تردیدی را در بی‌اساس بودن این شبهه باقی نمی‌گذارد.

واژگان کلیدی: امام حسین علیه السلام، اُرَیْبَ، نهضت عاشورا، کربلا، ازدواج، شبهه، داستان ساختگی.

بیان مسئله

در یکی از منابع گزارش شده است که یزید عاشق زن شوهرداری به نام «أُرَیْتَب» شد و معاویه برای تأمین خواسته او شوهرش را به شام فراخواند و از او خواست با دختر خود ازدواج کرده و همسرش را طلاق داده تا یزید با او ازدواج کند، امام حسین علیه السلام از این ماجرا خبردار شده و قبل از یزید با این زن ازدواج کرده است، بر اساس تحقیقی که در برخی از منابع انجام گرفت، برخی از نویسندگان مغرض معاصر مانند فردی که خود را با نام مستعار آلمانی «آله دالفک» معرفی کرده و درباره تاریخ اسلام و اهل بیت علیهم السلام افسانه‌هایی خیالی بافته و در برخی این برساخته‌های خیالی که بدون کینه و دشمنی نبوده است، او علت بروز حادثه کربلا را محصول کینه‌ای دانسته که از ناکامی یزید در رسیدن به معشوقه‌ای به نام «أُرَیْتَب» نشئت گرفته است، او مدعی است امام حسین علیه السلام با پیشی گرفتن بر یزید با زنی به نام «أُرَیْتَب» ازدواج کرد و این مسئله که سبب سرکوبی عشق یزید در نیل به این معشوقه شد، عامل اصلی جنگی بود که در کربلا رخ داد، این توهم‌سازی‌ها و خیال‌پردازی‌های ساختگی در حقیقت چنین واهمود کرده‌اند که سرآغاز کینه‌توزی و دشمنی یزید با امام حسین علیه السلام سرمنشأ واقعه کربلا بوده است، برای بررسی و پاسخ این شبهه که برخی از بزرگان نیز بدون تأمل در منابع این خبر را در کتاب‌های خود بازگو نموده و تأیید نموده‌اند و گاهی به‌عنوان فضیلت و شجاعت و کرامت و مقابله با ظلم و استکبار علیه حاکم ظالم توسط امام ذکر نموده‌اند.

الف) اصل داستان

تلاش معاویه برای ازدواج یزید

روزی یزید پس از گفتگو درباره جانیشینی خود و همت معاویه در این باره به او گفت، من سخنانی را در مورد اُرَیْتَب دختر اسحاق شنیده‌ام، در مورد زیبایی و ادب وی برای من جایی هیچ‌گونه شکی باقی نمانده است. من در این اندیشه هستم با او ازدواج کنم، امید آن دارم که تو نیز نظر مرا بیسندی (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۲).

معاویه نامه‌ای برای عبدالله بن سلام نوشت و او را به فرمانداری عراق گماشت. ابوهریره



و ابودردا در شام، نزد معاویه بودند. هنگامی که عبدالله بن سلام به شام رسید، معاویه فرمان داد وی را به خانه‌ای که برای وی در نظر گرفته شده بود ببرند. معاویه به ابوهریره و ابودردا گفت: فرزند من یزید به عشق زنی شوهردار مبتلا شده است، من از این خشنود هستم که کسی همچون عبدالله بن سلام همسر آن زن است. حالا نظر خود را در این مورد بیان کنید. ابوهریره و ابودردا گفتند، سزاوارترین مردم برای شکر کردن نعمت‌های خداوند، تو هستی که یار رسول خدا ﷺ و کاتب او بودی. معاویه گفت: سخنان مرا به عبدالله بن سلام برسانید، امید آن دارم که سخن مرا بپذیرد و اُریب را طلاق دهد. وقتی که ابوهریره و ابودردا می‌خواستند از خانه خارج شوند و به دیدار عبدالله بن سلام بروند، معاویه به دخترش گفت: وقتی که ابوهریره و ابودردا نزد تو آمدند، بگو که تو خواهان آن هستی که عبدالله بن سلام را به‌عنوان همسر انتخاب کنی به شرط اینکه اُریب را طلاق دهد. وقتی ابوهریره و ابودردا نزد عبدالله آمدند و موضوع را با وی در میان گذاشتند او بسیار خوشحال شد و حمد و سپاس خداوند را به‌جا آورد و گفت: هرچه را که امیرالمؤمنین گوید می‌پذیرم، امیرالمؤمنین با این کار خواسته است مرا به خود نزدیک گرداند و نعمتش را برای من کامل کند. آنگاه ابوهریره و ابودردا را نزد معاویه فرستاد، و آنان نیز موضوع را با دختر معاویه در میان گذاشتند. دختر معاویه، سخنان معاویه را تکرار کرد.

عبدالله وقتی که دید تنها مانع در این راه، وجود اُریب است تصمیم گرفت وی را طلاق دهد؛ از این‌روی ابوهریره و ابودردا را گواهان این طلاق قرار داد. معاویه در نامه‌ای یزید را از اینکه عبدالله بن سلام، اُریب را طلاق گفته است، آگاه گردانید. ابوهریره و ابودردا نیز موضوع طلاق اُریب را به اطلاع دختر معاویه رساندند. وی نیز ازدواج با عبدالله را نپذیرفت، وقتی که ابوهریره و ابودردا موضوع عدم پذیرش ازدواج را از طرف دختر معاویه به اطلاع عبدالله رساندند وی به این شعر تمثل جست: اگرچه امروز گذشت و روی برگرداند، فردا در راه است و بیننده آن را نزدیک خواهد دید (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۳).

ابوهریره و ابودردا پس از آن نزد اُریب رفتند و او را از اینکه شوهرش وی را طلاق داده است آگاه گردانیدند. وی نیز با صبوری هرچه بیش‌تر این کار عبدالله را پذیرفت و این را از آن دانست که کار در دست خداست و هرچه را که او بخواهد همان خواهد شد. پس از این

کار مردم شهر از اینکه عبدالله همسرش را طلاق داده است مطلع شدند و همگی این طور گفتند که معاویه وی را فریب داده است تا همسر وی را برای پسرش یزید خواستگاری کند. وقتی این سخنان به اطلاع معاویه رسید، وی گفت: به جان خود سوگند، او را فریب نداده‌ام. وقتی که زمان عده اُرَیْنَب به پایان رسید، معاویه ابودردا و ابوهریره را به عراق فرستاد تا اُرَیْنَب را برای یزید خواستگاری کنند. ابودردا وقتی به عراق رسید آگاه شد حسین بن علی در شهر است. او قبل از آنکه به دیدار اُرَیْنَب برود برای تبرک به دیدن حسین رفت.

وقتی که حسین ابودردا را دید برخاست و با او دست داد و گفت: آفرین بر صحابی رسول خدا ﷺ. شوقی فراوان داشتم تا تو را ببینم؛ زیرا از وقتی که رسول خدا ﷺ در گذشته است کسی را که با او هم‌نشین باشد ندیده‌ام. ابودردا از اینکه نام رسول خدا ﷺ برده شد آغاز به گریه کرد. حسین گفت: به خدا سوگند، بر دیدن تو حریص بودم و دوست داشتم هرچه زودتر تو را ببینم (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۴).

ابودردا گفت: معاویه مرا نزد اُرَیْنَب فرستاده است تا از وی برای پسرش یزید خواستگاری کنم. دیدم تو در این میان از همه سزاوارتری، ابتدا به تو بگویم اگر تو نخواستی آنگاه برای یزید از وی خواستگاری کنم. حسین پس از اینکه از ابودردا سپاسگزاری کرد گفت: من نیز منتظر آن هستم تا عده وی به پایان برسد و از او خواستگاری کنم. اگر نزد وی رفتی نامی نیز از من بر و همان مهریه‌ای را که معاویه برای او مقرر کرده است از طرف من نیز به اطلاع وی برسان. ابودردا گفت: ان شاء الله انجام خواهد داد.

وقتی که ابودردا نزد اُرَیْنَب رفت، گفت: خداوند به‌تنهایی کارها را هدایت می‌کند، و برای هر کاری نیز اندازه‌ای قرار داده است. تو از اینکه همسرت تو را طلاق گفته است، غمگین نباش، شاید خداوند در این کار خیر زیادی قرار داده باشد. امیر این امت از تو برای فرزندش خواستگاری کرده است. از طرف دیگر دخترزاده پیامبر ﷺ و فرزند کسی که اولین ایمان آورنده به رسول خدا ﷺ است از تو خواستگاری کرده است، او آقای جوانان اهل بهشت است. هرکدام را که می‌خواهی برگزین. اُرَیْنَب سکوتی طولانی کرد.

آنگاه پاسخ داد: ابودردا، تو هرکدام را که برگزینی من نیز همان را برمی‌گزینم. ابودردا



گفت: من تو را از آن دو نفر آگاه کردم، انتخاب با توست. اُریّنب گفت: من برادرزاده تو هستم، اختیار کار با توست هرکدام را که تو برگزینی من به آن خشنودم. ابودردا گفت: دخترکم، دخترزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من محبوب تر است، من می‌دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو لب خود حسین را بوسه می‌زد.

اُریّنب گفت: من نیز او را برگزیدم و از آن خشنودم. حسین بن علی، اُریّنب را به عقد خود درآورد و برای او مهر زیادی قرار داد.

معاویه وقتی که شنید ابودردا برای حسین از اُریّنب خواستگاری کرده است، به شدت ناراحت شد و وی را سرزنش کرد. معاویه پس از اینکه دید اُریّنب از دست وی خارج شده است، تمام بخشش‌هایی را که به عبدالله بن سلام کرده بود از وی باز پس گرفت. عبدالله نیز وقتی کار را چنین دید به عراق بازگشت و در آنجا حسین را دید. بر وی سلام کرد و گفت: طلاق اُریّنب از قضای الهی بود، و در مورد آن من پشیمان هستم. تو پیام مرا به اُریّنب برسان و از وی بخواه تا بار دیگر با من ازدواج کند. حسین وقتی که اُریّنب را دید به او چنین گفت: عبدالله بن سلام آمده است و برای تو سلام دارد. اُریّنب گفت: حتماً او اموالی را که نزد من گذاشته است می‌خواهد. حسین گفت: او را نزد تو می‌آورم تا با یکدیگر سخن بگویند. حسین نزد عبدالله آمد و گفت: اُریّنب درباره اموالی که نزد او بوده است ابراز بی‌اطلاعی می‌کند و نمی‌داند چه بلایی بر سر آن‌ها آمده است؛ ولی سخن تو را پذیرفته است. وقتی که حسین و عبدالله نزد اُریّنب آمدند، حسین به اُریّنب گفت: او عبدالله است و اموالی را که نزد تو به امانت گذاشته است می‌خواهد، همان‌طور که از وی گرفته‌ای به وی برگردان.

اُریّنب نیز کیسه‌ای سکه را به عبدالله داد و گفت: این‌ها از آن توست. عبدالله نیز از اُریّنب قدردانی کرد و بر او درود فرستاد.

آنگاه عبدالله انگشتی را از یکی از کیسه‌ها درآورد و به اُریّنب داد، هر دو شروع به گریه کردند. و از آنچه به آنان روی نموده بود اظهار پشیمانی کردند. (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۵) حسین گفت: خدا را گواه می‌گیرم، اُریّنب را سه طلاق داده‌ام. خدایا تو می‌دانی که من وی را به خاطر مال و زیبایی‌اش به عقد خود درنیاوردم. بلکه برای شوهرش نگه دارم به عقد خود درآورده‌ام.

عبدالله خواست هدیه‌ای برای حسین تقدیم کند به خاطر این لطف ولی حسین پذیرفت و گفت: ثواب این کار برای من بهتر از این پول‌هاست. بار دیگر عبدالله بن سلام، اُرَیْب را به عقد خود درآورد و با یکدیگر سال‌های زیادی زندگی کردند تا اینکه اجل آنان را از یکدیگر جدا کرد. خداوند اُرَیْب را بر یزید حرام گردانیده بود. سپاس از آن خدای جهانیان است (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۶).

(ب) نقد و بررسی

۱. دربارهٔ دیرینگی روایت

با تحقیقی که در متون و منابع تاریخی و حدیثی به‌عمل آمده، تنها منبع قابل اعتنائی که این واقعه را ذکر کرده است کتاب «الإمامة و السیاسة» منسوب به ابن‌قتیبه دینوری متوفای ۲۷۶ هـ ق از منابع تاریخی اهل سنت است.

اولین ایراد به کتاب این است که قرن سوم دو کلمه «امامت و سیاست» به‌صورت ترکیبی کاربرد نداشته است تا چه رسد به اینکه عنوان کتابی باشد این خود یک مشکلی است که ساختگی بودن این داستان‌ها را پیش می‌کشد؛ عنوان گذاشته شده به کتاب نشان می‌دهد که این کتاب در دهه‌های پس از قرن سوم نام‌گذاری شده است یا اساساً نوشته و داستان‌سرایی شده است یا کتابی بوده از نویسندگانی که به جهت از بین رفتن بخش‌هایی از اول آن توسط فردی در مصر با افزوده‌هایی احیاء شده است؛ بنابراین دیرینگی گزارش نیز به عللی اعتبار لازم را ندارد از طرفی اختلاف در نام کتاب و نامعلوم بودن نویسندگانش و انتساب آن به دینوری که از علمای قرن سوم بوده است، موضوعاتی تردید برانگیز هستند که از اعتبار محتوای آن از جمله چنین گزارشی که متن آن با دیگر گزاره‌ها همخوانی ندارد، می‌کاهد، اگرچه می‌توان دیگر مطالب آن را با منابع تاریخی منطبق کرده و سنجید و اعتبار آن را تحصیل کرد، البته گزارش‌هایی نیز مانند خواستگاری یزید از اُرَیْب و پیش‌دستی امام حسین علیه السلام در این کتاب وجود دارد که در هیچ‌یک از منابع معاصر آن یا منابع متقدم چنین گزارش‌هایی یافت نمی‌شود و هیچ پیشینه‌ای جز کتاب منسوب به دینوری در میان منابع کهن برای این گزارش وجود ندارد؛

این روایت منحصرأز میان همهٔ منابع تاریخی در این کتاب چنانکه در اصل متن که در



اول مقاله آورده شد، گزارش شده است که یزید عاشق زن شوهرداری بنام اُربیب شد و معاویه برای تأمین خواسته او شوهرش را به شام فراخواند و از او خواست با دختر خود ازدواج کرده و همسرش را طلاق داده تا یزید با او ازدواج نماید؛ امام حسین علیه السلام از این ماجرا خبردار شده و قبل از یزید از این زن خواستگاری و با این زن ازدواج نموده است؛ همین روایت سقیم توسط نویسنده‌ای مورد توجه قرار گرفته که به تحلیل قیام سیدالشهدا با استناد به این‌گونه روایات پرداخته است؛ نویسنده مزبور با استناد به این منبع و گزارش مدعی است امام حسین علیه السلام با پیشی گرفتن بر یزید با زنی بنام اُربیب ازدواج کرد و این مسئله که سبب سرکوبی عشق یزید در نیل به این معشوقه گردید و این تبدیل به کینه‌توزی یزید نسبت به حسین و سبب ایجاد کدورت گردید و منجر به زمینه‌سازی یزید برای انتقام از امام حسین علیه السلام و کشتن او شده است؛ یعنی تمام قضیه کربلا و حوادث پیرامون آن از این رویداد و رفتار امام حسین علیه السلام نشئت گرفت و منجر به حادثه تلخی گردید.

۲. درباره اعتبار روایت

اعتبار هر گزارشی در علم تاریخ از چندین بعد مورد سنجه قرار می‌گیرد؛ معیارهایی برای یقینی بودن گزارش‌های تاریخی وجود دارد که هیچ‌یک از آن معیارها از جمله تواتر و اعتبار و اتصال سلسله اسناد به گزارشگر ثقة و قابل‌اطمینان در آن دیده نمی‌شود؛ لذا در اولین مرحله از روند سنجش می‌توان دریافت که گزارش درباره ازدواج امام حسین علیه السلام با اُربیب گزارش بی‌سند است؛ آغاز این داستان که کاملاً با تخیل همخوانی دارد این‌گونه است: «و ذکروا أن یزید بن معاویه سهر لیلة من اللیالی، و عنده وصیف لمعاویة» (همان، ابن‌قتیبه) گفته‌اند!... کجا گفته‌اند؟ چه کسانی گفته‌اند؟ کی گفته‌اند؟ راوی کیست یک نفر یا چند نفر است؟ همه این مؤلفه‌ها که در یک خبر تاریخی لازم است! در این گزارش و خبر معلوم نیست و ابهام دارد؛ برای تصدیق یک گزاره تاریخی مؤلفه‌هایی لازم است که باید همه آن‌ها معلوم باشند تا معادله خبری جواب روشن و نتیجه لازم را به شنونده بدهد؛ درحالی‌که همه معادله این خبر مجهول است و هیچ‌یک از این مؤلفه‌ها در این گزارش نیست! نبود این مؤلفه‌ها خبر را خبری خیالی و وهمی گنگ می‌نماید. مورخان و اهل نظر از استنباط کنندگان و خبرگان سنجش‌گر گزاره‌های روایی و تاریخی به تطابق و همخوانی

ادبیات گزارش با ادبیات و اجزای تشکیل‌دهنده یک گزارش با زمان روی داد و وقوع حادثه و ضبط و نگارش نیز به سختی پایبند هستند و با این روش نیز به ساختگی و درستی گزارش پی می‌برند؛ لذا با توجه به این کاستی‌ها و ضعف متن گزارش داستان اُرَیْتَب از نظر ادبی با خیال‌پردازی شروع شده و تفصیل آن و نوع پرداخت ادبی و عبارات حاکی از این مسئله است که این متن با ادبیات دوره ابن‌قتیبه و قرن سوم همخوانی نداشته و بر ساخته دوره‌های متأخر است.

ضمن اینکه شبیه این داستان را برای امام حسن علیه السلام گزارش نموده (شوشتری، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۴۳۹) و نام زن (اُرَیْتَب) را هند همسر- عبدالله بن عامر نوشته‌اند؛ درحالی‌که در گزارش دیگر اُرَیْتَب زن عبدالله بن سلام ذکر شده است؛ بر این اساس این گزارش بی‌سند گزارش نقیض نیز دارد که متن روایت را متعارض نموده و لطمه دیگری است بر اعتبار گزارش و تضعیف آن؛ ضمن اینکه برخی نام این زن را زینب دانسته‌اند؛ (مغنیه، ۱۴۲۶ق، ص ۱۳) این نیز ناموزونی دیگر است که در این خبر وجود دارد.

ابن‌قتیبه بدون هیچ اشاره‌ای به ناقل و راوی این داستان حکایت را از شخص ثالثی نقل می‌کند که برای ما آن شخص شناخته شده نیست؛ پس داستان از نظر سندی مشکل دارد و قابل احتجاج نیست؛

همه منابع گزارش‌کننده خبر پس از قرن ششم بوده و پس از قرن دهم و یازدهم و دوازدهم (شراوی، ۱۴۲۳، ص ۴۲۹) و سیزدهم و... (شیرازی، ۱۳۴۵، ص ۱۰۰) منابع فراوانی به نقل این خبر جعلی بی‌سند بدون کمترین توجه به درستی و نادرستی آن روی آورده‌اند؛ منبع گزارش همه آن‌ها کتاب الإمامة و السیاسة یا تاریخ الخلفای منتسب به ابن‌قتیبه هست (شیرازی، ۱۳۴۵، ص ۹۹).

از معاصرین مرحوم آیت‌الله مقرر نیز با دیده نقد و تردید به این روایت و گزارش نگریسته و آن را ضعیف و مردود شمرده است (مقرر، ۱۴۲۶ق، ص ۳۸).

۳. درباره کتاب و مؤلف

درباره مؤلف، انتساب کتاب به ابن‌قتیبه با این نام برای اهل‌فن روشن نگردیده است؛ بلکه در ابهام کامل است؛ چون هیچ‌یک از کسانی که شرح زندگی و آثار ابن‌قتیبه را نگاشته‌اند، به چنین کتابی، حتی با عنوان «تاریخ الخلفاء» اشاره نکرده‌اند؛ بررسی متن کتاب نیز درست



نبودن انتساب «الامامة و السياسة» به ابن قتیبه را تأیید می‌کند. البته کتاب پس از بسمله با این عبارات آغاز می‌شود: «قال ابو محمد عبدالله ابن مسلم بن قتیبة رحمه الله تعالى...» و در یک جای دیگر نیز این نام (عبدالله بن مسلم) در صدر یک خبر آمده است؛ با این همه، آوردن سلسله اسناد در صدر اخبار، با روش محدثان تفاوت کلی دارد و با آنکه نخستین اخبار و روایات با سلسله اسناد آغاز می‌شود؛ اما در چند صفحه بعد، مؤلف کتاب - و شاید نخستین کاتب پس از مؤلف - در صدر هر روایت، فقط از لفظ «قال...» استفاده کرده است که غالباً معلوم نیست گوینده کیست. ابن ابی مریم (م ۲۵۳ق) که مؤلف، نخستین روایت را از قول او نقل کرده، مصری است و تا آنجا که روشن است ابن قتیبه هرگز به مصر نرفته است، دیگر رجال و شیوخ کتاب را نیز نمی‌توان جزو شیوخ ابن قتیبه محسوب کرد؛ در پاره‌ای موارد به نظر می‌رسد که مؤلف یا کاتب، سلسله اسناد را انداخته است یا اساساً سلسله سندی در میان نیست؛ از این رو تنها به نام صاحب اثر اکتفا کرده است، مانند «قال الحسن البصری» در همین موارد است که گاه تناقض‌هایی دیده می‌شود؛ اما اینکه خطیب به استناد عبارت «حدثنا ابن ابی لیلی التجیبی» در الامامة، ابن ابی لیلی را قاضی کوفه دانسته، و نتیجه گرفته که او ۶۵ سال پیش از تولد ابن قتیبه در گذشته است، درست نمی‌نماید. همچنین باید توجه کرد که روش تألیف کتاب، با آنچه از روش نویسندگی و عقاید ابن قتیبه با توجه به آثار دیگرش می‌شناسیم، هماهنگ نیست؛ از جمله بحث سقیفه و... که برخلاف مشی تاریخ‌نگاری ابن قتیبه و اهل سنت گزارش شده است که این روش نگارش نیز در کتاب فوق قابل تأمل و سؤال برانگیز است.

همچنین از جمله موضوعات قابل تأمل این است که مسئله انتساب این کتاب به ابن قتیبه دست کم از قرن ششم هجری قمری مطرح بوده است؛ چنانکه قاضی ابوبکر ابن عربی در العواصم من القواصم، با آنکه در انتساب همه مطالب «الامامة و السياسة» به ابن قتیبه تردید کرده، ابن شباط، مورخ تونس نیز در کتاب خود با عنوان صلة السمط... از الامامة و السياسة با تصریح به نام ابن قتیبه، نقل می‌کند. قلقشندی (م ۸۲۱ق) نیز در صبح الاعشی، عهدنامه عمر بن عبدالعزیز به سلیمان بن عبدالملک را به نقل از کتاب ابن قتیبه با عنوان «تاریخ الخلفاء» آورده است (قلقشندی، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۳۶۰-۳۶۲) که اصل آن را در

«الإمامة و السياسة» می‌توان یافت (همان، ج ۲، ص ۱۱۴-۱۱۵)؛ بنابراین نام کتاب نیز چندان مشخص نیست؛ احتمال می‌رود ابن‌قتیبه کتابی بنام «تاریخ الخلفاء» داشته است که نویسنده‌ای مصری این کتاب را با افزودن مطالبی که با ذوق و علایق خود همخوانی داشته است، بازنویسی کرده و به نام «الإمامة و السياسة» منتشر نموده است (بجنوردی و همکاران، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۳۵۵).

در میان محققان معاصر، نخستین کسی که در انتساب این اثر به ابن‌قتیبه تردید کرد، پاسکوال دگایانگوس، مستشرق اسپانیایی بود. محققان دیگری نیز در این باره به تحقیق پرداخته‌اند؛ گرچه هیچ‌یک از این پژوهشگران به نام و نشان مؤلف واقعی اثر دست نیافته‌اند؛ این نکته نیز لازم به یادآوری است که یاقوت حموی در شرح احوال ابن‌حزم، به کتابی از او با عنوان «الإمامة و السياسة» اشاره می‌کند؛ اما این جز اشتراک لفظی در عنوان کتاب نیست و هیچ دلیل دیگری مؤید اینکه کتاب موجود همان اثر ابن‌حزم باشد، وجود ندارد، همچنین تمام منابع مؤلف مربوط به چهار قرن است نه فراتر از آنکه به ابن‌حزم نسبت داده شود و این مؤید نظر دخویه [۲] است که معتقد است این کتاب را احتمالاً یک مؤلف مصری یا مغربی در عهد ابن‌قتیبه نگاشته است؛ این نیز چندان معقول نیست که نویسنده‌ای به نام فرد دیگر کتابی نگاشته و منتشر کند؛ چنین رویدادی در قرون اخیر بسیار رواج دارد که نویسندگان بخشی از آثار دیگران یا همه را سرقت یا انتحال می‌کنند؛ (همان، ج ۴، ص ۱۳۵۵).

برخی دیگر، از جمله محمد قزوینی کتاب‌شناس و مصحح متون، این کتاب را حاوی غلط‌های تاریخی بسیار و مطالب خرافی دانسته‌اند که نشان‌دهنده ضعف علمی نویسنده آن است (قزوینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ مصطفی، ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۲۴۲؛ سالاری شادی، ۱۳۸۲، ص ۶۸-۶۹).

عدم اطمینان از انتساب این کتاب به ابن‌قتیبه در کنار عدم ذکر اسناد نقل‌های تاریخی، از دیگر جهات غیرقابل اتکا بودن این کتاب دانسته شده است (بیضون، ۱۹۸۳، ص ۱۹) به نوشته برخی محققان اگر این کتاب به ابن‌قتیبه منسوب نمی‌شد، به دلیل ضعف محتوای آن، شهرتی نمی‌یافت (سالاری شادی، ۱۳۸۲، ص ۶۹).



اکنون از کتاب الإمامة و السياسة در مراکز و کتابخانه‌های مختلف چندین نسخه خطی موجود و نگهداری می‌شود؛ این متن بارها با انتساب به ابن قتیبه، در مصر، عراق و لبنان به شیوه‌ای غیر انتقادی به چاپ رسیده است، درحالی‌که انتساب آن به ابن قتیبه معروف قرن سوم سخت با تردید و حتی با انکار مواجه است (بجنوردی و همکاران، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۳۵۵).

بنابراین کتاب الإمامة و السياسة، منسوب به ابن قتیبه دینوری (۲۱۳-۲۷۶ق)، کتابی تاریخی از قرن سوم یا چهارم قمری که درباره اعتبار آن نظرات متفاوتی ابراز شده است؛ برخی آن را از متون تاریخی با ارزش قرن سوم قمری قلمداد کرده‌اند که وجود شک در هویت مؤلفش از اعتبار آن نکاسته است (جعفریان، ۱۳۹۲، ص ۲۰۱؛ بهرامیان، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۵۵).

داستان اُریئب در این چنین کتابی گزارش شده است که ترجمه متن داستان؛ (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۱۵) در اول مقاله آورده شد، سازنده این داستان سعی کرده از ازدواج امام حسین با اُریئب کرامتی برای امام حسین علیه السلام بسازد؛ غافل از اینکه همین دستبرد به تاریخ، دست‌آویزی برای کینه‌توزان و کج‌اندیشان شده تا عظمت نهضت حسینی را با تخیلات سست و توهمات بی‌پایه کم‌ارج نشان دهند و ستیز و مقاومت عدل با ظلم و اسلام ناب با اسلام آلوده به جاهلیت امویان را با قصه‌ای رؤیایی و خیالی موهوم غیرواقعی نمایاند؛ غافل از آنکه از تأمل در ادبیات گزارش «اُریئب» چنین برمی‌آید چنین رویدادی اساس و مستند تاریخی درست ندارد.

۴. نقد متن

از نظر متن نیز ایرادهایی در این خبر وجود دارد که به نوعی همه محتوای آن را مخدوش می‌نماید؛ از جمله اینکه نام اُریئب در متون روایی و تاریخی و انساب نامی ناشناخته هست که تنها در این کتاب نویسنده نامعلوم آورده شده است؛ درحالی‌که اگر چنین رویدادی در تاریخ و دوره معاویه وقوع شده بود، همه منابع متقدم گزارش می‌نمودند و نام این زن نیز در کتاب‌های انساب به‌روشنی در ذیل نامه‌ای مختلف یا مستقلاً در فهرست زنان تابعی یا صحابه ذکر می‌شد.

اگر مربوط به امام حسین علیه السلام است چرا در هیچ‌یک از منابع و تاریخی مثل ارشاد

شیخ مفید و یعقوبی و منابع روایی معتبر و کهن شیعه مانند کافی مکتب اربعه یا محاسن برقی و حتی منابع روایی متأخر که معجزات و کرامات اهل بیت علیهم السلام را نوشته‌اند مثل کتاب قطب راوندی یا کتاب اثبات الهداه شیخ حر و یا وسائل الشیعه گزارش نشده است؟ یا در منابع معتبر اهل سنت همانند: الطبقات ابن سعد و یا کتاب‌های قرن سوم همانند کتاب المعرفه و التاریخ مقدسی، یا آثار مسعودی مثل مروج الذهب یا تاریخ طبری که به انواع گزارش‌ها و روایات پیرامون حوادث پرداخته است، یا آثار قرن چهارم تا ششم اهل سنت اعم کتاب‌های رجالی مثل الاستیعاب یا آثاری تاریخی قرن ششم مثل المنتظم یا تاریخ الخلفای سیوطی یا آثاری مثل آثار جاحظ که دارای تنوع موضوعی است و حتی آثار دیگر خود ابن قتیبه که غیر از الإمامة و السیاسة کتاب‌های متعددی دارد و آثاری؛ چون عقد الفرید و دیگر آثار و روایات ذکری در این باره نشده است و در هیچ‌یک از منابع این روی داد که نسبتاً مهم هم بوده است چرا گزارش نشده است؟

در برخی از متون که از متن اولیه نقل کرده‌اند نیز اختلاف متنی وجود دارد؛ برخی این‌گونه نوشته‌اند: معاویه ابودردا و ابوهریره را به همراه هم مأمور خواستگاری کرد و در بعضی تنها ابودردا و در برخی تنها ابوهریره را مأمور خواستگاری نوشته‌اند (شوشتری، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۴۳۹) اختلاف نقل‌کننده‌های متأخر نیز به اعتبار متن کتاب «الإمامة و السیاسة» لطمه زده و به شدت اعتبار آن مخدوش می‌نماید.

واقعی بعد او ابن عبدالبر نوشته‌اند ابودردا در زمان خلافت عثمان (۳۱ یا ۳۲ هجری قمری) درگذشته است (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۴۰۲-۴۰۳ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۲۳۰) یا در زمان حکومت عثمان در دمشق وفات کرده است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۶۴۶)؛ پس او چگونه می‌تواند در این ماجرا که در اواخر حکمرانی معاویه و زمان ولایتعهدی یزید روی داده است حضور داشته باشد؟ گویا سازنده داستان و جاعل خیالپرداز از این موضوع غفلت داشته است؛ از این رو خواسته گزارش خود را با آوردن نام دو نفر از صحابه مستند جلوه داده و سندش را معتبر نشان دهد؛ اما با غفلت از مرگ ابودردا در سال‌ها پیش از حاکمیت معاویه تیر جعلش به تاریکی نشانه رفته است؛ ضمن اینکه بی‌خبر بوده است که ابودردا، در منابع رجالی نیز تضعیف شده و بی‌اعتبار شمرده شده است؛



همچنین ابوهریره که در رجال وجاهت و وثاقت چندانی برای او ننوشته‌اند در سند اوست که بهتر از ابودردا نیست؛ (تهرانی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۸).

متن گزارش شده در منابع نیز متفاوت است؛ برای نمونه برخی نوشته‌اند: شوهر اُربیب عبدالله والی معاویه بود (شبراوی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۲۹) برخی برآنند که کارگزار معاویه در بصره بود و ابوهریره از شام رفت به مدینه تا از مدینه به بصره برای خواستگاری رود امام حسین علیه السلام او را دید و علت حضورش در مدینه را پرسید و او جواب داد می‌روم برای خواستگاری برای پسر معاویه (شوشتی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۴۳۸) یا در نقل ابن قتیبه هست که ابودردا رفت زیارت نواده پیامبر صلی الله علیه و آله و به او موضوع خواستگاری را گفت (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ص ۲۱۴)؛ درحالی که کسی که قصد رفتن به بصره را دارد لازم نیست به مدینه برود؛ چون عراق و شام مجاور هم هستند و مدینه بعد از عراق است؛ اگر ابوهریره به بصره می‌رفت! چرا از شام به مدینه و سپس به بصره رفته است؟ افزون برآن در هیچ عرفی این فرهنگ پذیرفته نیست برای خواستگاری زنی به خانه شوهرش بروند؛ برخی نوشته‌اند عبدالله مردی فقیر و بیچاره بود و این دلیل نمی‌شود که به خانه‌اش جهت خواستگاری زنش بروند.

با بررسی اجمالی منابع تاریخی و روایی ساختگی بودن این گزارش ثابت می‌گردد، منابع تاریخ، نام همه فرمانداران منسوب از سوی معاویه را به این ترتیب ذکر کرده‌اند «مغیره بن شعبه»، «زیاد بن ابیه» «عبیدالله بن زیاد» والی بصره (بخشی از عراق) و بخش دیگر کوفه «نعمان بن بشیر» بود؛ در میان فرمانداران کوفه معاصر معاویه به نام عبدالله بن سلام در میان والیان عراق ذکر نشده است، چه برسد به اینکه پس از مدتی فرمانروائی، معاویه او را عزل نموده یا به شام فراخوانده و پیشنهاد ازدواج با دخترش را به او داده تا در قبال آن اُربیب را که معشوقه یزید است را طلاق بدهد.

امام حسین علیه السلام در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه بود؛ پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام به مدینه بازگشت؛ این گزارش گفته است: ابوالدرداء، هنگامی که برای خواستگاری اُربیب به عراق آمد، با امام حسین علیه السلام مواجه شد، درحالی که در آن زمان، امام حسین علیه السلام در عراق حضور نداشت.

تمام بندها حتی واژگان این متن دارای تناقض و ناهمخوانی با مضمون اصل گزارش است و از نظر تاریخ‌مندی جعلی بودن آن قطعی است؛ از نظر سند نیز فاقد سندیت لازم است؛ اضافه بر آنچه ذکر شد، این داستان ساختگی با همه گزارش‌های منابع تاریخ اسلام که مورد اتفاق شیعه و سنی است، دارای تناقض است؛ در متن گزارش آمده که امام «أُرَيْتَب» را سه‌طلاقه کرد، درحالی‌که از نظر مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام سه‌طلاقه نمودن همسر در یک مجلس و بدون ازدواج مجدد با وی، مشروع نبوده و محقق نمی‌گردد.

اگر علت وقوع روی داد کربلا کینه‌توزی یزید و انتقام او از امام به خاطر عشق به اُرَيْتَب باشد؛ باید همه مورخان به این علت اشاره کرده باشند؛ درحالی‌که هیچ اشاره‌ای حتی در تنها منبع گزارش‌کننده این خبر (الإمامة و السياسة) نیز به این مسئله اشاره نکرده است که جنگ حسین بایزید به خاطر تصاحب زنی بنام اُرَيْتَب بوده است؛ حتی در یکجا گزارش نیز چنین موضوعی مطرح نگردیده است؛ بلکه در منابع معتبر مهم‌ترین عامل درگیری یزید با امام مسئله بیعت و اهداف امام و علت امتناع از بیعت بایزید نیز مسائل مهمی چون فراموشی سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امر به معروف و... بوده است؛ اگر علت این جنگ نابرابر این مسئله بود؛ چرا یزید هنگام ملاقات با امام سجاد علیه‌السلام این مسئله را پیش نکشید و مسائل دیگری مطرح کرد و گفت که پدرت فراموش کرده بود که خدا ملک و پادشاهی را به هرکس بخواهد می‌دهد (آل عمران: ۲۶)، (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۲۰) یا با استناد به اشعاری شهادت امام را به انتقام از کشته‌شدگان بدر می‌داند: «لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل/ لیت اشیاخی ببدر شهدوا...» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۶۱-۴۶۴ و ج ۴، ص ۳۵۵) اگر او بیعت می‌نمود، درنهایت عزت زندگی می‌نمود. یا با استناد به اشعاری شهادت امام را به انتقام از کشته‌شدگان بدر می‌داند: «لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل لیت اشیاخی ببدر شهدوا...» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۱۴).

با توجه به اینکه اصل متن از کتاب الإمامة و السياسة آورده شده است، با اندک تأملی می‌توان به این نتیجه رسید که گزارش مزبور ضمن اینکه بیشتر به داستان‌سرایی تخیلی شباهت دارد تا یک گزاره تاریخی بازگوکننده واقعه معنادار، دارای تناقضات زیادی نیز هست که به برخی از تناقضات محتوایی اشاره می‌شود.

نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه پس از بررسی آشکار شد، این داستان ساختگی بوده و با همه گزارش‌های منابع تاریخ اسلام که مورد اتفاق شیعه و سنی است، تناقض دارد. گذشته از بطلان قطعی روایت فوق، به اندازه کافی در اسباب و عوامل زمینه‌ساز واقعه کربلا در کتب شیعه و سنی بحث شده است که هیچ جای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد تا نوبت به طرح این شبهه سست و بی‌اساس برسد؛ بنابراین این نوع تحلیل از واقعه عاشورا منحرف‌ترین نگاه و تحلیل بر اساس اسناد ضعیف، غیرمعتبر و جعلی است که از سوی افرادی که نسبت به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام کینه‌توزی خاص دارند ارائه شده است که حال هر خواننده را به این نوع تحلیل‌های ضعیف مضمّن می‌نماید.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی جزری، **الکامل**، بیروت: دار صادر، ۱۴۰۲ق.
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، **الإصابة في تمييز الصحابة**، محل نشر، بیروت: دار الکتب العلمية، ۱۴۱۵ ق
۳. ابن سعد، محمد، معروف به کاتب واقدی (م ۲۳۰) **الطبقات الكبرى**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
۴. ابن عبدالبر، ابوعمر، **الإستیعاب في معرفة الأصحاب**، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۲ق.
۵. ابن قتیبه دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم، **الإمامة و السياسة**، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۰ق.
۶. ابن قتیبه دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم، **المعارف**، تحقیق: ثروت عکاشه، قاهره: هیئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۲م.
۷. ابن قتیبه دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم، **امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)**، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۰.
۸. بجنوردی، محمد کاظم و همکاران، **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.
۹. بلاذری، احمد بن یحیی، **أنساب الأشراف**، تحقیق: سهیل زکار و ریاض الزکلی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۰. بهرامیان، علی، «**الإمامة و السياسة**»، در **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۱. بیضون، ابراهیم، **الحجاز و الدولة الاسلامية (دراسة في اشكالية العلاقة مع السلطة المركزية في القرن الاول الهجري)**، بیروت: المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر- و التوزيع، ۱۹۸۳م.



۱۲. جعفریان، رسول، منابع تاریخ اسلام، تهران: نشر علم، ۱۳۹۲.
۱۳. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، تحقیق: محسن سعیدیان و محمدحسین راجی، مشهد: علامه طباطبائی (ع)، ۱۴۱۴ق.
۱۴. سالاری شادی، علی، «شخصیت و آثار ابن فقیه دینوری»، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۱۵، مهرماه ۱۳۸۲، ص ۷۸-۴۹.
۱۵. شراوی، جمال‌الدین، الإتحاف بحب الأشراف، قم: دارالکتاب، ۱۴۲۳ق.
۱۶. شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق، قم: مكتبة آية الله المرعشي العامه، ۱۴۰۴ق/ ۱۳۶۲.
۱۷. شیخ مفید، محمدبن نعمان تلکبری، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۱۳ق.
۱۸. شیرازی، سید عبدالمجید حائری، ذخیره الدارین فیما يتعلق بمصائب الحسین (ع) و أصحابه، قم: زمزم هدایت، ۱۳۴۵.
۱۹. طبری، محمدبن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، بیروت: روائع التراث العربی، ۱۳۸۷ق.
۲۰. طبری، محمدبن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، لیدن، ۱۸۷۹م.
۲۱. مصطفی، شاکر، التاريخ العربی و المؤرخون، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۳م.
۲۲. مغنیه، شیخ محمدجواد، الحسین و بطله كربلا: المجالس الحسينیه - مع بطله كربلا، قم: دار الكتاب الإسلامی، ۱۴۲۶ق.
۲۳. مرقم، عبدالرزاق، مقتل الحسین (ع)، بیروت: مؤسسة الخرسان، ۱۴۲۶ق.

علل عدم قیام امام حسین علیه السلام در زمان معاویه

سید محسن شریفی*

چکیده

در پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی علل قیام نکردن امام حسین علیه السلام در عصر معاویه و شرایط زمانی دوره امامت آن حضرت پرداخته شده است و این نوشتار درصدد پاسخ به این پرسش است که چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد. از مهم‌ترین دلایل آن می‌توان به موارد مختلفی همچون وجود صلح‌نامه، موقعیت اجتماعی و سیاستمداری معاویه، شرایط زمانی، تفاوت‌های رفتاری معاویه با یزید، عدم آمادگی برای دعوت فراگیر مردم و حفظ جان شیعیان اشاره کرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام همانند پدر و برادرش، معاویه را غاصب خلافت می‌دانست و مبارزه با او را بر خود واجب می‌دانست؛ ولی با توجه به اینکه معاویه با بهره‌گیری از حيله و نیرنگ و تبلیغات، فضای جامعه را در اختیار داشت به طوری که خود را خلیفه بر حق معرفی کرده بود، قیام در چنین موقعیتی به نتیجه مطلوب نمی‌رسید؛ یعنی اگر امام حسن علیه السلام با پذیرش صلح‌نامه، کيان اسلام را حفظ کرد امام حسین علیه السلام نیز با سکوت و مبارزات سیاسی غیرنظامی در این دوره وظیفه‌اش را انجام داد.

واژگان کلیدی: امامت، امام حسین علیه السلام، خلافت معاویه، یزید، صلح، قیام، مبارزه سیاسی.

مقدمه

آغاز امامت امام حسین علیه السلام مصادف با ده سال آخر حکومت معاویه بود و بی‌تردید آن حضرت، حکومت معاویه را مشروع نمی‌دانست و اعتراض‌های امام به معاویه را باید در همین راستا دانست. مخالفت و مبارزه امام حسین علیه السلام با معاویه در طول این دوران گواه محکمی بر این ادعا است. پرسشی که در این میان وجود دارد این است که به چه دلیلی امام حسین علیه السلام به رویارویی نظامی و قیام علنی علیه معاویه و حکومتش نپرداخت؟ بر اساس یک تحلیل کلی، امام حسین علیه السلام به خاطر عوامل و موانعی، حرکت مسلحانه و قیام نظامی را بر ضد حکومت دین‌ستیز معاویه، نه تنها مقدور نمی‌دانست، بلکه برای جامعه اسلامی نیز سودمند نمی‌پنداشت. حال باید دید این علل و عوامل و موانع در چه قالبی جای دارند. تردیدی نیست که در پیش گرفتن چنین سیاست و روشی از سوی امام حسین علیه السلام به این معنا نبود که معاویه را شایسته رهبری می‌دانست و در برابر او سکوت کرده بود، بلکه به خاطر رعایت مصالح عمومی و حفظ اساس دین، همچون برادر بزرگوارش از اقدام نظامی بر ضد معاویه امتناع ورزید.

ده سال آخر حکومت معاویه که اتفاقاً با آغاز امامت امام حسین علیه السلام مصادف بود، به سبب یک سلسله علل و عوامل و موانع زمانه، امام حسین علیه السلام حرکت مسلحانه و نظامی را بر ضد حکومت دین‌ستیز معاویه، نه مقدور می‌دانست و نه سودمند برای جامعه اسلامی؛ اما باید توجه داشت که اتخاذ چنین سیاست و روشی از سوی آن امام علیه السلام بدان معنا نبود که معاویه را شایسته رهبری می‌دانست و در برابر او سکوت کرد؛ بلکه به خاطر رعایت مصالح عمومی و حفظ اساس دین، همچون برادر بزرگوارش از اقدام نظامی بر ضد معاویه امتناع ورزید.

ضرورت و پیشینه تحقیق

پژوهش و تحقیق پیرامون ابعاد مختلف زندگی ائمه اطهار علیهم السلام امری لازم و ضروری است؛ زیرا در فضای شبهه‌پراکنی فعلی تمام اقدامات ایشان مورد پرسش قرار می‌گیرد. افزون بر

این بررسی موضوعی و مقطعی زندگی امامان به روشنگری بیشتر در این زمینه کمک می‌کند و فرازهای از زندگی آنان که دست‌آویز شبهه‌افکنان است را تبیین نموده و به روشن شدن آن کمک می‌کند.

یکی از این موضوعات که شایان توجه است، علل عدم قیام امام حسین (ع) در زمان حکومت معاویه است. در یک نگاه سطحی چنین پنداشته می‌شود که مخالفت و مبارزه امام حسین (ع) تنها از زمان مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید آغاز شده و در دوره ده‌ساله حکومت معاویه در عصر امامت امام حسین (ع) هیچ اقدامی صورت نگرفته است و به طرح این شبهه می‌پردازند که به چه دلیل امام حسین (ع) در این دوران اقدام و قیام مسلحانه نداشته است.

در پاسخ این پرسش باید توجه داشت که شرایط و تحولات جامعه، نقش بنیادینی در شکل‌گیری سیاست رفتاری امامان دارد. آنان رهبران مردم هستند که با شناخت کامل از شرایط زمان و مکان به رهبری آنان می‌پردازند و مقابله با مخالفان بر اساس چنین استراتژی صورت می‌گیرد.

حال با تحلیل اجمالی از شخصیت، روش حکومت‌داری و تظاهر معاویه به دین‌محوری، اگر امام حسین (ع) در آن دوره دست به مبارزه مسلحانه می‌زد، یقیناً آن قیام نمی‌توانست شور و حماسه دوره یزید را داشته باشد؛ زیرا معاویه با ابزارهای یادشده، آثار قیام آن امام معصوم (ع) را خنثی می‌کرد و نهضت آن حضرت (ع) را شورش بر ضد خلیفه حق جلوه می‌داد و افکار عمومی را بر ضد این حرکت بسیج می‌کرد و درنهایت با روش دیگری که باید از آن به «ترور خاموش» یاد کرد، امام حسین (ع) را نیز مانند برادر بزرگوارش امام حسن مجتبی (ع) مظلومانه به شهادت می‌رساند. اکنون امام حسین (ع) می‌بایست منتظر بماند تا مردم کاملاً میزان عهد و وفای معاویه را به قراردادهای خویش دریابند و برخی گمان نکنند که صلح‌نامه می‌توانست عاملی برای وحدت مسلمانان باشد.

درباره پیشینه تحقیق باید گفت آثار فراوانی در قالب دانشنامه، زندگی‌نامه، مقتل و تاریخ تحلیلی زندگی امام حسین (ع) و واقعه کربلا نگاشته شده که رویکرد بیشتر منابع درباره قیام کربلا است و کمتر به دوره امامت امام در عصر معاویه توجه شده است. به

همین میزان دربارهٔ عدم قیام امام در این دوره نیز آثار علمی چندان نوشته نشده است. با این همه چند نوشته مختصر در این باره وجود دارد که عبارتند از مقاله «موانع قیام امام حسین علیه السلام در زمان حکومت معاویه» از اسماعیل نساجی زواره (نساجی زواره، ۱۳۸۳، ص ۲۰-۴) و مقاله «چرا امام حسین علیه السلام به روزگار حکومت معاویه قیام نکرد» از اصغر فروغی ابری (فروغی ابری، ۱۳۸۰، ص ۲۰-۳). با این همه در این مقالات تنها به بخشی از دلایل توجه شده است و تحقیق جامع با استفاده از منابع روزآمد لازم است.

صلح با معاویه از دیدگاه امام حسین علیه السلام

در گام نخست باید به این مسئله توجه داشت که نگاه امام حسین علیه السلام به صلح با معاویه چگونه بوده است؟ به ویژه که تلاش‌های صورت گرفته تا دیدگاه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام دربارهٔ صلح با معاویه را متفاوت با یکدیگر گزارش نمایند؛ به طوری که گویی امام حسین علیه السلام اعتقادی به صلح نداشت و در این باره به برادر خود اعتراض کرده است، بر اساس این نگاه، امام حسین علیه السلام طرفدار منش پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال جنگ با معاویه بود و امام حسن علیه السلام راه صلح را می‌پسندید. به عنوان نمونه ابن‌عساکر در پی طرح چنین بحثی بوده و چنین نقل کرده که امام حسین علیه السلام در اعتراض به صلح برادرش با معاویه گفته است: «أعیدک بالله ان تکذب علیاً فی قبره و تصدق معاویه؛ به خدا پناه می‌برم که علی را در قبر تکذیب و معاویه را تصدیق کنی» (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، ص ۲۶۷) و در سایر منابع تاریخی نیز آمده است که امام حسین علیه السلام از پذیرفتن صلح امتناع کرد تا آنکه برادرش با وی سخن گفت (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۲۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۶؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۰).

در برابر این ادعا، شواهد و نقل‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد امام حسین علیه السلام نیز راهی بهتر از صلح نمی‌شناخت و مردم را به اطاعت از برادرش دعوت می‌کرده است (ر.ک: جعفریان، ۱۳۸۱، ص ۱۵۷). همچنین بی‌اعتنایی امام حسین علیه السلام به سخنان و اقداماتی که تلاش می‌کردند او را به مخالفت با موضع برادرش بکشانند و حتی ایشان را به عنوان رهبر شیعیان عراق معرفی کنند (ابن‌داوود دینوری، ۱۳۷۱، ص ۲۲۱) نشان می‌دهد که آن حضرت



نگاه متفاوتی در این زمینه نداشت. همچنین آن حضرت تا پایان زندگی برادر بزرگوارش امام حسن علیه السلام در کنارش در مدینه ماند و کاملاً مطیع و فرمان بردارش بود، حتی پس از شهادت امام حسن علیه السلام نیز، در مقابل معاویه همان موضع را داشت، تا جایی که در جواب شیعیان عراق که بعد از شهادت امام حسن علیه السلام ایشان را به قیام علیه معاویه تشویق کردند، فرمود: «تا معاویه زنده است، نمی‌شود این کار را انجام داد» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۵۰؛ ابن‌قتیبہ دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۸۷). با این توضیحات مشخص می‌شود که امام حسین علیه السلام نیز قائل به صلح با معاویه در این زمان بود چنانکه به فردی که درخواست قیام کرده بود، فرمود: «اکنون عقیده من چنین نیست. خدایا! شما را رحمت کند! تا هنگامی که معاویه زنده است، در خانه‌هایتان بمانید و از کاری که به شما ظنین شوند، بپرهیزید» (ابن‌داوود دینوری، ۱۳۷۱، ص ۲۲۲).

صلح از منظر معاویه

معاویه را باید فرد مرموز و پیچیده در تاریخ دانست که در حيله‌گری و فریب‌کاری، نه تنها در دوران خود بلکه تا به امروز یکی از مرموزترین افراد تاریخ شمرده شده است، به حدی که در دوره خود به سیاست‌مدارترین فرد زمانه شهرت یافته و از نظر برخی کوتاه‌اندیشان از امام علی علیه السلام سیاست‌مدارتر بود (ر.ک: مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۷۵۳). این نگاه به معاویه چنان در میان مردم رواج یافته بود که امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ به آن فرمود: «و الله ما معاویه بأدهی منی ولکنه یعدر و یفجر و لولا کراهیة العذر لکنت من أدهی الناس؛ به خدا سوگند! معاویه از من زیرک‌تر نیست؛ ولی او مکر و حيله‌گری می‌کند و اگر ناپسندی خدعه و نیرنگ نبود، من از زیرک‌ترین افراد مردم بودم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۰).

شگفت این‌که این ویژگی معاویه به صورت‌های مختلف بود، به طوری که این نیرنگ را در لباس صبر و بردباری جلوه می‌داد و حتی بیشتر مورخان را به اشتباه انداخته و از آن به‌عنوان یکی از صفات مثبت معاویه یاد کردند (سیوطی، ۱۳۷۱، ص ۱۹۵). درحالی‌که باید این صبر و بردباری نمایی را نمادی از حيله‌گری او دانست که در جهت تقویت و تثبیت حکمرانی خود استفاده می‌کرد و پیش از آنکه یک فضیلت اخلاقی و یک باور دینی به شمار آید یک حربه کارآمد برای فریب افراد سطحی‌نگر و ظاهرپسین به شمار می‌آید.

معاویه برای تثبیت حکومتش دست به جعل احادیث فراوانی زد و تلاش کرد تا با طرح این سخن از زبان پیامبر ﷺ مردم را به اطاعت کامل از خود که اینک در جایگاه خلافت قرار داشت، وادار نماید. به همین جهت احادیثی ساخت و به آن حضرت نسبت داد. بی تردید این احادیث ساختگی برخی از افراد سطحی‌نگر را راضی و یا دست‌کم توجیه‌کنند؛ مانند این حدیث «از هر فرمانروایی اطاعت کن و پشت سر هر امیر و زمامداری نماز بگذار» (شریف قرشی، ۱۳۷۵، ص ۲۸۴). سیاست دروغ‌سازی معاویه در سراسر حوزه اسلامی، مخصوصاً «شام» چنان مؤثر افتاد که حقیقت حتی بر دین‌مداران مشتبه گردید تا آنجا که برخی این احادیث ساختگی را صحیح تلقی کردند و برای دیگران روایت می‌کردند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۴۵).

با توصیف مختصری که از شخصیت و روش حکومتی معاویه ارائه شد، مشخص می‌شود، امام حسین علیه السلام مواجه با فردی به شدت فریبکار بوده است که برخورد با او نیاز به دقت و ملاحظه بسیاری داشته است. در واقع دوران حکومت معاویه یکی از سخت‌ترین عصرهای تشیع محسوب می‌شود که بر اثر سلطه و فریبکاری معاویه شرایط خاصی به وجود آمده بود، به طوری که امام حسن علیه السلام ناگزیر و برخلاف میلش صلح را پذیرفت.

بررسی دلایل عدم قیام امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در دوران یازده‌ساله امامت (۵۰-۶۰ق) که هم‌زمان با حکومت معاویه بود، تنش‌های فراوانی با او داشت که مواردی از آن در تاریخ و در نامه‌های امام حسین علیه السلام به معاویه قابل‌مشاهده است.

در نامه‌های امام حسین علیه السلام به جنایات معاویه، هم چون کشتن برخی از بزرگان شیعه مانند حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی تصریح شده و در این نامه‌ها حکومت معاویه بر مسلمانان را بزرگ‌ترین فتنه دانسته و بدین ترتیب مشروعیت حکومت او را زیر سؤال برده است (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۸۰). با این‌همه آن حضرت اقدام عملی و قیامی در زمان معاویه نداشت که علل متفاوتی برای آن ذکر شده است که در ادامه برخی از این علل بررسی می‌شود:

۱. وجود صلح نامه

امام حسن علیه السلام در شرایط خاصی که پدید آمده بود، ناگزیر با معاویه صلح کرد (ر.ک: آل یاسین، ۱۳۷۹، ص ۵۸۲۵) پس از برقراری صلح امام حسین علیه السلام به احترام برادر بزرگش و به دلیل عدم تغییر شرایط صلح همچنان به آن وفادار بود، چنانکه در یکی از پاسخ‌های خود به نامه‌های معاویه بر پابندی به صلح‌نامه برادرش با معاویه تصریح کرده و اتهام نقض آن را از انکار کرده است: «و معاذ الله ان انقض عهداً عهداً الیک اخی الحسن» (شریفی، ۱۳۷۳، ص ۲۳۹).

نویسنده کتاب زندگانی امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «حسین علیه السلام با معاویه در صلح امام حسن علیه السلام پیمان بست که قیام نکند و با آنکه معاویه به شرایط صلح عمل نکرد بلکه برخلاف آن رفتار کرد، حسین بن علی علیه السلام راضی نشد شخصیت خود را با نقض عهد و پیمان شکنی خوار سازد و مانند معاویه سلوک نماید و لذا در پیمان با معاویه پایدار بود تا معاویه بمرد. هیچ‌کس ننوشته حسین علیه السلام در تمام عمرش یک‌دفعه پیمان شکنی کرده باشد» (عمادزاده، ۱۳۶۸، ص ۶۳).

اگر امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام می‌کرد، معاویه می‌توانست از پیمان صلحی که با امام حسن علیه السلام بسته و مورد تأیید امام حسین علیه السلام نیز قرار داشت، به‌منظور متهم ساختن آن حضرت بهره‌برداری کند؛ زیرا همه مردم می‌دانستند که این دو امام بزرگوار متعهد شده‌اند تا زمانی که معاویه زنده است سکوت کرده و حکومت را به او واگذار نمایند، حال اگر امام حسین علیه السلام بر ضد معاویه قیام می‌کرد، معاویه با حلیه‌گری خاصی که داشت او را شخصی فرصت‌طلب و پیمان‌شکن نشان می‌داد که به عهد و پیمان خود وفادار نیست.

درواقع امام حسین علیه السلام به احترام پیمان صلح برادرش از درگیری مستقیم و قیام بر ضد معاویه اجتناب نمودند و به اقدامات امام و برادر خویش احترام می‌گذاشتند؛ لکن پس از مرگ معاویه، جایی برای احترام به این پیمان باقی نماند؛ زیرا با شهادت امام حسن علیه السلام و مرگ طرف دوم پیمان‌نامه، مدت قرارداد به اتمام رسید.

با این توضیح اگر امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام می‌کرد، معاویه می‌توانست از

پیمان صلحی که با امام حسن علیه السلام بسته و مورد تأیید امام حسین علیه السلام نیز قرار داشت، به منظور متهم ساختن امام حسین علیه السلام بهره‌برداری کند؛ زیرا همه می‌دانستند که آنان متعهد شده‌اند تا زمانی که معاویه زنده است، بر ضد او قیام نکند که در این صورت پیمان‌شکن قلمداد می‌شد و می‌توانست دستاویز تبلیغاتی معاویه در برابر قیام احتمالی امام حسین علیه السلام قرار گیرد.

۲. موقعیت اجتماعی و قیافه ساختگی معاویه

معاویه با ترفندهای سیاسی و فریب توانسته بود شخصیت اجتماعی و موقعیت مستحکمی برای خود میان مردم زمانه خود و به‌ویژه در شام فراهم نماید، به طوری که نه تنها شخصیت مثبت تلقی می‌شد، بلکه همین امر قیام علیه او را مشکل می‌ساخت؛ زیرا آنان او را به‌عنوان صحابی پیامبر، کاتب وحی و برادر همسر پیامبر (خال المؤمنین) می‌شناختند. به نظر آنان، معاویه نقش فراوانی در رواج اسلام در منطقه شامات و به‌ویژه دمشق داشت. همچنین تجربه حکومت‌داری او و افزونی سنش بر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، دو عامل دیگری بود که خود در نامه‌هایش به امام حسن علیه السلام به‌عنوان عواملی برای اثبات بیشتر شایستگی‌اش مطرح می‌کرد (ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۶۷) فلذا با توسل به این موارد و امکانات حکومتی می‌توانست در مقابله با امام حسین علیه السلام، در اذهان مردم مانور بیشتری داده و شبهه ایجاد نماید. باید توجه داشت که به نظر مردم شام و حتی مسلمانان در سایر مناطق، معاویه نقش فراوانی در رواج اسلام در منطقه شامات داشته و چون سنش از امام حسن و امام حسین علیه السلام بیشتر بوده، معاویه بر روی این مطالب مانور بیشتری می‌داد که این مطلب از نامه‌های او به ایشان به‌خوبی روشن می‌شود (ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۴۰).

باید توجه داشت که معاویه برای خود قیافه دینی ساخته بود که در میان مردم عصر-خود موردپذیرش قرار گرفته بود. اگرچه معاویه در عمل دست به تحریف اسلام زده بود و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی‌پیرایه اسلامی کرده بود و جامعه اسلامی را به سمت وسوی جامعه غیردینی متمایل کرده بود؛ اما به‌خوبی می‌دانست که برای حفظ مشروعیت حکومتش نیازمند وجود دین و خلافت اسلامی است و به همین جهت

برای حفظ ظاهر نباید مرتکب کارهایی شود که مسلمانان آن را مبارزه و مخالفت با دین تفسیر نمایند. افزون بر این معاویه به اعمال و رفتار خود نیز رنگ دینی می‌داد، تا ضمن حفظ مشروعیت برای خود قیافه دینی نیز داشته باشد.

بر اساس اسناد و شواهد تاریخی معاویه بن ابوسفیان نه تنها فردی دین‌مدار نبود، بلکه به هیچ چیز اعتقاد نداشت، به طوری که «مغیره بن شعبه» که در پلیدی کمتر از معاویه نیست، از سخنان معاویه نسبت به توهین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مجلس خصوصی بنی‌امیه اظهار تأسف کرده و می‌گوید: «معاویه خبیث‌ترین فردی است که می‌شناسد» (ابن‌بکر، ۱۴۱۶ق، ص ۵۷۶؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۴۱).

با این وجود روش معاویه در تظاهر به برخی از ظواهر دینی و قیافه دین‌مدارانه‌ای که داشت درک ماهیت او را برای عموم مردم میسر نبود. معاویه برای آنکه به منصب و مقام خود، رنگ مذهبی بدهد، از اوضاع و شرایط به‌خوبی بهره‌برداری می‌کرد. او از یک طرف خون‌خواهی عثمان خلیفه سوم را مطرح می‌کرد و از سوی دیگر پس از جریان حکمیت و همچنین به‌واسطه صلح با امام حسن علیه السلام و بیعت مردم با او، خود را در افکار عمومی شایسته خلافت نشان می‌داد.

امروزه به‌خوبی آگاه هستیم که قیام امام حسین علیه السلام در زمان یزید، چنان پرشور و مهیج بود که خاطره آن در دل‌های همه انسان‌های آزادی‌خواه باقی مانده است و حتی پس از قرون متمادی، قهرمانان کربلا برای مردم نمونه و سرمشق است؛ ولی به احتمال زیاد اگر امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام می‌کرد، قیام او دارای چنین شور و حماسه‌ای نمی‌شد و نمی‌توانست ابعاد مختلف آزادی‌خواهی را نشان دهد که راز این مطلب را باید در نفوذ و شیطنت و حيله‌گری معاویه جست.

در این میان باید سیاسی‌کاری و سیاست‌مداری معاویه را نیز از یاد نبرد، چنانکه معاویه پس از انعقاد قرارداد صلح از هر فرصتی برای ضربه زدن به بنی‌هاشم - به‌ویژه خاندان علوی - استفاده می‌کرد و در این راه حتی تا به شهادت رساندن امام حسن علیه السلام پیش رفت (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۷) اما در ظاهر چنین وانمود می‌کرد که به بهترین وجه ممکن، با این خاندان - به‌ویژه شخص امام حسین علیه السلام - مدارا می‌کند و حرمت آنان را پاس می‌دارد.

در این راستا می‌توانیم، ارسال هدایایی از سوی معاویه برای شخصیت‌هایی چون امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر را شاهد بیاوریم (شریفی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۹-۲۱۰). این مدارا تا آنجا بود که در آستانه مرگ به فرزندش یزید، سفارش امام را نمود و ضمن پیش‌بینی قیام او، از یزید خواست که او را به قتل نرساند (ابن داوود دینوری، ۱۳۷۱، ص ۲۲۶).

معاویه نیز از رویارویی خونین با امام حسین علیه السلام فرار می‌کرد و از تبعات ریخته شدن خون او واهمه داشت و برای حفظ حکومت خود، ناچار به تحمل آن بزرگوار بود و دیگران را نیز از رویارویی علنی منع می‌کرد و از تبعات آن بر حذر می‌داشت؛ از این‌رو حتی در جریان گرفتن بیعت برای یزید به‌عنوان خلیفه پس از خود، در مورد امام حسین علیه السلام متوسل به زور و شمشیر نگشت و به یزید هم سفارش کرد که از این امر پرهیز نماید، چنانکه در وصیت‌نامه خود برای یزید نوشته بود که در صورت غلبه بر حسین بن علی علیه السلام با وی بدرفتاری نکند (طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۶، ص ۱۷۹). امام حسین علیه السلام هم که شناخت خوبی از معاویه و دسیسه‌های او داشت، می‌دانست که در صورت قیام بر ضد معاویه - به‌ویژه با توجه به سیاست‌های معاویه - افکار عمومی او را یاری نکرده و با توجه به ابزارهای تبلیغاتی حکومت، حق را به معاویه خواهند داد.

۳. شرایط و اقتضائات زمانی

شرایط زمانی آغاز دوره امامت امام حسین علیه السلام همچون دوره امامت برادرش به نفع معاویه بود؛ زیرا معاویه با حيله‌گری خود را حاکم بلامنازع جامعه اسلامی نشان می‌داد و مبلغان او در هر گوشه‌ای از مناطق اسلامی سیاست‌های او را تبلیغ می‌کردند و از او چهره‌ای مثبت درست کرده بودند که ثبات و استحکام قدرت مرکزی شام و تسلط کامل باند اموی بر مناطق حساس هم چون کوفه و مدینه و سایر مناطق از دیگر نقاط قوت زمان حکومت معاویه بود که امام از این شرایط کاملاً آگاه بود.

هرچند برخی از کوفیان بلافاصله پس از شهادت امام حسن علیه السلام، به امام حسین علیه السلام نامه نگاشته و خود را منتظر فرمان امام معرفی کردند، (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۲۸) اما آن حضرت به‌خوبی می‌دانست که با توجه به عواملی همچون ثبات و استحکام قدرت مرکزی



در شام، تسلط کامل باند اموی بر شهر کوفه، سابقه عملکرد سوء کوفیان در برخورد با امام علی (ع) و امام حسن (ع)، چهره به ظاهر وجیه معاویه در بیشتر نقاط مملکت اسلامی و... در صورت قیام احتمال موفقیت بسیار کم خواهد بود و چنین قیامی به جز هدر دادن نیروهای اندک، معرفی شدن به عنوان یاغی و خروج کننده بر حکومت به ظاهر اسلامی و شکست و کشته شدن خود نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. درحالی‌که در هنگام قیام علیه حکومت یزید، شرایط زمانه کاملاً برعکس این شرایط بود.

با در نظر گرفتن این عوامل به خوبی می‌دانست که در صورت قیام احتمال پیروزی در حدّ صفر بوده و هیچ‌گونه نتیجه معنوی در آینده و آن زمان در بر نخواهد داشت؛ بنابراین امام خود به خوبی می‌دانست که در صورت قیام علیه معاویه به‌ویژه با توجه به سیاست‌های معاویه افکار عمومی او را یاری نکرده و با توجه به ابزارهای تبلیغاتی حکومت، حق را به معاویه خواهند داد، درحالی‌که هنگام قیام علیه حکومت یزید شرایط زمانه کاملاً برعکس بود.

پیداست اجتماع زمان امام حسین (ع) اجتماعی بود که حال قیام و انقلاب نداشت و شمشیر جهاد به آب عاقبت شسته بود. طبعاً چنین اجتماعی عاقبت‌طلبی خود را چنین توجیه می‌کرد که امام با معاویه پیمان بسته است و باید به آن وفا کند؛ بنابراین اگر امام حسین (ع) در زمان معاویه قیام مسلحانه می‌کرد، معاویه می‌توانست آن را به‌عنوان یک شورش غیرموجه و برخلاف مواد پیمان صلح بین طرفین معرفی کند و چون جامعه آن روز جامعه‌ای بود که حال قیام و انقلاب نداشت، طبعاً منطق معاویه را تأیید می‌کرد.

۴. تفاوت رفتاری معاویه و یزید در پابندی به ظواهر دینی

یزید بن معاویه در رفتاری ظاهری خود به‌هیچ‌وجه شبیه پدرش نبود. او آشکارا بی‌ایمان، مفسد و دارای فسق علنی بود که رفتار پلید او حتی بر مردم عصر - خود پوشیده نبود و همین موضوع باعث شد که امام مبارزه مستقیم با یزید را انتخاب کند. در زمان خلافت کوتاه یزید دربارش مرکز فساد و فحشاء و گناه علنی شده بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافت، به‌گونه‌ای که به گفته مسعودی در دوران حکومت کوتاه وی، حتی در محیط مقدسی هم چون مکه و مدینه جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب

می‌پرداختند. عبدالله بن حنظله در بازگشت از سفری که با جمعی به شام رفته بودند تا از عقاید یزید مطلع شوند، چنین نقل می‌کند: «ما در حالی از نزد یزید بیرون آمدیم که خوف آن داشتیم که بر اثر گناهان فراوان از آسمان سنگ بر سر ما ببارد، او مردی است که با مادران و دختران و خواهران زنا می‌کند، وی شراب می‌نوشد و نماز نمی‌خواند» (داودی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۵-۲۱۷). این در حالی است که معاویه بسیار سیاستمدار و منافق و عوام‌فریب بود. اگر امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می‌کرد، معنایش امضای فسق و فجور، تجاهر به منکرات و معاصی، تضييع حقوق مردم، تأييد ظالمان، ستمگران و فاسقان و فاجران بود و صدور آن از مثل امام حسین علیه السلام امکان شرعی و عرفی و عقلی نداشت. از طرفی یزید تصمیم قاطع گرفته بود که با تهدید و یا قتل، اجازه هیچ‌گونه فعالیت را به دیگران ندهد، به طوری که قبل از انتشار خبر مرگ معاویه سعی داشت از امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر بیعت بگیرد حتی اگر با تهدید به قتل باشد (ر.ک: یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴۱).

۵. عدم دعوت فراگیر مردم از امام

در عصر معاویه دعوت علنی و فراگیری برای قیام و مبارزه از سوی مردم برای امام حسین علیه السلام نرسید؛ چراکه هنوز زمان لازم برای مبارزه با ظلم و فسادهای امویان آماده نبود و اعلام حمایت‌ها و دعوت‌های محدود که ابراز می‌شد، برای مبارزه با سیاست‌های آمیخته با نیرنگ معاویه، کافی نبود؛ اما شرایط پس از مرگ معاویه و با به حکومت رسیدن یزید و آشفته شدن جامعه اسلامی، مردم کوفه به صورت گسترده هزاران نامه را برای امام گسیل کردند و از ایشان برای رهبری قیام دعوت نمودند.

پیش‌تر اشاره شد که معاویه با زرنگی خاصی از رویارویی با امام حسین علیه السلام اجتناب می‌کرد، حال اگر امام در زمان معاویه، پیش‌دستی نموده و از جانب ایشان قیامی شروع می‌شد، برای معاویه، به واسطه تبلیغات گسترده و نافذی که داشت، این امکان وجود داشت تا بار دیگر مردم را فریفته و نهضت امام را لوٹ نماید. معاویه سیاستمدار ماهری و حيله‌گری بود و جانب ظاهر را در مجامع عمومی نگاه می‌داشت و فساد درونی او و حکومتش بر عوام مخفی مانده بود و مردم او را مسلمان و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌انگاشتند و مروج اسلام به حساب می‌آوردند، لکن یزید این مهارت را نداشت و فساد و شهوت‌رانی و

بلهوسی او بر خاص و عام روشن بود و علناً اظهار کفر و الحاد و افتخار به شرک پدران و اجدادش می‌کرد و برای پیامبر ﷺ نیز هیچ احترامی را نگه نمی‌داشت؛ از این رو ادامه وضعیت صلح در زمان یزید، به معنای تأیید آن همه فساد آشکار و در نتیجه انحراف بیشتر عامه مردم بود و ادامه حکومت یزید به منزله وداع با اسلام و نابودی شریعت به حساب می‌آمد (امین، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۵۸۵).

۶. عدم آمادگی جامعه اسلامی

روحیه عافیت‌طلبی مردم را نیز نباید از خاطر دور داشت، در واقع این مانع مهم قیام نظامی امام حسین (ع) بر ضد نظام معاویه بود. قیام، مبارزه و تشکیل حکومت به پشتوانه مردمی نیاز دارد و قیام بدون حمایت مردم نمی‌تواند به مقصد برسد (ر.ک: پیشواپی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۲). بدون تردید یکی از علل عدم موفقیت امامان معصوم (ع) در برپایی قیام مسلحانه و تشکیل حکومت، عدم همکاری مردم است. امام حسن (ع) در وصف این دوران معاویه در یکی از خطبه‌هایش فرموده است: «اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می‌کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی‌کردم؛ زیرا خلافت بر بنی‌امیه حرام است» (شیخ صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۲۱).

روحیه عافیت‌طلبی و عدم همکاری مردم را می‌توان در قیام «حجر بن عدی» دید که در راستای احقاق حقوق الهی و اهل بیت (ع) بود؛ اما به راحتی سرکوب شد بدون آنکه جامعه اسلامی آن زمان بتواند از خود واکنشی نشان دهد؛ بنابراین با توجه به وجود موانعی که ذکر شد، قیام مسلحانه از سوی امام حسین (ع) در روزگار معاویه مفید و مقدور نبود و صبر و انتظار اعتراض‌آمیز امام بسیار حکیمانه و حساب‌شده بود؛ از این رو اگر نهضت امام حسین (ع) در عصر معاویه به وقوع می‌پیوست، معاویه با حيله‌ها و ترفندهایی که به کار می‌برد، به راحتی می‌توانست چهره نهضت را در انظار و اذهان مردم مخدوش جلوه دهد و آن را از ارزش و اعتبار لازم ساقط نماید. سپس با شیوه «ترور خاموش»، آن حضرت را مثل برادر بزرگوارش از میان بردارد و تمام بنی‌هاشم را قلع و قمع کند؛ بدون آنکه در جهان اسلام کوچک‌ترین اعتراضی علیه وی شنیده شود؛ اما همه این‌ها به معنای سکوت او نبود، بلکه اگر قیام مسلحانه نکرد؛ اما هرگز مبارزه سیاسی را کنار نگذاشت و طی ده سال حکومت معاویه، سینه‌به‌سینه با او مبارزه می‌کرد.

۷. حفظ هسته اصلی تشیع

حفظ هسته اصلی تشیع در روزگار پر از رنج و مشقت معاویه را باید دلیل دیگری دانست که امام حسین علیه السلام بدین جهت حاضر نشد با معاویه وارد جنگ شود. تاریخ‌نگاران دربارهٔ وضع بسیار سخت و فلاکت‌بار شیعیان در عهد معاویه گزارش‌های فراوانی را نقل کرده‌اند؛ برای نمونه کافی است به رفتار زیادبن‌ابیه، حاکم کوفه و بصره با شیعیان عراق توجه کرد، مورخان دربارهٔ اقدامات این فرد می‌نویسند: «شیعیان را هرکجا که بودند کشت و بیرون کرد و آنان را ترسانید و دست و پای آنان را قطع کرد و از شاخه‌های خرما بدار آویخت و چشمانشان را بیرون آورد و آنان را آواره کرد و در به‌در نمود؛ به طوری که از عراق بیرون رفتند و در منطقه عراقین شخص مشهوری از شیعه نماند مگر آنکه کشته شد یا بدار آویخته شد و یا آواره و یا فراری شد.» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۲۱۴). همچنین گفته شده است معاویه به قاضیان و والیان در همهٔ مناطق و شهرها نوشت: «از هیچ‌یک از شیعیان علی بن ابی‌طالب و اهل بیتش و اهل ولایتش که قائل به فضیلت او هستند و مناقب او را نقل می‌کنند، شهادتی قبول نکنید.» (سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ق، ص ۶۶۱) این حکم دربارهٔ کسانی هم که گمان می‌رفت گرایش‌های شیعی داشته باشند، نیز اجرا می‌شد. بنابراین با توجه به وضعیت شیعیان در این عصر عملاً امکان قیام علیه معاویه وجود نداشت و اگر قیامی صورت می‌گرفت، تنها موجب از بین رفتن شیعیان می‌شد و به نتیجهٔ مورد نظر و مطلوب نمی‌رسید.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، سعی شد عدم قیام امام حسین علیه السلام در عصر معاویه بدین صورت تبیین و اثبات گردد که آن حضرت با شناخت شرایط زمان و با بهره‌گیری از سیاست و راهبرد منطقی از هرگونه حرکت نظامی و قیام خودداری کرد و توانست از این دورهٔ سخت عبور نماید و البته در عصر یزید سخت‌ترین ضربه را بر پیکره خلافت اموی وارد نماید. امام حسین علیه السلام همانند برادرش امام حسن علیه السلام شرایطی را که در آن قرار گرفته بود، به خوبی درک می‌کرد و تمام همت و تلاش آن‌ها این بود که معاویه را از نیل به پیروزی همه‌جانبه نظامی بازدارند؛ زیرا که پیروزی نظامی معاویه و افسارگسیختگی او می‌توانست

عواقب وحشتناکی برای جهان اسلام و مسلمانان به‌ویژه شیعیان داشته باشد و در نتیجه حافظان حقیقی مکتب اسلام که امامان و پیروان آن‌ها بودند، به راحتی از میان می‌رفتند. مردم کوفه که گمان می‌کردند صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و یا وجود امام حسن علیه السلام مانع این شده که امام حسین علیه السلام علیه معاویه قیام کند، پس از شهادت امام حسن علیه السلام و حجر بن عدی پی‌درپی سفیرانی را به همراه نامه‌هایی نزد امام حسین علیه السلام فرستادند و آمادگی خود را برای پیکار با معاویه اعلام کردند و امام حسین علیه السلام که بر اساس شرایط موجود تصمیم می‌گرفت و عمل می‌کرد، همان پاسخ‌هایی را به ایشان داد که ده سال پیش امام حسن علیه السلام و خود آن حضرت به ایشان داده بودند.

شرایط حاکم بر جامعه و تحت فشار بودن امام و یارانش مانع قیام امام حسین علیه السلام علیه معاویه بوده است؛ نه پایبندی به عهدنامه نقش شده؛ بنابراین، امام با توجه به سیاست‌ها و عملکرد معاویه می‌دانست که روزهای سختی در انتظار مسلمانان است و از این‌رو با تمام وجود تلاش می‌کرد نیروهای اندک شیعه را برای لحظات حساس و سرنوشت‌ساز حفظ کند؛ تا با مساعدت آن‌ها، هم اسلام را از خطر نابودی نجات دهد و هم بنی‌امیه را رسوا سازد. به همین جهت در پی آن بود که بهانه‌ای به دست معاویه ندهد و از شیعیان نیز می‌خواست که خود را در معرض اتهام‌های بنی‌امیه قرار ندهند.



فهرست منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
۱. ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۴ق.
 ۲. ابن اثیر جزری، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
 ۳. ابن اثیر جزری، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ق.
 ۴. ابن بکار، ابوعبدالله زبیر بن بکار، الأخبار الموفقیات، تحقیق: سامی مکی، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۶ق.
 ۵. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، الأخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
 ۶. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
 ۷. ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، الإمامة و السياسة، تحقیق: علی شیری، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۰ق.
 ۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق.
 ۹. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، تحقیق: سیداحمد صقر، بیروت: دار المعرفه، [بی تا].
 ۱۰. آل یاسین، راضی، صلح امام حسن علیه السلام پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سیدعلی خامنه ای، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.
 ۱۱. امین عاملی، سیدمحسن، اعیان الشیعة، تحقیق: سیدحسن امین، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۳ق.

۱۲. بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۳. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان: نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم علیهم السلام، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۷.
۱۴. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم: انصاریان، ۱۳۸۱.
۱۵. داودی، سعید و مهدی رستم نژاد، عاشورا، قم: امام علی علیه السلام، ۱۳۸۶.
۱۶. سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق: محمد باقر انصاری، قم: نشر الهادی، ۱۴۰۵ق.
۱۷. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، تحقیق: محمد عبدالحمید، مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ق.
۱۸. شریف قرشی، باقر، نظام حکومتی و اداری در اسلام، ترجمه عباس علی سلطانی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۱۹. شریفی، محمود، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، قم: دارالمعروف، ۱۳۷۳.
۲۰. شیخ صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، تحقیق: سید محمد صادق بحر العلوم، نجف: المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق.
۲۱. شیخ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، تحقیق التراث، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۳ق.
۲۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۲۳. عمادزاده، عماد الدین حسین اصفهانی، تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، چاپ چهارم، تهران: نشر مجد، ۱۳۶۸.
۲۴. فروغی ابری، اصغر، «چرا امام حسین علیه السلام به روزگار حکومت معاویه قیام نکرد»، مشهد: فصلنامه دانشکده هیات و معارف شماره ۵۳ و ۵۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، ص ۲۰-۳.
۲۵. محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، قم: نشر معروف، ۱۴۱۷ق.

۲۶. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب ومعادن الجوهر، تحقیق: اسعد داغر، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.

۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین (ع)، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶.

۲۸. نساجی زواره، اسماعیل، «موانع قیام امام حسین (ع) در زمان حکومت معاویه»، ماهنامه مکتب اسلام، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۸۳، ص ۶۴-۵۶.

۲۹. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، [بی تا].



بررسی تأثیر دشمنی بنی‌امیه با بنی‌هاشم در حادثه کربلا

علی‌اکبر عالمیان*

چکیده

بنی‌امیه و بنی‌هاشم دو طایفه بزرگ از قبیله قریش به شمار می‌آیند که هر دو جزء هم‌پیمانان واقعه «حِلْفُ الْمُطَّيَّبِينَ» بوده و همواره با هم رقابت داشته‌اند؛ این رقابت‌ها در ادامه بنابر دلایلی به لجاجت و دشمنی منجر شد. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای درصدد پاسخ به این پرسش است که رقابت‌های تاریخی بنی‌امیه و بنی‌هاشم چه تأثیری بر دشمنی امویان علیه اهل‌بیت علیهم‌السلام داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این رقابت‌ها بعدها در دشمنی هر دو شاخه امویان یعنی سفیانیان و مروانیان تأثیرات خود را با اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعیان نشان داد. سختگیری‌های معاویه بر ضد شیعیان، فاجعه کربلا، سختگیری‌های حکومت بنی مروان بر ضد علیهم‌السلام و شیعیان از بارزترین نشانه‌های این دشمنی‌ها بود.

واژگان کلیدی: بنی‌هاشم؛ بنی‌امیه، قریش، اهل‌بیت علیهم‌السلام، امام حسین علیه‌السلام، رقابت‌های تاریخی.

مقدمه

بنی‌امیه و بنی‌هاشم دو قبیله بزرگی بودند که در طول تاریخ با هم رقابت داشته و این رقابت بعدها تبدیل به عناد و دشمنی شد. در تحقیق حاضر خواهیم کوشید تا با رجوع به منابع مهم تاریخی ب این پرسش مهم پاسخ دهیم که این رقابت‌ها چرا به عناد و مخاصمه تبدیل شد و چه تاثیری بر سلسله اقدامات و دشمنی‌های بنی‌امیه بر ضد اهل‌بیت و شیعیان داشت؟ از لحاظ پیشینه به نظر می‌رسد که در این مورد کار مشابهی انجام نشده باشد. البته احمد بن علی مقریزی در کتاب خود با نام: «النزاع و التخاصم فیما بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم» به این مباحث اشاره تفصیلی داشته است؛ اما تحلیل جامعی از تأثیرات این رقابت‌ها و دشمنی‌ها در ضدیت با خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام نداشته است که از این جهت روش مقاله حاضر نوآورانه به شمار می‌آید.

مفاهیم و مصطلحات

۱. اهل‌بیت

اهل‌بیت از لحاظ لغوی از دو واژه «اهل» و «بیت» تشکیل شده است. «اهل» در لغت به معنای انس و قرابت (فیومی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۸) آمده است و «بیت» هم به معنای محل سکونت و جای بیتوته است (همان، ص ۶۸) مجموعاً نیز «اهل‌البیت» به معنای خویشان فرد است که با او قرابت و خویشاوندی داشته باشند (همان) اما در اصطلاح، به خاندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «اهل‌البیت» گفته می‌شود. طبق آیه تطهیر که خداوند فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» [۱] اهل‌بیت در شأن اصحاب کساء نازل شده و منظور از اهل‌بیت آنان هستند. [۲] در احادیث گوناگون معصومین علیهم‌السلام، برای اهل‌بیت مراتبی ذکر شده است. یک مرتبه مرتبه عام آن است که شامل همه مؤمنین واقعی می‌شود. مرتبه دیگر، مرتبه خاص آن است که به خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اختصاص دارد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یکی از نامه‌های خود در این مورد می‌نویسند: «هرگاه در جنگ با دشمنان اسلام کار سخت می‌شد و مردم از مقابله با دشمن خودداری می‌کردند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اهل‌بیت خود را به کارزار می‌فرستاد، عبیده بن حارث در جنگ بدر،

حمزه در جنگ احد و جعفر طیار در جنگ موته به شهادت رسیدند.» (دشتی، ۱۳۸۰، نامه ۹، ص ۴۸۹) مرتبه سوم نیز مرتبه اخص آن است که به اصحاب کساء و آن دسته از خویشاوندان پیامبر ﷺ اختصاص دارد که از مقام و منزلت ویژه‌ای برخوردارند. به فرموده امام حسن مجتبی ﷺ: «ما اهل‌بیتی هستیم که خداوند آیه‌ی تطهیر را درباره‌ی آنان نازل فرموده است.» (ابن‌کثیر، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۴۵۸) به تعبیری دیگر، اهل‌بیت به معنای اخص آن، شامل اصحاب کساء و بقیه‌ی امامان؛ یعنی از امام علی‌بن‌حسین (امام سجاد ﷺ) تا امام زمان ﷺ می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۶، ص ۳۳۶) در اینجا باید گفت که منظور ما از «اهل‌بیت» در این تحقیق هرچند درجه اول شامل ائمه معصومین ﷺ می‌شود؛ اما از آنجایی که منظور از مکتب اهل‌بیت اندیشه و تفکری است که از سوی خاندان رسالت تعلیم و تبیین شده است، تسامحاً می‌توان شیعیان، به خصوص شیعیان ناب ائمه ﷺ را که در این مکتب رشد کرده‌اند را نیز مشمول این عنوان کنیم.

۲. بنی‌امیه

بنی‌امیه یکی از تیره‌های بزرگ قبیله قریش می‌باشند که برخی از آنان به مدت حدود ۹۰ سال بر سرزمین‌های اسلامی حکومت کردند. این خاندان از نسل امیه بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی هستند (ابن‌حزم الأندلسی، ۱۴۱۸ق، ص ۷۴) که نسبشان به عبدمناف جد سوم پیامبر ﷺ می‌رسد (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۳۷۳، ص ۷۲) از میان فرزندان عبدشمس، یعنی امیه اکبر، امیه اصغر، نوفل، عبدامیه، حبیب، ربیع، عبدالعزی و عبدالله، نسل امیه اکبر به بنی‌امیه شهرت دارند (ابوعبید، ۱۴۱۰ق، ص ۱۹۸-۱۹۹) با افزایش نسل امیه، آنان هویتی جداگانه از بنی عبدشمس یافته و به بنی‌امیه شهرت یافتند. امیه ۱۰ فرزند پسر داشت که از میان آنان، حرب، ابوحرب، سفیان و ابوسفیان به «عنابس» شهرت یافتند. ۴ فرزند دیگر او به نام‌های: عاص، ابوالعاص، عیص و ابوالعیص نیز به «اعیاص» شهرت یافتند (ابن‌کلبی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۸) دو فرزند دیگر به نام عمرو و ابوعمر در کودکی درگذشتند. معاویه و دو جانشینش یعنی یزید و معاویه دوم که در سال‌های ۴۱ الی ۶۴ زمام خلافت را در دست داشتند و به «آل ابی‌سفیان» شهرت داشتند، از «عنابس» به شمار می‌آمدند (همان) و مروان‌بن‌حکم و فرزندانش که از سال ۶۴ الی ۱۳۲ بر مصدر امور بوده و به «آل مروان» مشهور بودند، از «اعیاص» بودند (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۳۷۳، ص ۷۴-۷۳).

۲. بنی هاشم

بنی هاشم از تیره‌های مشهور قبیله قریش بوده و به هاشم (عمرو) بن عبدمناف بن قصی بن کلاب منسوب است. رسول خدا ﷺ و ائمه طاهرين علیهم السلام نیز از همین تیره می‌باشند. هاشم دارای چهار فرزند پسر به نام‌های شیبیه (عبدالمطلب)، نضله، أسد و عمرو (ابوصیفی) و پنج فرزند دختر بود (ابن کثیر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۰۱-۲۰۲).

تحلیل ریشه تاریخی رقابت‌ها و دشمنی‌های بنی امیه و بنی هاشم

در حقیقت می‌توان گفت که دشمنی بین بنی امیه و بنی هاشم از ایام جاهلیت حاکم بوده و بعد از بعثت این عداوت شدت یافت (مقریزی، ۱۳۸۳، ص ۲۸) به نقل از بعضی از منابع، ریشه تاریخی رقابت‌های بنی امیه و بنی هاشم به حسد ورزی امیه جد امویان با عموی خویش هاشم بر می‌گردد. هاشم مسئولیت سقایت [۳] و رفادت [۴] را بر عهده داشت (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۱۲) و امیه به او به سبب این مسئولیت‌ها حسد می‌ورزید. وهب بن عبدقسی سروده‌ای در مدح هاشم سرود. در برابر، امیه نیز تلاش داشت تا با توجه به وسع و تمکن مالی خود، در برابر هاشم خود را محبوب جلوه دهد اما موفق نشد (ابن سعد، ۱۳۷۴ق، ج ۱، ص ۶۴ و طبری، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۸۰۴) هاشم در هر سال مال زیادی را در این راه مصرف می‌کرد و به حاجیان احترام زیادی می‌گذاشت (مقریزی، ۱۳۸۳، ص ۳۸-۴۰) ولی امیه نتوانست در سخا و جواهرردی به هاشم برسد؛ ازاین‌رو هاشم دارای وجاهت در میان مردم شد (هاوتینگ، ۱۳۸۶، ص ۳۶) و امیه که از حسادت نسبت به محبوبیت هاشم به خشم آمده بود به هاشم دشنام داد (ابن سعد، ۱۳۷۴ق، ج ۱، ص ۶۴) و او را به مفاخره دعوت کرد؛ یعنی خگمی را تعیین کنند تا داوری نماید که کدام یک والاترند. هاشم ابتدا زیر بار این شرط نرفت ولی درنهایت به سبب سماجت امیه، این درخواست را پذیرفت و کاهن خزاعی به‌عنوان داور انتخاب شد. هاشم این کار را با این شرط پذیرفت که اگر کسی در این داوری محکوم شد موظف است که ۵۰ شتر را در مکه قربانی و اطعام کند و ۱۰ سال نیز شهر مکه را ترک گوید (ابن سعد، ۱۳۷۴ق، ج ۱، ص ۶۴ و طبری، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۸۰۴) داوری کاهن بنی خزاعه به سود هاشم خاتمه یافت و هاشم شتران نیز را کشت و اطعام کرد و امیه به‌سوی شام رهسپار شد و ۱۰ سال در آن جا ماند. این واقعه را به‌عنوان

آغاز دشمنی میان دو تیره بنی‌امیه و بنی‌هاشم به شمار آورده‌اند (ابن‌سعد، ۱۳۷۴ق، ج ۱، ص ۶۴ و طبری، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۸۰۴، بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۷۲-۷۴).

افزون بر این، «طبری» از مفاخره بین عبدالمطلب بن هاشم و حرب بن‌امیه نیز سخن به میان آورده است که حکم بین این دو، رأی به برتری عبدالمطلب و هاشم داد (طبری، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۸۰۵) به نظر می‌رسد که فرزندان امیه از این مسئله کینه به دل گرفته و به مقابله با خاندان هاشم پرداختند. افزون بر مورد فوق در برخی از نقل‌های تاریخی آمده است که هاشم با عبدشمس دوقلو بوده و هنگام تولد، انگشت هاشم به پیشانی برادرش، عبدشمس چسبیده بود. موقع جدا کردن، خون جاری شد و این پیشامد سبب شد که مردم آن را به فال بد گیرند و بگویند که میان آن‌ها خون خواهد بود (ابن‌اثیر، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۸۲۲) به تعبیر «جرالد‌هاوتینگ»، خونی که از این گسیختگی ریخته شد، نمادی از پیشامدهای آینده بود (ر.ک: هاوتینگ، ۱۳۸۶) ابن‌ابی‌الحدید معتزلی در اثر معروف خود «شرح نهج‌البلاغه» جریان دیگری را نیز تعریف می‌کند که حکایت از عمق دشمنی این دو قبیله با هم دارد. به روایت او، یزید بن معاویه در حضور پدرش، با عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب از اجداد خویش به نیکی یاد کرده و به عبدالله فخر می‌فروخت. عبدالله در پاسخ یزید، عظمت خاندان خود را به رخ کشیده و به یزید متذکر شده بود که اجداد یزید، یعنی حرب، در پناه خاندان ما زندگی کرده و امیه نیز غلام خانگی هاشم بوده و عبد شمس نیز تحت حمایت ما زندگی می‌کرد. پس از پایان این منازعه، معاویه در خفا سخنان عبدالله را تأیید کرده و به یزید متذکر شده بود که: «امیه به مدت ده سال به سبب قراردادی که با عبدالمطلب بسته بود در خانه وی به بندگی و غلامی پرداخت و عبد شمس نیز به علت فقر و تهی‌دستی، همواره چشم به دست برادرش هاشم دوخته بود.» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۵، ص ۲۲۹-۲۳۰).

«مقریزی» روایت دیگری را نیز نقل می‌کند که حکایت از کینه‌ورزی و حسدورزی امیه به هاشم دارد و آن اینکه امیه در جامعه آن روز بسیار منفور بوده و هیچ پایگاه اجتماعی نداشت؛ چراکه او مردی زناکار بود و همه این را می‌دانستند به طوری که نفیل بن عبدالعزیّ جدّ خلیفه دوم هنگامی که حرب بن‌امیه با عبدالمطلب پسر هاشم به منافره و

برتری جویی برخاست، عبدالمطلب را مقدم و برتر قرار داد و به حرب گفت: «پدر تو زناکار و پدر او عقیف بود. «این نسبت زنا از آنجا ناشی می‌شد که امیه به زنی از بنی زهره تجاوز کرد. مردی از طایفه این زن، او را با شمشیر زد. به تلافی این اقدام مرد بنی زهره‌ای، بنی‌امیه و تابعین آن‌ها خواستند که بنی زهره را از مکه بیرون کنند که با دخالت دایی‌های بنی زهره یعنی قیس بن عدی السهمی از این کار منصرف شدند (مقریزی، ۱۳۸۳، ص ۴۱-۴۲) از مجموع این روایت‌های تاریخی می‌توان ریشه‌ها و علت‌های دشمنی و عداوت بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم را پیدا کرد که بیش از هرچیز به حسادت و کینه‌ورزی امویان به هاشمیان برمی‌گردد. این البته به معنای عدم ارتباط بین این دو قبیله نیست؛ چراکه وصلت‌هایی نیز بین آنان برقرار بود مانند وصلت زینب دختر پیامبر با ابوالعاص بن ربیع (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۹).

بر آیند این دشمنی‌ها در تقابل با دعوت رسول خدا ﷺ

برآیند این دشمنی‌ها بعدها در تقابل با دعوت پیامبر اسلام نمایان شد به‌ویژه اینکه پیامبر اسلام، هاشمی بود و همین مسئله موجب شد تا تقابل امویان با هاشمی‌انچهره خشن‌تری به خود بگیرد (علایی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۲۷) دشمنی خاندان بنی‌امیه به‌ویژه افرادی نظیر ابوسفیان، عقبه بن ابی‌معیط، مروان و پدرش حکم بن ابی‌العاص و همین‌طور ام جمیل زن ابولهب با پیامبر هم‌زمان با بعثت نبی مکرم اسلام فزونی گرفت به‌گونه‌ای که رسول‌الله آنان را دشمن‌ترین مردم نسبت به بنی‌هاشم معرفی کرده است (حاکم نیشابوری، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۴۸۷) ام جمیل که دختر صخر بود، علیه رسول خدا دروغ می‌بافت و سخنان ایشان را به کافران منتقل می‌کرد (قمی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۴۸۸) او بوته‌های خار را حمل می‌کرد و زیر پای پیامبر می‌ریخت و به همین علت به حمالة الحطب ملقب شد (مقریزی، ۱۳۸۳، ص ۵۴) سایر امویان نیز به همین گونه بوده‌اند. عتبه بن ربیع پدر هند جگرخوار نیز از دشمنان سرسخت پیامبر بود که در جنگ بدر توسط جناب حمزه کشته شد (همان، ص ۴۷) معاویه بن مغیره نیز از امویانی بود که آزار و اذیت‌های فراوانی را متوجه پیامبر کرده بود که عاقبت به دستور رسول‌الله دستگیر و کشته شد. معاویه بن مغیره پدر عایشه مادر عبدالملک مروان بود (همان، ص ۵۴).

دشمنی‌های ابوسفیان نیز دشواری‌های بسیاری را برای پیامبر ﷺ و مسلمانان ایجاد کرد و بسیاری از آیات قرآن در نکوهش کردار او و پیروانش نازل شد (واحدی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۲۹) او با آغاز دعوت پیامبر، یکی از سران برجسته مشرکان بود که در این راه جنگ‌های خود را با اسلام آغاز کرد (ابن اسحاق، ۱۳۹۸، ص ۴۴) و این دشمنی را با تلاش جهت متوقف کردن دعوت رسول‌الله تکمیل کرد (همان، ص ۱۹۷-۱۹۸) ابوسفیان در جریان دارالندوه، [۵] یکی از طراحان قتل پیامبر بود (طبری، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۹۰۹ و ابن هشام، ۱۳۷۳، ص ۲۳۱) او اقدامات گوناگونی را علیه مسلمانان ترتیب داد. سه جنگ بدر، (یعقوبی، [بی‌تا]، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۰۴) احد، (همان، ص ۴۰۶) خندق، (ابن سعد واقدی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۵-۶۷) از جمله اقدامات خصمانه او بر ضد مسلمانان به شمار می‌آمد. ابوسفیان با به همراه آوردن بت هبل در جنگ احد و گفتن جمله معروف «اعل هبل» و افتخار به دیگر بت‌ها، پایبندی خویش به سنت‌های جاهلی را نشان داد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۲۷) او البته پس از دشمنی و پیکارهای متعدد، در سال ۸ ق و پس از موفقیت بزرگ مسلمانان در فتح مکه، با وساطت عباس عموی پیامبر، نزد پیامبر رسول‌الله ﷺ آمد و اسلام آورد. پیامبر نیز خاندان ابوسفیان را پس از فتح مکه «طلیق» خواند و این عنوانی تحقیرآمیز بود که از سخن پیامبر ﷺ برآمده است: «اذهبوا فأنتم الطلقاء.» (ابن قیم الجوزیه، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۶۶) همچنین خانه او را از مکان‌هایی خواند که مردم با پناهنده شدن به آن‌ها، در امان خواهند بود (ازرقی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۶) بعدها نیز مشخص بود که اسلام ابوسفیان و آل امیه از روی اجبار بود و نه عقیده، همان‌گونه که ابوسفیان، پس از انتخاب عثمان به خلافت گفته بود که: «ای بنی‌امیه! حکومت را همچون گویی که به دست آورده‌اید، محکم نگاه دارید؛ زیرا قسم به آن کسی که سوگند می‌خورم، سال‌ها بود که احراز این مقام را برای شما آرزو می‌کردم و حالا که به مقصود رسیده‌اید، بکوشید تا خلافت را به کودکان انتقال دهید، به خدا سوگند نه بهشتی است و نه جهنمی!» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۸۸).

همچنین او بعد از اینکه خلافت به دست عثمان افتاد بر سر قبر جناب حمزه رفت و با پایش به قبر لگد زد و گفت: «ای حمزه! آن امری که برای آن دیروز با ما جنگیدی، امروز به آن مالک شدیم.» (مقریزی، ۱۳۸۳، ص ۸۴-۸۵) [۶] پیامبر اسلام نیز نسبت به خطر ابوسفیان و

خاندان او ابراز نگرانی می‌کرد به‌گونه‌ای که قرآن این خاندان را «شَجَرَةَ الْمَلْعُونَةِ» لقب داده است. برخی از مفسران شیعه و سنی در تفسیر آیه ۶۰ سوره اسراء معتقدند که پیامبر اسلام بنی‌امیه را در رؤیا دید که همانند میمونها از منبر ایشان بالا می‌روند. این رؤیا به اندازه‌ای برای رسول خدا سخت بود که تا زمان رحلتش هرگز نخندید. بر همین اساس آیه فوق نازل شد که شجره ملعونه را فتنه دانسته است: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا.» (طوسی، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۴۹۴) یکی دیگر از نشانه‌های عمق دشمنی ابوسفیان با رسول‌الله ﷺ و اسلام، نامه‌ای است که قبل از جنگ خندق به پیامبر نوشته بود. او در این نامه که توسط ابواسامه جشمی به پیامبر رسید می‌نویسد: «سوگند می‌خورم به بت‌های لات و عزی و ساف و نابله و هبل همانا به‌سوی تو (یعنی پیامبر) می‌آیم و می‌خواهم شما را ریشه‌کن کنم. می‌بینم تو به خندق پناه برده‌ای و از ملاقات و رودررویی ما کراهت داشتی. روز احد را از من خواهی دید.» (مقریزی، ۱۳۸۳، ص ۵۰) همسر او هند نیز در جنگ احد، شکم حمزه عمومی پیامبر را درید و جگر او را به دندان گرفت و به همین دلیل به «آکله الاکباد» شهرت یافت (ابن‌اثم کوفی، ۱۳۷۲، ص ۹۶۶).

در برخی روایات آمده است که پیامبر اسلام هفت مرتبه در مناطق مختلف، ابوسفیان را نفرین کرد (طبرسی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۲۹-۲۷) بنیانگذار دولت امویان یعنی معاویه نیز دشمنی فراوانی با بنی‌هاشم و به‌ویژه خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام داشت و بارها بنا بر نقل‌های گوناگون مورد عتاب پیامبر قرار گرفت. در نقلی آمده است که روزی پیامبر اکرم ﷺ با ابوسفیان مواجه شد درحالی‌که او بر الاغ سوار بود و فرزندانش معاویه و یزید نیز همراهش بودند. اولی الاغ را می‌کشید و دومی آن را می‌راند. حضرت فرمود: «لعن الله القائد و الراكب و السائق.» (بلاذری، ۱۴۱۷ ق، ج ۵، ص ۱۲۹ و یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۸۲).

همچنین آمده است که در سفری که ابن‌عباس نیز از همراهان پیامبر بود، حضرت متوجه شد که دو نفر مشغول غنا می‌باشند و یکی به دیگری پاسخ می‌دهد.... حضرت فرمود: ببینید که آن‌ها چه کسانی هستند؟ گفتند: معاویه و عمروعاص می‌باشند. پیامبر دستانش را بالا برد و گفت: «اللهم اركسها ركساً و دعهما الى النار دعا؛ خداوندا! آن دو را سرنگون گردان و به آتش واصل فرما!» (ابن‌مراحم، ۱۳۷۰، ص ۲۹۶-۲۹۷) همچنین پیامبر ﷺ درباره‌ی محشور شدن معاویه

بر شرک هشدار داده و پیش‌بینی کرد که: «... رجل من امتی یحشر- علی غیر ملتی فطلع معاویه» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۲۷) دشمنی‌های بعدی خلفای اموی با مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز ریشه در همین رقابت و تقابل دارد. همین مسئله نیز به مواجهه فرهنگی امویان با اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز تسری پیدا کرد. در برخی از منابع تعبیر پیامبر درباره امویان آمده است که نشان می‌دهد دشمنی‌های بنی‌امیه با خاندان بنی‌هاشم و به‌ویژه خاندان رسالت بسیار عمیق بوده است. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در عباراتی گوناگون، بنی‌امیه را آفت دین (متقی‌هندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۴، ص ۸۷) و از بدترین قبایل عرب (همان، ۱۹۹۹) دانسته و آنان را مورد لعنت قرار داده است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۸، ص ۳۰۲) حتی خلیفه دوم در تفسیر آیه ۲۸ سوره ابراهیم، [۷] گروه‌های مورد اشاره این آیه را دوگروه تبهکار بنی مغیره و بنی‌امیه ذکر کرده است (متقی‌هندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۴۴) علی علیه‌السلام نیز در مورد سه تیره بنی‌مخزوم، بنی‌امیه و بنی‌هاشم فرمود: «خاندان مخزوم گل قریش‌اند، گفتگو با مردانشان و ازدواج با زنانشان دوست داشتنی است. خاندان عبدالشمس دور اندیش‌تر و نسبت به مال و فرزندان، حمایت‌کننده‌تر هستند. ولی ما نسبت به دارایی‌مان بخشنده‌تر، در هنگامه مرگ، از جان گذشته‌تریم. آنان از نظر تعداد بیشتر؛ اما مکارتر و زشت‌کردارترند؛ ولی ما فصیح‌تر و خیرخواه‌تر و خوش‌روتریم.» (دستی، ۱۳۸۰، ص ۶۵۳، حکمت ۱۲۰).

به تعبیر «هاوتینگ»، خاندان اموی در خصومت ورزی با پیامبر در میان مکیان، انگشت‌نمای همگان بودند (هاوتینگ، ۱۳۸۶، ص ۲۶-۲۷) به گفته او تصویر امویان به مثابه مخالفان اصلی پیامبر و اسلام، گرویدن دیر هنگام و فرصت طلبانه آنان به اسلام و رقابت دیرینه‌شان با بنی‌هاشم، عواملی بودند که موجب شد در جامعه یک نوع انزجار سیاسی و دینی علیه آنان شکل گرفته و شرح و بسط داده شود (همان، ص ۳۸).

باز خورد رقابت‌های تاریخی بنی‌امیه و بنی‌هاشم در برخورد‌های سیاسی و نظامی با ائمه علیهم‌السلام و شیعیان

این رقابت‌ها بعدها بازخورد خود را در برخورد‌های سیاسی و نظامی بنی‌امیه با ائمه علیهم‌السلام و شیعیان به‌ویژه در جریان عاشورا خود را نشان داد.

در مورد برخورد امویان با اهل‌بیت علیهم‌السلام باید به کلام امام باقر علیه‌السلام در مورد وضعیت شیعیان در عصر اموی اشاره کنیم که می‌فرماید: «همیشه ما تحقیر می‌شدیم و مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتیم. ما را دور می‌کنند، حقیر می‌سازند، محروم می‌کنند و می‌کشند. کار

شیعیان به جایی رسیده بود که اگر مردی را زندیق یا کافر معرفی می‌کردند، نزد حجاج محبوب‌تر از آن بود که او را شیعه حضرت علی علیه السلام معرفی کنند.» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۱، ص ۴۳-۴۴) به تعبیر استاد جعفر سبحانی: «اگر بگوییم تهاجم بی‌رحمانه‌ای که برای ریشه‌کن کردن و نابودی شیعه در جریان بود، در روزگار دولتهای امویان و عباسیان، ابعاد مهمتر و خونین‌تری به خود گرفت، سخن تازه‌ای نگفته‌ایم.» (سبحانی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۱) شروع کننده این دشمنی، بنیانگذار حکومت امویان شام یعنی معاویه بود که انواع و اقسام دشمنی‌ها را بر ضد ائمه علیهم السلام و شیعیان اعمال کرده بود. سیاست معاویه «فشار و سختگیری بر شیعیان» بود. او به مأموران خود دستور داده بود در شهرها گشته و شیعیان علی علیه السلام را بکشند (سهیل طقوش، ۱۳۸۶، ص ۳۰) او همچنین به عاملین خود دستور داده بود تا هر که از شیعیان علی علیه السلام و متهم به دوستی او است را حتی از زیر سنگ بیرون بکشند و از بین ببرند حتی اگر دلیل و بینه‌ای برای این کار نداشته و حدس و گمان در این مورد داشته باشند! (تستری، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۸۰).

معاویه آنچنان وحشتی را ایجاد کرده بود تا کسی حتی جرئت نکند تا نام فرزندش را علی بگذارد؛ بلکه باید نام او را معاویه بگذارد (همان). وی از آغازین روزهای حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام همه نوع سنگ‌اندازی و توطئه را در سر راه حکومت علوی انجام داد. عامل اصلی راه اندازی جنگ جمل معاویه بود. او با نوشتن نامه‌ای، زبیر را به شورش بر ضد علی علیه السلام تحریک کرد و زبیر نیز با نشان دادن نامه او به طلحه مدینه را به سمت بصره برای جنگ با امام ترک کردند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۳۱۰) امویان از این جنگ، فرصت طلبی کرده و به تقویت خود پرداختند (علایی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۶) جنگ صفین نیز خود حکایتی مفصل از دشمنی‌های او بر ضد اهل‌بیت علیهم السلام دارد که در مجال حاضر نمی‌توان به آن پرداخت. «رسول جعفریان» در تحلیل سخت‌گیری‌های معاویه علیه شیعیان می‌نویسد: «معاویه احساس می‌کرد نمی‌تواند شیعیان عراق را همچون شامیان احمق فریب دهد؛ از این رو راه قتل و شکنجه را برگزید. افزون بر این، مردم عراق، از شیعه و غیر شیعه، اشخاص حساسی بودند که با کمترین رنجش، شعارهای تند علیه امویان می‌دادند، هرچند در زیر سایه شمشیر زیاد یا حجاج تسلیم بودند.» (جعفریان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۲۳). [۸]

کشتار شیعیان از همان زمان امام علی علیه السلام آغاز شد. هنگامی که نیروهای امام پراکنده شدند و جز عراق در جای دیگر چندان امنیت نداشت، معاویه چند نفر را با سپاهیانی روانه مناطق مختلف کرد. از جمله آنها، بسر بن اریطاه، سفیان بن عوف غامدی و ضحاک بن قیس بودند. بسر به مدینه رفت و شماری از اصحاب و دوستان امام علی علیه السلام را به شهادت رساند و خانه‌های آنها را ویران کرد. سپس به مکه و از آنجا به سراه رفت و هرکس از اصحاب امام علی علیه السلام را یافت به شهادت رساند. آنگاه به نجران رفت در آنجا نیز عبدالله بن عبدالمطلب و فرزندش را شهید کرد. یکی از مناطقی که سر راه بسر مورد غارت قرار گرفت، منطقه‌ای بود که گروهی از قبیله همدان که از شیعیان علی بودند، در آنجا سکونت داشتند بسر با حرکتی غافلگیرانه به آنان حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت و تعدادی از زنان و فرزندان آنها را به اسارت برد. این اولین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می‌شدند (همان، ج ۲، ص ۴۲۳-۴۲۴).

علاوه بر این جنایات باید به سایر کارگزاران معاویه نیز اشاره کرد که همه گونه ظلم‌ها را بر ضد شیعیان اعمال می‌کردند. به عنوان نمونه باید به زیاد بن ابیه والی کوفه اشاره کرد. مأموریت مهم زیاد، سرکوبی شیعیان در کوفه و در سراسر عراق بود. به تعبیر ابن‌اعثم: «زیاد بن ابیه دائماً در پی شیعیان بود و هرکجا آنها را یافت به قتل می‌رساند، به طوری که شمار زیادی را کشت، او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می‌کرد.» (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۷۲، ص ۷۷۸) زیاد مردم کوفه را بر در قصر خویش گردآورده و آنان را ترغیب کرده بود که علی علیه السلام را لعن کنند یا از او بیزاری بجویند. پس هرکس از این کار سر باز می‌زد، او را از دم شمشیر می‌گذرانید (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۰).

تقابل معاویه با شیعیان در جریان صلح با امام حسن علیه السلام افزایش یافت؛ پس از امضای صلح، بالای منبر کوفه گفت: «به خدا سوگند من با شما جنگیده‌ام که نماز بخوانید، روزه بگیرید، یا به حج بروید و یا زکات بپردازید. شما خود این کارها را انجام می‌دهید. من با شما جنگیده‌ام تا بر شما حکومت کنم. خداوند حکومت بر شما را در حالی به من داد که شما از آن اکراه دارید. بدانید من تعهداتی را نسبت به حسن علیه السلام پذیرفتم؛ ولی اینک همه را زیر پا می‌گذارم و به هیچ‌یک از تعهداتی که نسبت به او دارم عمل نمی‌کنم (شیخ مفید،

۱۳۷۶، ص ۳۵۵) به تعبیر آیت‌الله جعفر سبحانی: «این سخنان صریح که با ابتدایی‌ترین اصول شریعت هم منافات داشت، به معنای آغاز حمله‌ای خونین و بی‌رحمانه برای ریشه‌کن کردن شیعیان و یاران علی علیه السلام بود و باید در هرکجا پنهان شده بودند، بیرون کشیده می‌شدند.» (سبحانی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۴-۱۳۵) بعدها نیز با دسیسه معاویه و جعده، دختر اشعث بن قیس، امام حسن علیه السلام مسموم شده و به شهادت رسید. شهادت حضرت از جمله خبرهای متواتر و مورد اتفاق بسیاری از منابع اهل سنت و شیعه است (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲ و شیخ مفید، ۱۳۷۶، ص ۳۵۷) بعد از شهادت امام بر شدت دشمنی امویان شام نسبت به اهل بیت علیهم السلام افزوده شد به گونه‌ای که به تعبیر ابن‌ابی‌الحدید: «چون حسن بن علی رحلت کرد، گرفتاری و فتنه روز افزون شد و از شیعه و آن گروه از مردم هیچ‌کس باقی نماند، جز آن که در زمین سرگشته و بر جان خود بیمناک بود.» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۴۶).

عاشورا اوج تقابل و دشمنی امویان با اهل بیت علیهم السلام

واقعه عاشورا اوج تقابل و دشمنی امویان با اهل بیت علیهم السلام بود. شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد این رقابت و عناد در جریان عاشورا بیشتر دیده شد به‌ویژه می‌توان عمق این کینه‌ها را در اشعار خلیفه اموی در شام دید که نشان‌دهنده همان عناد و کینه دیرینه بین امویان و بنی‌هاشم بود. یزید بعد از دیدن سر بریده امام حسین علیه السلام این اشعار را خواند:

لیت أشیأخی بیدر شَهِدوا	جَزَعُ الخَزْرَجِ من وَفَعِ الأَسْلُ
لأهلِّسوا و استهلِّسوا فرحاً	ثُمَّ قالوا یا یزیدُ لا تُشَلُّ
قَدَفَتْنَا القَرْمُ من ساداتهم	ثُمَّ قالوا یا یزیدُ لا تُشَلُّ
لعبتْ هاشمُ بالملكِ فلا	خبرٌ جاءَ ولاوحی نَزَلُ» [۹]

امام خمینی علیه السلام در تحلیل این جمله می‌گوید: «مکتبی که می‌رفت با کجوری‌های تفاله جاهلیت... با شعار «لاخبر و لاوحی نزل» محو و نابود شود... ناگهان شخصیت عظیمی... قیام کرد و با فداکاری بی‌نظیر و نهضت الهی خود، واقعه بزرگی را به وجود آورد.» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۲، ص ۴۴۱).

همچنین نقل شده است که وقتی که امام حسین علیه السلام، روز عاشورا در برابر سپاه یزید قرار گرفت و فرمود: برای چه مرا می‌کشید؟ آیا حقّی را ترک کرده‌ام؟ یا سنتی را تغییر داده‌ام؟ جمعی پاسخ دادند: جنگ ما با تو به علّت بغض و کینه‌ای است که از پدرت علی داریم؛ چراکه او در جنگ بدر و حنین اجداد ما را کشته است (حائری مازندرانی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۱) و این جنگ‌ها همه دستاورد سردسته امویان ابوسفیان بود که این کینه‌ها از او بالا گرفت.

بازخورد این رقابت در دوران مروانیان

دوران مروانیان نیز انواع و اقسام جنایت‌ها بر ضد مکتب اهل‌بیت علیهم السلام صورت پذیرفت. به‌ویژه باید به دوران حجاج‌بن‌یوسف ثقفی، استاندار دولت مرکزی شام در عراق عجم اشاره کرد. به تعبیر یکی از محققان: «[حجاج]، بنی‌هاشم را به بازی گرفته، بنی فاطمه را تهدید می‌کرد و شیعیان علی علیه السلام را می‌کشت و آثار اهل‌بیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله را محو می‌نمود» (خوارزمی، ۱۹۷۰م، ص ۱۶۵-۱۵۴). حجاج روش پیشینیان اموی خود را بر تشویق بر سب و ناسزاگویی به حضرت علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام ادامه داد و کسانی را که از ایشان، اعلام برائت نمی‌کردند، می‌کشت (مغنیه، ۲۰۰۰م، ص ۹۴-۹۶) او شیعیان ناب علی علیه السلام مانند کمیل و قنبر را مظلومانه به شهادت رسانید (شیخ‌مفید، ۱۳۷۶، ص ۳۱۷-۳۱۹) حجاج به اندازه‌ای نسبت به نام علی علیه السلام حساسیت و نفرت داشت که وقتی شخصی نزد او آمد و گفت: «پدر و مادر من بر من عاق شده‌اند؛ زیرا اسم مرا علی گذاشته‌اند و من فعلاً فقیر و به‌جایزه و عطیه امیر محتاجم»، با خوش‌رویی با او برخورد کرده و گفت: «به جهت زیبایی کلامت، امارت و فرمانداری فلان شهر را به تو بخشیدم!» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۱، ص ۴۶) البته پیش‌تر از این نیز علی علیه السلام پیش‌بینی کرده بود که: «به‌زودی مردی (مراد حجاج‌بن‌یوسف است) بر شما مسلط شود که شما را هلاک سازد و عذاب نماید.» (همان، ص ۲۶۳).

درحال باید گفت در دوره حاکمیت امویان، ائمه علیهم السلام و شیعیان در معرض انواع تضییقات بوده‌اند. علاوه بر امامان شیعه، جمعی از شیعیان ناب نیز توسط عاملان امویان به شهادت رسیدند. به‌عنوان نمونه باید به حجر بن‌عدی کندی اشاره کرد که مورد شکنجه

قرار گرفت و سرانجام به همراه یارانش و به دستور معاویه در مرج عذرا به شهادت رسید (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۵، ص ۲۰۹۹-۲۱۱۷) میثم تمار نیز درحالی که به چوبه‌ای بسته شده بود با دست و پای قطع شده به شهادت رسید (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۹۴) مالک اشتر که معاویه او را دست راست علی علیه السلام می‌دانست (طبری، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۶۲۲) عاقبت با دسیسه معاویه و با خوراندن زهر به او به شهادت رسید (طبری، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۶۲۲؛ یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰) عبدالله بن محمد باقر علیه السلام برادر امام صادق علیه السلام نیز که همگان را به امامت برادرش فرامی‌خواند و عاقبت توسط یکی از مروانیان با خوراندن زهر به شهادت رسید (شیخ مفید، ۱۳۷۶، ص ۵۲۴).

ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود با نام «مقاتل الطالبیین»، اسامی شیعیانی که به دست خاندان بنی‌امیه به شهادت رسیده‌اند را آورده است. همان‌گونه که از اسم این کتاب پیداست، این شیعیان همگی از فرزندان علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده و امویان در قتل آنان نقش مستقیم داشتند. این شهدا یا از افرادی بودند که در کربلا به شهادت رسیدند و یا اینکه در فرازهای دیگر تاریخی توسط عمال حکومت اموی مسموم شده و یا با شمشیر به شهادت رسیده‌اند. افرادی نظیر مسلم بن عقیل، علی اکبر، جعفر بن علی، عثمان بن علی، عباس بن علی، محمد بن علی، قاسم بن حسن، عبدالله بن حسن، عبدالله بن حسین، عون بن عبدالله بن محمد، زید بن علی، یحیی بن زید، عبدالله بن معاویه و عبیدالله بن حسن از جمله این شهدا به شمار می‌آیند (اصفهانی، ۱۳۸۱، ص ۸۷-۱۶۲) افزون بر این باید به قیام‌هایی که شیعیان بر ضد دولت اموی شام انجام دادند نیز اشاره کرد. قیام توابین (۶۵ق)، مختار (۶۶ق)، زید بن علی (۱۲۱ یا ۱۲۲ق) از جمله قیام‌های شیعی است که گرچه در شام صورت نگرفته و در کوفه انجام شد؛ اما هرچه باشد بر ضد حکومت مرکزی امویان در شام بود. قیام توابین به رهبری «سلیمان بن سرد» در عین‌الوردیه به دست سپاه ابن‌زیاد شکست خورد بسیاری از آنان به شهادت رسیدند (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۶، ص ۲۳۶۷-۲۳۷۹ و طبری، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۳۱۷۹-۳۱۹۵) سایر قیام‌ها نیز سرنوشتی مشابه توابین داشتند؛ ولی با این‌همه خیزش این قیام‌ها نشان‌دهنده اوج تقابل امویان و شیعیان بود.

میزان ظلم‌های امویان به اندازه‌ای بود که عمر بن عبدالعزیز وقتی به خلافت رسید به

جنايات و ظلم و ستم حاکمان پيش از خود اعتراف کرده و آن‌ها را «مظالم» [۱۰] ناميد و درصدد جبران برآمد. او با صدور بخشنامه‌ای به کارگزاران خود چنین نوشت: مردم دچار گرفتاری و سختی و بيداد در احکام خدا شده‌اند و مقررات بدی از طرف کارمندان بد که کمتر قصد حق و مدارا و نیکی داشته‌اند بر آنان تحميل شده است... بی‌آنکه با من مشورت کنید، دست و پای نبريد و کسی را به دار نزنيد.» (يعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۶۸) او حقوق غصب شده از شيعيان نظير خمس و فدک را بدیشان بازگرداند و جلوی سب به علی (ع) را گرفت (همان، ص ۲۶۸-۲۶۹).

یکی از نویسندگان اهل سنت با اشاره به مقام بالای اهل بیت (ع) متذکر می‌شود: «...خاندان اموی با این حقوق بزرگ اهل بیت (ع)، با مخالفت و نافرمانی برخورد کردند و خون اهل بیت (ع) را بر زمین ریختند و زانانشان را به کنیزی گرفتند و فرزندانشان را اسیر ساختند و خانه‌هایشان را خراب کردند و شرافت و فضیلت آنان را انکار کردند و بدگویی و لعن آنان را روا دانستند.» (مناوی، ۱۳۵۶، ج ۳، ص ۱۹-۲۰) در یک کلام می‌توان گفت که عصر امویان دشوارترین و بحرانی‌ترین عصر تاریخ تشیع است. همه خلفای اموی به‌استثنای عمر بن عبدالعزیز، دشمن سرسخت شیعه بودند. این تقابل خود زمینه مقابله فکری و فرهنگی امویان بر ضد مکتب اهل بیت (ع) را فراهم می‌آورد. آنان وقتی از نظر فیزیکی به حذف ائمه (ع) و شيعيان روی می‌آوردند، به طریق اولی نیز می‌کوشیدند تا از لحاظ فکری و فرهنگی نیز به تقابل با مکتب اهل بیت (ع) پردازند.

نتیجه‌گیری

حضرت محمد (ص) آخرین پیامبر فرستاده‌شده توسط خدای منان برای هدایت بشریت همانند دیگر پیامبران الهی، پیام‌آور مهربانی، صلح و محبت میان بشریت است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ قَطًّا غَلِيظًا لَأَنْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران: ۱۵۹)؛ «به رحمت الهی، در برابر آنان نرم شدي! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برای آن‌ها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان

مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن!؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد). خشونت طلب معرفی کردن پیامبری که مردم مهربانی او را می‌بینند و بدان ایمان می‌آورد، تهمت ناروایی است که برخی بر آن حضرت رواداشت‌اند. رسول خدا ﷺ در اوج قدرت و پیروزی، بالاترین عفو و گذشت و نهایت عطوفت و رأفت اسلامی را در حق سرسخت‌ترین دشمنان خویش نشان می‌داد. برخی با کوتاه‌نگری برداشت‌های ناروا از آیات به‌خصوص آیات جهاد، مقابلهٔ رسول خدا ﷺ با برخی جریان‌ها و رفتارهای اجتماعی را دلیل بر استبدادگری، جاه‌طلبی، انحصارگرایی و خشونت‌طلبی رسول مهربانی‌ها کرده‌اند؛ درحالی‌که رفتارهای اجتماعی و فردی حضرت نشانگر رحمت و مهربانی رسول خدا ﷺ است. اگر رسول خدا ﷺ جنگ می‌کند برای آن است که برخی جنگ را بر وی تحمیل می‌کنند و حضرت چاره‌ای جز دفاع از خود ندارد؛ برخی پیمان‌شکنی می‌کنند و سیرهٔ عقلا بر این است که باید با پیمان‌شکن برخورد شود؛ دشمنانی حاضر نمی‌شوند در اعتقاد باطل همانند و با مسلمانان در صلح باشند و با چنین نگرشی جز جنگ گزینه دیگری باقی نمی‌ماند. ژرف‌نگری در آیات جهاد و برخی کارکردهای آن حضرت نشان‌دهندهٔ نهایت رحمت و رأفت اوست. روش رسول خدا ﷺ در جهاد و مقابله با مخالفان نه برای کشورگشایی یا تحمیل عقیده و بلکه برای از بین بردن خرافه‌پرستی، انحراف، ظلم اجتماعی، از بین بردن موانع تبلیغی، همسو با سیرهٔ عقلایی و نمادی از پرتوافشانی رحمت و مهربانی الهی در جهان هستی بود.

پیامبر خدا با دشمنان دیرینه خود بعد از به قدرت رسیدن با عفو برخورد می‌کند (مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۹۱). به دشمنان در حال جنگ امان می‌دهد تا به سخنان منطقی گوش فرا دهند و اگر ایمان نیاوردند آن‌ها را تا پناهگاه خود می‌برد تا کسی متعرض آن‌ها نشود. چنین پیامبری باید نماد مهربانی‌ها و گذشت‌ها معرفی شود نه پیامبر جنگ‌طلب و خشونت‌خواه.



- [۱]. «همانا خدا می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» احزاب: ۳۳.
- [۲]. در این باره ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۳۱۲؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۲، ص ۷-۶.
- [۳]. آبرسانی به حاجیان.
- [۴]. پذیرایی از حاجیان.
- [۵]. «دَارُ النَّدْوَةِ»، محل گردآمدن اشراف قریش در مکه در عصر جاهلیت برای مشورت و تصمیم‌گیری درباره مسائل مختلف بود. تصمیم قریش برای قتل پیامبر ﷺ که منجر به هجرت آن حضرت و سایر مسلمانان به مدینه شد، در این مکان صورت پذیرفت.
- [۶]. امام حسن مجتبی ﷺ نیز در این مورد می‌فرماید: «آیا می‌دانید در آن هنگام که مردم با عثمان بیعت کردند، ابوسفیان دست حسین را گرفت و به وی گفت: ای برادر! بیا با من تا به بقیع برویم. وقتی به وسط قبرها رسیدند، ابوسفیان حسین را کشانید و با بلندترین صدا فریاد زد: ای اهل قبور! آن مقام خلافتی که شما بر سر آن با ما می‌جنگیدید اکنون نصیب ما شده و شما استخوان پوسیده شده‌اید. حسین به او فرمود: خدا پیری تو را به رسوایی ببرد و صورت تو را زشت نماید! آنگاه دست خود را کشید و ابوسفیان را رها کرد؟!». ر.ک: طبرسی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۰.
- [۷]. «أَلَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ» (ابراهیم: ۲۸)؛ «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشانند؟!».
- [۸]. نظیر همین تحلیل را نیز محمد سهیل طقوش ارائه داده است. ر.ک: سهیل طقوش، ۱۳۸۶، ص ۳۰.
- [۹]. «ای کاش بزرگانی از قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، هم‌اکنون بودند و زاری قبیله خزرج را از زدن شمشیرها و نیزه‌ها می‌دیدند. در آن هنگام از شدت فرح و خوشحالی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید دستت درد نکند. ما بزرگان این‌ها را به‌جای کشتگانمان در بدر کشتیم که سربه‌سر شد. قبیله بنی‌هاشم با سلطنت بازی کردند پس نه خبری آمد و نه وحی‌ای نازل شد». ر.ک: ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۲۴۱-۲۴۲ و ص ۳۴۳.
- [۱۰]. به معنی ظلم‌ها و بیدادگری‌ها

فهرست منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۷۸ق.
۲. ابن أثير جزري، عزالدين ابوالحسن علي بن محمد، الكامل في التاريخ، ترجمة محمد حسين روحاني، چاپ سوم، تهران: اساطير، ۱۳۷۰.
۳. ابن اسحاق، محمد، السير و المغازی، تحقیق: سهيل زكار، دمشق، ۱۳۹۸ق.
۴. ابن اعثم كوفي، احمد، الفتوح، ترجمة محمد بن احمد بن مستوفى هروى، تحقیق: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
۵. ابن جوزي، ابوالفرج عبدالرحمن بن علي، المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم، بیروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۲ق.
۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الإصابة في تمييز الصحابة، بیروت: دار الجيل، ۱۴۱۲ق.
۷. ابن حزم الأندلسي، علی بن احمد، جمهرة انساب العرب، به كوشش گروهی از علماء، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ق.
۸. ابن سعد كاتب واقدي، محمد، الطبقات الكبرى، ترجمة محمود مهدوي دامغانی، تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
۹. ابن قتيبه دينوري، أبو محمد عبدالله بن مسلم، المعارف، به كوشش ثروت عكاشه، قم: شريف الرضي، ۱۳۷۳.
۱۰. ابن قيم جوزيه، محمد بن ابى بكر، زاد المعاد في هدى خير العباد محمد خاتم النبيين و امام المرسلين، تحقیق: ارنووط شعيب، بیروت: الرساله، ۱۴۰۷ق.
۱۱. ابن كثير دمشقي، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، دوم، بیروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۸ق.
۱۲. ابن كثير دمشقي، اسماعيل بن عمر، تفسير ابن كثير، بیروت: دار الأندلس، ۱۴۱۶ق.
۱۳. ابن كلبى، هشام بن محمد، جمهرة النسب، تحقیق: ناجى حسن، بیروت: عالم الكتب، ۱۴۰۷ق.

۱۴. ابن‌هشام، عبدالملک، سیرت رسول خدا ﷺ (ترجمه سیرت ابن‌اسحاق از روایت عبدالملک بن هشام)، ترجمه رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی (قاضی ابرقوه)، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳.
۱۵. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق: احمد صقر، قم: مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱.
۱۶. ابوعبید، قاسم بن سلام الهروی، النسب، به کوشش مریم محمد، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۱۷. ازرقی، ابی‌الولید محمد بن عبدالله بن احمد، اخبار مکه، به کوشش رشدی الصالح، مکه: مکتبه الثقافه، ۱۴۱۵ق.
۱۸. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۹. تستری، محمدتقی، نهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، تهران: منشورات مکتبه الصدر، ۱۳۹۰ق.
۲۰. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)، چاپ دوم، قم: دلیل ما، ۱۳۸۲.
۲۱. حاکم نیشابوری، ابی‌عبدالله محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی‌تا].
۲۲. حائری مازندرانی، محمد مهدی، معالی السبطين: درباره زندگی و مصائب امام حسن مجتبی و اباعبدالله الحسین علیهما السلام، ترجمه رضا کوشاری، قم: تهذیب، ۱۳۹۰.
۲۳. خمینی علیه السلام، روح الله، صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۹.
۲۴. خوارزمی، ابی‌بکر، رسائل، تصحیح: نصیب وهیبه الخازن، بیروت: دارالمکتبه الحیاة، ۱۹۷۰م.
۲۵. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، چاپ پانزدهم، قم: مشهور، ۱۳۸۰.
۲۶. سبحانی، جعفر، شیعه در گذر تاریخ، تهران: موسسه فرهنگی هنری مشعر، ۱۳۹۱.

۲۷. سهیل طقوش، محمد، دولت امویان، ترجمه حجت الله جودکی، چاپ سوم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶.
۲۸. شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۶.
۲۹. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۰. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ترجمه بهراد جعفری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱.
۳۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
۳۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
۳۳. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۳۴. علایلی، عبدالله، برترین هدف در برترین نهاد (سموالمعنی فی سموالذات)، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
۳۵. فیومی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، قم: مؤسسه دارالهجره، ۱۴۰۵ق.
۳۶. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح: سید طیب موسوی جزایری، بیروت: دارالسرور، ۱۴۱۱ق.
۳۷. متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، چاپ پنجم، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ق.
۳۸. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

بررسی گزارش‌های شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام

مصطفی محسنی*

چکیده

تأثیرات حماسه حسینی، نه تنها یزید بن معاویه را تحت فشار افکار عمومی قرار داد؛ بلکه در طول تاریخ، برای برخی دیگر از حاکمان ظالم مسئله ساز شد؛ به طوری که برخی از افراد با الگوگیری از این حماسه، دست به قیام زده‌اند. امروزه دشمنان با ایجاد شبهه درصدد کاهش تأثیرات حماسه حسینی هستند. ایجاد شبهاتی در ماجرای چگونگی شهادت کودک شیرخوار امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا از جمله این تلاش‌هاست.

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای درصدد بررسی چگونگی شهادت کودک شیرخوار امام حسین علیه السلام در منابع تاریخی و مقاتل گوناگون است و به شبهات طرح شده از سوی مخالفان پاسخ می‌دهد. بنابر یافته‌های این پژوهش و براساس گزارش‌هایی که چگونگی شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام را بیان می‌کند، بسیاری از شبهات طرح شده اصلاً وارد نیست و برخی دیگر پاسخ مستدل و متقن دارد.

نتیجه اینکه اصل شهادت کودک شیرخواره مسلم است و تشنگی او و درخواست آب برای وی و تیرزدن به گلویش امری ممکن است.

واژگان کلیدی: حضرت علی اصغر علیه السلام، واقعه کربلا، شهادت، شبهه، کودک شیرخوار.

پس از واقعه کربلا یزیدبن معاویه سرمست از پیروزی ظاهری این اشعار را خواند:

لَعَبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ
 كَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجَ مِنْ وَقْعِ الْأَسْلِ
 لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا وَ لَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَسَلْ

ترجمه:

فرزندان بنی هاشم برای به دست گرفتن پادشاهی و سلطنت تلاش کردند و الا هیچ خبری و وحی ای نازل نشده بود.

کاش بزرگان قبیله من در جنگ بدر (که شکست خوردند)، بی‌قراری مسلمانان خزرجی را از ضربات نیزه ما می‌نگریستند (که در احد چگونه شکست خوردند).

آه، همه از روی خوشی و شادکامی، آفرین گفته می‌گفتند: یزید دستت درد نکند. در حقیقت، قیام امام حسین علیه السلام یزیدبن معاویه را تحت فشار قرار داد باعث شد و کسی که تا دیروز اشعار فوق را زمزمه می‌کرد به زانو درآمد. بنا بر نقل طبری یزید از قاتلان امام حسین علیه السلام خرسند شد و جایگاه عبیدالله پیش او ارتقا یافت؛ اما چندی نگذشت که از کشتن امام علیه السلام پشیمان شد و بر عبیدالله لعنت می‌فرستاد (طبری، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۵۰۶). سیوطی این تغییر موضع را ترس از قیام مردم می‌داند و می‌گوید: «قَسُرَ بِقَتْلِهِمْ أَوْلًا، ثُمَّ نَدِمَ لَمَّا مَقَّتَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَأُبْعِضَهُ النَّاسُ وَحَقُّ لَهُمْ أَنْ يُبْعِضُوهُ» (سیوطی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۳۲) «این افشاگری‌های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام بود که باعث شد تا یزید تحت تأثیر افکار عمومی به ظاهر اظهار پشیمانی کند.

اما واقعیت آن است که این قیام تنها یزیدبن معاویه را تحت فشار افکار عمومی قرار نداد بلکه تأثیرات این قیام حکام ظالم و ستمگر بسیاری را در طول تاریخ با مشکلات عمده‌ای مواجه ساخت؛ زیرا بسیاری از قیام‌ها از حماسه سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام الگو گرفته و در طول تاریخ برخی از حاکمان مستبد و ستمکار را مورد هجمه قرار داده‌اند؛ از این رو قلم‌به‌دستان جیره‌خوار حکومت‌های ظالم همواره درصدد بوده‌اند که با ایجاد شبهه یا تحریف و ... از ابعاد تأثیرگذار حادثه کربلا بکاهند و به هر نحوی درصدد برآمده‌اند تا واقعه کربلا را کمرنگ جلوه دهند.



امروزه نیز، عزاداری امام حسین علیه السلام باعث بیداری و به دنبال آن ظلم‌ستیزی شده و این امر موجبات دشمنی ظالمان را با این قیام در پی داشته و درصدد برآمده‌اند تا از تأثیرات آن بکاهند. یکی از طرفندهای آن‌ها برای تخریب شخصیت و قیام امام حسین علیه السلام ایجاد شبهه است. بدیهی است قسمت‌های از قیام مورد شبهه‌های متعدد قرار گیرد که بیشترین تأثیرات را در برانگیخته کردن احساسات را دارد و ماجرای شهادت طفل شیرخوار امام یکی از این قسمت‌هاست.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد شبهه می‌فرماید: شبهه را از آن روی شبهه گویند که شبهه به حق است (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۸)؛ بنابراین شبهه شباهت اندکی به حق دارد و به همین دلیل افراد غیرمتخصص توان تشخیص واقعی از بدل را ندارند.

در مورد نحوه شهادت طفل شیرخوار آثار متعددی از جمله شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام زیر نظر آیت‌الله ری‌شهری، تاریخ قیام و مقتل سیدالشهدا زیر نظر استاد پیشوایی و منابع دیگر، بحث کرده‌اند. مقالاتی نیز در این زمینه نگاشته شده است از جمله «منطق خون در قیام امام حسین علیه السلام با نگاهی بر شهادت حضرت علی‌اصغر علیه السلام» نوشته محمد رنجبر حسینی؛ «بازتاب شهادت حضرت علی‌اصغر علیه السلام در تاریخ‌نگاری عاشورا (با تکیه بر منابع عصر حاضر)» نوشته سینا میرشاهی؛ «نایافته‌ها درباره حضرت علی‌اصغر علیه السلام» سیدحسن فاطمی موحد و مقالات دیگری تألیف شده است. نویسندگان محترم با آنکه زحمات بسیاری کشیده‌اند اما درصدد پاسخ به شبهات ناظر به فضای مجازی نبوده‌اند و لذا تدوین مقاله‌ای با این خصوصیت ضروری به نظر می‌رسد.

شهادت طفل شیرخوار بنا بر اسناد تاریخی

ماجرای شهادت طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام را مورخان قرون اولیه شیعه و اهل سنت از جمله شیخ مفید، یعقوبی، طبری، ابوالفرج اصفهانی و مقتل نویسان و مورخان قرون میانی فریقین از جمله ابن طاووس، سبط بن جوزی، خوارزمی و ... بیان کرده‌اند و همه کسانی که در مورد حادثه کربلا نگاشته‌اند به شهادت طفل اشاره دارند؛ بنابراین انکار اصل آن نشان از عناد شبهه‌کننده دارد نه کار علمی و بیان واقعیت.

از آنجاکه معمولاً شبهات ناظر به کیفیت شهادت است، در سطور آتی به بررسی نحوه شهادت در منابع تاریخی پرداخته می‌شود.

کیفیت شهادت

در گزارش‌های تاریخی نحوه شهادت طفل شیرخوار به دو صورت ذکر شده است:

الف) شهادت کنار خیمه

بنابر برخی از گزارش‌های تاریخی شهادت طفل شیرخوار در کنار خیمه و هنگام وداع امام حسین علیه السلام با ایشان اتفاق افتاد. یعقوبی می‌نویسد کودکی در آن عصر روز عاشورا متولد شد، درحالی‌که امام سوار بر اسب بود، نوزاد را به دستش دادند، در گوشش اذان گفت و کام کودک را برمی‌داشت که تیری از سوی دشمن به گلوی کودک اصابت کرد و او را ذبح کرد. امام تیر از گلوی کودک کشید و فرمود: «و الله لأنت اکرم علی الله من الناقة و لمحمد اکرم علی الله من الصالح» (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴۵) (به خدا قسم تو از ناقة بر خدا کریم‌تری و محمد صلی الله علیه و آله هم نزد خدا صالح کریم‌تر است) شیخ مفید در ارشاد نیز شبیه به همین گزارش را دارد با این تفاوت که از کودک تعبیر به طفل می‌برد و از تولد نوزاد در همان ساعت سخنی به میان نیاورده است (شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۰۸). طبری نیز ماجرای شهادت کودک با تیر را گزارش کرده است. بنابر گزارش طبری این حادثه آن‌قدر درناک بود که امام باقر علیه السلام به یکی از اهالی قبیله بنی‌اسد می‌فرماید «ای بنی‌اسد، خونی از ما پیش شما هست.» پرسیدم کدام خون؟ و حضرت ماجرای شهادت طفل با تیر را بازگو کردند (طبری، ۱۳۷۸ق، ج ۵، ص ۴۴۸)؛ بنابر گزارش ابوالفرج اصفهانی امام خون طفل را به آسمان پرتاب کرد و قطره‌ای از آن خون به زمین برنگشت (ابوالفرج الأصفهانی، [بی‌تا]، ص ۹۵).

این حادثه جان‌گداز در منابع تاریخی میانی از جمله مقتل خوارزمی و لهوف سیدبن طاووس نیز با کمی تفاوت نقل شده است (خوارزمی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۳۷؛ سیدبن طاووس، ۱۳۴۸، ص ۱۱۷).

ب) شهادت در میدان جنگ

در برخی از منابع بحث بر سر تقاضای آب برای کودک از سپاه عمر بن سعد است، امام در حال نصیحت کردن سپاه کوفه بود. در همین اثنا یکی از کودکان را دید که در حال گریه

کردن است، او را به روی دست گرفت و فرمود: «ای قوم اگر به من رحم نمی‌کنید، به این کودک رحم کنید» ناگهان تیری از سپاه کوفه گلوی کودک را هدف قرار داد و ایشان را به شهادت رساند (سبط بن جوزی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۲۷). در ادامه همین روایت ندای از آسمان به گوش امام می‌رسد که شیر دهنده‌ای در آسمان او را شیر خواهد داد. از این جمله مشخص می‌شود که طفل شیرخوار بوده است.

سید بن طاووس ضمن بیان شهادت کودک در کنار خیمه و هنگام دعا، گزارش دوم را نیز کامل نقل کرده و حتی آن را معقول‌تر از گزارش اول می‌داند؛ زیرا در آن هنگام که امام درگیر جنگ بود زمان و حال برای وداع گفتن کودک مناسب نبود.

او در گزارش دوم می‌نگارد: «حضرت زینب علیها السلام طفلی را آورد و به امام عرض کرد این کودک سه روز است که آبی نخورده، برایش طلب آب کن (شاید تصور حضرت زینب علیها السلام این بود که به کودک رحم می‌کنند) امام کودک را به دست گرفت و خطاب به سپاه کوفه فرمود: «یا قوم قد قتلتم شیعتی و اهل بیتی و قد بقی هذا الطّفل یتلظّی عطشا، فاسقوه شربة من الماء» (سید بن طاووس، ۱۴۱۷ق، ص ۱۶۹). (ای مردم! شما شیعیان من و خویشان مرا کشتید و از آن‌ها همین کودک باقی ماند که از شدت تشنگی، دهان را باز و بسته می‌کند، او را با اندکی آب، سیراب کنید) در این اثنا تیری از طرف دشمن آمد و گلوی کودک را برید.

گزارش ابن صوفی (حدود ۳۹۰ - حدود ۴۶۰ق) نیز مؤید این قول است. ایشان نقل می‌کند: «عبدالله أخرجہ أبوه، یرقوا القوم به وأنه عطشان فرماه رجل بسهم فذبحه وهو علی ید أیبه» یعنی عبدالله کسی که پدرش او را بیرون آورد، مردم به او نگاه می‌کردند و او تشنه بود، در همان حال که روی دست پدرش بود مردی تیر انداخت و او را ذبح کرد (ابن صوفی، ۱۴۰۹ق، ص ۹۱). احتمال دارد که در معنای یرقوا القوم نگاه همراه با ترحم نهفته باشد که مشخصاً در میدان و در انظار عمومی است. اگرچه «طلب آب» در آن نیست؛ اما اگر بحث طلب آب نباشد، چه معنایی دارد امام کودک شیرخوار خود را به وسط میدان بیاورند؟

بررسی نظرات

کثرت گزارش‌ها در منابع اولیه، گزارش اول یعنی کنار خیمه و هنگام وداع را تأیید می‌کند، اگرچه ماجرای میدان را هم نمی‌توان به راحتی کنار گذاشت، علاوه بر نقل سبط جوزی و ابن طاووس، بر همین اساس برخی احتمال داده‌اند که دو کودک با تیر هدف قرار گرفته و

به شهادت رسیده‌اند که یکی از آن‌ها به نام عبدالله و دیگری علی اصغر نام داشت (شافعی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۵۷). طبری شیعی نیز در ذکر اسامی فرزندان امام حسین علیه السلام، بین عبدالله و علی اصغر تفکیک قائل شده و هر دو را می‌نویسد (طبری شیعی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۸۱). در برخی از زیارت‌نامه‌ها نام هر دو طفل دیده می‌شود زیارت ناحیه مقدسه فرازی دارد که مؤید این معناست. در آنجا آمده است: «السَّلَامُ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، الطُّفْلِ الرَّضِيعِ [وَ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ، الْمُتَشَحِّطِ دَمًا، الْمُصَعَّدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجَرِ أَبِيهِ] لَعَنَ اللَّهُ زَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَ ذَوِيهِ.» (ابن مشهدی، ۱۴۱۹ق، ص ۴۸۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۸، ص ۲۷۰). سید بن طاووس زیارت‌نامه‌ای برای روز عاشورا بیان کرده که فرازی نام حضرت علی اصغر علیه السلام ذکر شده است: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ وَ أَوْلَادِكَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقِيمِينَ فِي حَرَمِكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَ عَلَى الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا مَعَكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى وَلَدِكَ عَلِيِّ الْأَصْغَرِ الَّذِي فُجِعَتْ بِهِ.» (سید بن طاووس، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۷۱). برخی حتی احتمال سه کودک را نیز داده‌اند (قاضی طباطبایی، ۱۳۸۴، ص ۳۷۱). قاضی طباطبایی رحمته الله علیه معتقد است: «کلماتی که امام علیه السلام بعد از تیر خوردن آن تازه مولود تکلم فرموده شباهت به آن کلمات که در موقع تیر خوردن عبدالله رضیع و علی اصغر فرموده ندارد.» (قاضی طباطبایی، ۱۳۸۴، ص ۳۷۱)؛ بنابراین احتمال دارد گزارش نحوه شهادت سه کودک از فرزندان امام حسین علیهم السلام در روز عاشورا با هم خلط شده که یکی از آن‌ها شیرخوار بوده است.

نکته: با توجه به مطالب فوق اصل شهادت طفل شیرخوار در کربلا قطعی است. بله! در مورد جزئیات از جمله نام مادر، نحوه شهادت و کیفیت دفن در منابع فوق اختلاف نظر هست برخی نام او را عبدالله نقل کرده‌اند (ابن حبیب، [بی‌تا]، ص ۴۹۱؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۴۰؛ شیخ مفید، ۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۲۵؛ ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۹۴؛ طبری، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۴۶۸). ابوالفرج اصفهانی می‌گوید (و کان عبدالله بن الحسین یوم قتل صغیرا جاءته نَشَابَةٌ وَ هُوَ فِي حَجَرِ أَبِيهِ فَذَبَحَتْهُ) (ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۹۴).

در مورد نام کودک نیز همان‌طور که در سطور پیشین آمد، اختلاف است. بنابر برخی گزارش‌ها نام کودک «علی» بود که منظور همان علی اصغر است (ابن اعثم، ۱۴۱۴ق، ج ۵،

ص ۱۱۵؛ ابن طقطقی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۳۳۱؛ خوارزمی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۳۲) این‌گونه تفاوت‌ها جزئی در ماجراهای تاریخی طبیعی است و اصل آن خدشه‌بردار نیست.

کسانی که با ذکر چند شبهه قصد دارند اصل ماجرا را زیر سؤال ببرند، باید توجه داشته باشند که منابع شیعه و سنی به این جنایت اشاره دارند، آیا تاریخ نویسان اهل سنت نیز انگیزه‌ای در جعل این داستان داشته‌اند؟

شبهه و پاسخ آن

متن شبهه

[امام] حسین علیه السلام به علت عطش فراوان که اثبات کردیم عطشی در کار نبوده، فرزند شیرخوارش را در بغل گرفته و جلوی سپاه می‌رود و می‌گوید دست‌کم به این طفل آب بدهید. از آن طرف (سپاه یزید) شخصی به نام حرمله که گویا تیرانداز قابلی بوده تیری را به قصد گلوئی نوزاد رها کرده و او را شهید می‌کند. در ظاهر تراژدی واقعاً دردناکی است؛ ولی با کمی تأمل مطالبی دال بر خرافای و غیرواقعی بودن این داستان می‌یابیم که عبارتند از:

نخست؛ آنکه نوزاد شیرخوار و چندین ماهه اصلاً گردنی به آن صورت که ما تصور می‌کنیم، ندارد.

دوم؛ آنکه فاصله دو سپاه در هنگام نبرد معمولاً ۲۰۰ یا ۳۰۰ متر بوده است. اگر قهرمان تیراندازی المپیک با آن کمان‌های مجهز و مدرن را نیز بیاوریم نمی‌تواند از آن فاصله کودک که هیچ حتی پدر کودک را نشانه بگیرد و به هدف بزند.

سوم؛ آنکه برای چه حرمله نوزاد را نشانه گرفته؟ در تمام جنگ‌ها مهم‌ترین شخص فرمانده سپاه است. حرمله باید فرمانده را می‌زده نه نوزاد را. کدام عقل سالمی چنین چیزی را می‌پذیرد؟ حرمله فرمانده سپاه را ول کرده و نوزاد را از پای درآورده؟ اگر به قول مسلمانان واقعاً هوا جهنمی بوده مگر این حرمله مازوخیسم داشته که در آن شرایط، جنگ را کش بدهد و خودش را بیشتر اذیت کند؟ که پیش‌ازین گفتیم هوا نیز گرم نبوده! چهارم؛ که از همه نیز جالب‌تر است آنکه اصلاً کودک چندماهه چه نیازی به آب دارد؟

نوزاد چندین ماهه شیر می‌نوشد و نه آب و مادرش می‌تواند به نوزاد شیر بدهد و تشنگی او را برطرف سازد. در ضمن قبلاً گفتیم شیر آن حیوانات اهلی که پیش‌تر گفتم نیز موجود بوده. پنجم؛ چرا امام حسین علیه السلام طفل شیرخوار را به میدان آورد؟ مگر مشخص نبود که آن‌ها رحم نمی‌کنند؟ مگر امام حسین علیه السلام علم غیب نداشت؟ حتی با علم عادی هم مشخص بود که دشمن چقدر قساوت دارد و به کودکان هم رحم نمی‌کند پس چرا امام کودک خود را در معرض خطر قرار داد؟»

ششم؛ آیا از اساس تقاضای آب از دشمن با عزت نفس و مناعت طبع شخصیتی مثل امام حسین علیه السلام سازگار است؟ چطور امامی با آن‌ها سجایای اخلاقی از دشمن تقاضای آب کرده؟ آیا شائبه التماس به دشمن به وجود می‌آید؟
 تذکر: البته به علت سخیف بودن برخی از عبارات، متن شبهه کمی تلطیف شده اما شبهات آن کامل بیان شده است.

نکات ضروری

پیش از پاسخ به شبهه بیان چند نکته ما را در پاسخ به این‌گونه شبهات کمک می‌کند:

نکته اول

یکی از شگردهای شبهه‌کنندگان، ایجاد تعداد زیادی شبهه در یک متن است، گاه با مهارت پنجاه شبهه در یک نوشتار کوتاه گنجانده می‌شود. جامه هدف آن‌ها نیز فضای مجازی است، ایجاد شبهه در یک نیم‌سطر امکان دارد و با ۲۵ سطر می‌توان پنجاه شبهه القاء کرد؛ اما به هرکدام از این شبهه‌ها گاهی چندین سطر و گاه یک صفحه می‌طلبند. پرواضح است که فضای مجازی ظرفیت چنین پاسخ‌هایی را ندارد و بفرض که پاسخ‌گویی آن پنجاه شبهه را پاسخ دهد به‌جز معدود افراد، کسی آن را نمی‌خواند.

شبهه فوق نیز از این سنخ بوده و بخشی از یک شبهه طولانی است. اگر به برخی جملات در متن فوق توجه شود به‌خوبی می‌توان این شگرد را در آن یافت. عبارتی از قبیل «(امام) حسین علیه السلام به علت عطش فراوان که اثبات کردیم عطشی در کار نبوده»، «پیش‌ازاین گفتیم هوا نیز گرم نبوده!» و «شیر آن حیوانات اهلی که پیش‌تر گفتم نیز موجود بوده».

نکته دوم

اگرچه می‌دانیم که در گزارش‌های تاریخی اختلاف نظر هست، گاهی ماجرای اصلش متواتر اما در جزئیات برخی از آن، گزارش‌های متفاوتی دیده می‌شود، شگرد دیگر شبهه‌کنندگان از جمله این شبهه‌گر، این است که گزارشی را انتخاب می‌کند که با هدف شبهه‌سازی خود سازگار باشد و بتواند هدف شیطانی خود را بر آن گزارش سوار کند.

نکته سوم

گاهی مقصود از شبهه‌کننده، دریافت پاسخ نبوده، بلکه هدف قداست شکنی است. بیان شبهه آن‌هم با عبارات سخیف و زنده در مورد افراد که از قداست خاص برخوردار هستند، با هدف تخریب شخص یا واقعه صورت می‌پذیرد. گاهی در طرح یک شبهه مربوط به یک واقعه جان‌گداز از عبارات طنزآمیز استفاده می‌کنند تا از شدت تأثیرگذاری در برانگیخته کردن عواطف بکاهند.

در شبهه فوق بیان اینکه کودک گلو دارد یا ندارد، از این‌گونه شبهات است. یکی از سوزناک‌ترین مرثیه‌های مرتبط با واقعه عاشورا، ماجرای شهادت طفل شیرخوار است. مستمعین چنین مرثیه تا قبل از شنیدن ماجرای فوق، عواطفش برانگیخته و اشک بر گونه‌هایش جاری می‌شود؛ اما پس از شنیدن چنین شبهه‌ای اگر در مجلس ذکر مصیبت حاضر شود تا ذاکر ماجرای شهادت را بیان کنند، ذهن او به سمت اینکه آیا کودک گردن دارد یا ندارد، رفته و دیگر آن تأثیر قبلی در وی ایجاد نخواهد شد. پس شبهه‌کننده، درصد شنیدن پاسخ یا حل مشکل علمی خود نیست بلکه هدفش تیراندازی به سمت غمبارترین حادثه کربلاست.

در شبهه فوق هر سه ترفند یافت می‌شود؛ زیرا بخشی از یک شبهه طولانی است، گزارشی گزینش‌شده که با هدف شبهه‌سازی، شبهه‌کننده همخوانی داشته باشد و سوگمندانه متن شبهه با کلمات سخیف و زنده همراه است تا قداست شکنی مقصود شبهه‌گر محقق شود. با در نظر گرفتن نکات فوق، به هر پنج اشکال مطروحه، بر اساس هر دو نقل تاریخی پاسخ داده می‌شود.

بر اساس گزارش اول که شهادت کودک در کنار خیمه و هنگام وداع است، هر پنج اشکال که در متن شبهه آمده مطرح شده، منتفی است. وقتی قبول کردیم نوزاد در کنار



خیمه و هنگام وداع به شهادت رسیده، بحث نشانه‌گیری دقیق و فاصله دور مطرح نمی‌شود و نیز نمی‌توان گفت که چرا فرمانده را هدف قرار نداده تا زودتر جنگ تمام شود؛ زیرا معلوم نیست از ابتدا هدف ضارب پدر بوده یا پسر تا گفته شود چرا فرمانده را زنده است. همچنین اشکال اینکه «مگر بچه شیرخوار آب می‌نوشد؟» خودبه‌خود کنار گذاشته می‌شود؛ زیرا در گزارش اول طلب آب ذکر نشده که این بحث‌ها به وجود آید. حتی بحث گلو نداشتن طفل نوزاد نیز از دایره بحث بیرون است. چه بسا یک لحظه سر کودک بالا رفته و تیر به گلولی نازنینش اثبات کرده است. بنابر پذیرش این گزارش ماجرای طلب آب نیز خودبه‌خود از دایره بحث بیرون است.

شایان ذکر است که مورخین بیشتر بر این قول اتفاق نظر دارند و بیشتر ماجرای شهادت را در هنگام وداع و در کنار خیمه‌ها ذکر کرده‌اند. اما بر اساس گزارش دوم - یعنی گزارشی که امام کودک را به میدان آورده و برای ایشان طلب آب کرد - شبهه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اشکال اول

گفته شده که «اصلاً بچه شیرخوار نیاز به آب ندارد»، پاسخ آن است که از شش ماهگی کودک شیرخوار غذای کمکی را آغاز می‌کند و از آن زمان به بعد، دادن آب نیز به کودک توصیه می‌شود. متخصصان تغذیه کودک می‌گویند: «اگر کودک شما حدود ۶ ماه دارد، مجاز هستید که مقدار کمی آب لوله‌کشی به او بدهید. یادتان باشد که آب نباید جانشین شیر مصرفی نوزاد شود. شیر مادر یا شیر خشک همچنان باید نوشیدنی اصلی هر نوزاد تا ۱۲ ماهگی باشد.» (ر.ک: <https://B2n.ir/w15709>)؛ پس اصل دادن آب اشکال ندارد؛ اما این در صورتی است که مادر کودک شیر به اندازه کافی داشته باشد. شبهه‌کننده از کجا به این قطعیت رسیده که مادر طفل شیرخوار در کربلا شیر کافی برای تغذیه کودک داشته است؟ آیا یکی از حوادث روز عاشورا کافی نیست تا اگر شیر کافی داشته نیز، شیرش خشک شود. در این صورت چاره‌ای جز آب نوشیدن کودک نیست.

اشکال دوم

چرا تیرانداز به جای کودک فرمانده اصلی جنگ را هدف قرار نداده تا هرچه زودتر جنگ تمام شود. ظاهراً وی از خشونت در کربلا آگاهی چندانی ندارد. سپاه عمر بن سعد به دنبال آوردن فشار روحی به امام حسین علیه السلام بود. آن‌ها قصد داشتن علاوه بر زخم‌های بدنی، روح

امام را هم مورد هجمه قرار دهند، بستن آب از سوی یک لشکر ۱۸۰۰۰ نفره بر یک لشکر کمتر از ۱۰۰ نفر برای چیست؟ آیا به‌جز ضربه روحی معنای دیگری دارد. بفرض که این ۱۰۰ شب و روز آب بخورند آیا در ماجرای کربلا و شهادت اصحاب سالار شهیدان اباعبدالله الحسین تغییر محسوسی ایجاد می‌شد؟ بستن آب به‌جز آزار دادن امام قبل از شهادت معنای دیگری ندارد. یا جسارت‌هایی همچون اسب دواندن بر بدن امام حسین علیه السلام و دیگر شهدا (ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۱۱۹) به چه دلیل صورت پذیرفت، آن‌ها که به قول شما به خواسته خود رسیده و فرمانده را به شهادت رسانده بودند دیگر اسب دواندنشان بر بدن بی‌جان چیست؟

طبری و ابوالفرج اصفهانی از قول یکی از جنایتکاران کربلا به نام هانی بن‌ثبیت که پیری فرتوت شده بود با چند واسطه می‌نویسد ده نفر اسب‌سوار به خیام حمله بردیم سواران جولان می‌دادند در هنگام پسری از خویشان (امام) حسین علیه السلام از خیمه‌ها وحشت‌زده بیرون آمد یکی از آن ده نفر از اسب پیاده شده و او را با شمشیر درید (ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۱۱۸). (و به شهادت رساند) طبری می‌افزاید از قرار معلوم خود گوینده یعنی هانی بن‌ثبیت همان پیر فرتوت عامل این جنایت بوده است (طبری، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۴۴۹).
 تاختن با اسب بر بدن شهدای کربلا که پیش‌ازاین گفته شد به دستور شخص ابن‌زیاد صورت گرفت او در نامه‌ای خطاب به عمر بن‌سعد می‌نویسد: «اگر حسین و یارانش گردن نهاده و تسلیم خواسته ما شدند آن‌ها «را به مسالمت جانب ما روانه کن وگرنه به آن‌ها حمله برده و خونشان را بریز و اعضایشان را از هم جدا کرده که استحقاق این کار دارند، اگر حسین «کشته شد اسب بر سینه و پشت وی بتاز که ناسپاس است.» وی اضافه می‌کند: «مقصودم این نیست که این کار از پس مرگ زبانی به وی وارد می‌کند؛ اما قولی داده‌ام که اگر او را کشتم با وی چنین کنم» (طبری، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۴۲۵؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۸۳). ابوعلی مسکویه نیز همین نامه را با کمی تغییر ذکر کرده است. در گزارش وی به تصریح آمده که ابن‌زیاد دستور می‌دهد تا امام را مثله (بریدن اعضا) کند (ابوعلی مسکویه، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۷۲).

این جنایات به چه دلیلی انجام می‌شد: پاسخ پرسش را سپاه عمر بن‌سعد به امام علیه السلام

می دهند آنجا که امام خطاب به آنها می فرماید: «یا ویلکم اَنَقْتُلُونِی عَلٰی سُنَّةِ بَدَلْتُمْ؟ اَمْ عَلٰی شَرِیْعَةِ غَیْرِهَا، اَمْ عَلٰی جُرْمِ فَعَلْتُمْ، اَمْ عَلٰی حَقِّ تَرَکُّهُ»؛ (وای بر شما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقی را ترک کرده ام؟).

آن ها با کمال وقاحت به امام علیه السلام پاسخ دادند: «إِنَّا نَقْتُلُکَ بُغْضًا لِإِیکَ»؛ (ما تو را می کشیم به خاطر کینه و بغضی که نسبت به پدرت داشتیم) (قندوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۷۹-۸۰).

این قبیل جنایات عمق خشونت و بعض را نشان می دهند؛ بنابراین نمی توان از چنین جنایتکارانی انتظار داشت، تنها به دنبال پایان دادن به جنگ با کشتن فرمانده باشند. اهداف دیگری از جمله زجر دادن فرمانده نیز در دستور کار آنها بود که تیراندازی به کودک در جلو دیده امام علیه السلام می تواند از این سنخ باشد و از چنان دشمنانی چنین کاری بعید به نظر نمی رسد.

اشکال سوم

اشکال دیگر در شبهه مطرح شده، عدم امکان نشانه گیری هدف از فاصله زیاد است. به زعم شبهه کننده فاصله بین امام حسین علیه السلام و سپاه کوفه در هنگام درخواست آب برای کودک حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ متر بوده و از این فاصله حتی قهرمان المپیک هم نمی تواند دقیق هدف را مورد اصابت قرار دهد؛ اولاً که این عدم امکان قابل اثبات نیست، چه تیراندازان ماهری در آن زمان بودند که مهارت چنین کاری را داشتند. در ثانی؛ مگر زمین جنگ، مانند میدان های مسابقه تیراندازی از قبل هموار شده بود. زمینی که بدون برنامه ریزی طرفین و به صورت تصادفی محل دیگری دو سپاه است، پستی بلندی دارد، بلندی و فرورفتگی دارد، خوارهای بزرگ دارد که تیرانداز می تواند در پناه آنها قرار گیرد. شاید حمله از فاصله چندمتری یکی از موقعیت های طبیعی را پیدا و خود را به امام و کودک نزدیک کرده و کودک را هدف قرار داده است. آیا این امکان ندارد؟ وقتی گزارش را بپذیریم باید تمام احتمالات ممکن را بتوانیم رد کنیم نه اینکه با یک بیان عوام فریب اصل ماجرا را زیر سؤال ببریم.

اشکال چهارم

نداشتن گلو در کودک شش ماهه، نمونه‌ای از آن شبهات است که شبهه‌کننده قصد شنیدن پاسخ ندارد، ایجاد ذهن مشغولی بجهه‌هیتی‌ها در هنگام شنیدن مصیبت حضرت علی‌اصغر (ع) را دارد. اگرچه این فقره از شبهه ارزش پاسخ دادن ندارد اما با یک نگاه کوچک به کودکان شیرخوار می‌توان ادعای وی را فاقد مبنای صحیح دانست.

اشکال پنجم

چرا امام حسین (ع) فرزند شیرخوار خود را در معرض شهادت قرار داد؟ این اشکال برفرض پذیرش گزارش دوم یعنی شهادت طفل شیرخوار در میدان مطرح است.

ممکن است این سؤال با دو ذهنیت پرسیده شود:

اول: علم غیب داشتن امام و اطلاع از بی‌رحمی دشمن در به شهادت رساندن کودک معصومین (ع) همه کارهای زندگی را با علم غیب رتق وفتق نمی‌کردند، اگر چنین باشد حتی باید به پیامبر اکرم (ص) نیز اشکال کرد که چرا حمزه را روز احد به میدان آورد، ایشان که می‌دانست حمزه به شهادت می‌رسد یا چرا جعفر طیار را به موته فرستاد یا حتی چرا امام حسین (ع) اهل بیت را با خود به کربلا آورد. همه این‌ها نشانگر آن است که معصومین (ع) همه کارهای زندگی را با علم غیب محاسبه نمی‌کردند.

دوم: اگر علم غیب هم مورد توجه قرار نگیرد باز سؤال باقی است؛ زیرا حتی با علم ظاهری وقوع چنین جنایتی دور از ذهن نبود، پس چرا امام چنین کاری کردند؟ شاید احتمالات و پاسخ‌های مختلفی با نگاه‌های متفاوت (عرفانی - تاریخی) به این پرسش داده شود از جمله:

امام می‌خواست حس ترحم آن‌ها را برانگیخته کند.

امام می‌خواست حجت را بر آن‌ها تمام کند که فردای قیامت دشمن عذری نداشته باشد.

امام می‌خواست در لحظه آخر نیز از آن‌ها دستگیری معنوی کند.

امام می‌خواست قساوت دشمن را ثابت کند.

صرف نظر از همه این احتمالات، کودکی در خیمه تشنه است، دشمن آب را بر خیام

بسته، با نگاه اولیه قصدش زمین‌گیر کردن جنگجویان است، به‌طور طبیعی اینکه مشکلی با



کودکان هم دارند مشخص نشده، پدر کودک برای او تقاضای آب می‌کند و سوگمندانه عمق جنایت دشمن بعد از این مشخص می‌شود؛ زیرا به کودک هم رحم نمی‌کنند. ما با دیدن این جنایت و جنایات بعدی از جمله اسب دواندن، غارت خیمه، کشیدن گوشواره‌ها، کشتن اطفال و تازیانه‌هایی که به زنان و کودکان در راه اسارت زدند، نسبت به نهایت قساوت قلب دشمن پی می‌بریم و در مورد آن‌ها قضاوت می‌کنیم تا هنگام شهادت حضرت علی اصغر یا عبدالله رضیع علیه السلام، هنوز هیچ‌کدام از این جنایات اتفاق نیفتاده تا خوی وحشیگری برملا شده باشد؛ از این رو اگر گزارش شهادت کودک در میدان را هم قبول کنیم، تقاضای آب برای کودک تشنه امری عادی و در برخی موارد بر والدین کودک واجب است.

اشکال ششم

منافات داشتن تقاضای آب با عزت نفس و مناعت طبع از طرف کسی که سجایای اخلاقی بسیار بالای دارد.

اگر آب در ملکیت دشمن بود شاید بتوان گفت که با عزت نفس منافات دارد؛ اما تقاضای آبی که متعلق به همه است و همگان به صورت یکسان می‌توانند از آن استفاده کنند و تقاضای آن امری مذموم نیست و ارتباطی با زیر پا نهادن عزت نفس ندارد. بله اگر التماس نیز با کلمات صادره مشخص می‌شود. برای نمونه خوارزمی نقل می‌کند «... و عطش الحسین، فدعا بقدرح من ماء» (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۵۸) و ابن‌نمای حلی می‌نویسد: «هُوَ يَسْتَقِي شَرِبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ» (ابن‌نمای حلی، ۱۴۰۶، ص ۷۳) طلب آب می‌کرد اما نیافت. آیا اگر امام در جایی طلب آب کرده باشد به معنای التماس است؟

همین اظهارنظرها باعث شده که بعد از ۱۴۰۰ سال ما بدانیم در کربلا عطش بیداد می‌کرده و الا از کجا چنین امری مشخص می‌شد و الا همین افرادی که الآن اشکال می‌کنند که چرا گفت؟ الآن اشکال می‌کردند که چرا نگفت؟ شاید اگر می‌گفت آن‌ها آب می‌دادند. آن‌ها مسلمان بودند این قدر هم پست نبودند.

بفرض که هر چهار اشکال و پذیرفته شود! آیا ماجرای شهادت طفل شیرخوار دروغ می‌شود؟ نهایت می‌توان گفت که ماجرای شهادت در میدان قابل قبول نیست؛ اما شهادت در کنار خیمه و هنگام وداع همچنان پابرجاست و هیچ‌کدام از چهار اشکال شبهه‌کننده آن گزارش را تضعیف نخواهد کرد. حتی در آن گزارش هدف قرار دادن بچه نیز ذکر نشده بلکه

اتفاقی تیر به کودک اصابت کرده است. بر اساس گزارش یعقوبی، طبری، ابوالفرج اصفهانی و شیخ مفید، سخن از نشانه‌گیری طفل موجود نیست که شبهه‌کننده با حالت تمسخر بگویند حتی قهرمان المپیک هم باشد، نمی‌تواند چنین نشانه‌گیری کند. در این گزارش‌ها، امام علیه السلام کودک خود را در آغوش می‌گیرد تا وداع کند، ناگهان تیری از سمت دشمن آمده و به گوی کودک اصابت می‌کند.

نتیجه‌گیری

رسالت این پژوهش پاسخ‌گویی به شبهات در مورد شهادت حضرت علی‌اصغر علیه السلام و با تحقیقات مشابه از این جهت متمایز بود؛ زیرا در تحقیقات مرتبط با شهادت این طفل بیشتر بحث نحوه شهادت و مسائل مرتبط با آن مطرح می‌شود.

با توجه به مطالب فوق، اصل شهادت طفل شیرخوار در اکثر منابع مرتبط نقل شده است اما کیفیت آن اختلافی است. این شهادت نهایت بی‌رحمی جنایتکاران کربلا را به اثبات می‌رساند و احساسات همه حتی غیرمسلمانان را نیز برانگیخته خواهد کرد. بر همین اساس کسانی که از این قیام و تأثیرات آن آسیب دیده‌اند به دنبال کاستن این تأثیرات هستند و یکی از راه‌ها، ایجاد شبهه نسبت به این ماجرای غم‌انگیز است. بنابر قبول گزارش شهادت کودک در هنگام وداع امام علیه السلام که بیشتر منابع آن را نقل کرده‌اند، جایی برای طرح هیچ‌کدام از شبهات مذکور باقی نمی‌ماند. حتی بنابر گزارش دوم نیز نمی‌توان شبهات را پذیرفت و همه آن‌ها در سطور فوق پاسخ داده شد.

فهرست منابع

۱. ابن اعثم، أحمد بن اعثم، كتاب الفتوح، تحقيق: على شيري، بيروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
۲. ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي، المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۲ق.
۳. ابن حبيب، ابو جعفر محمد بن حبيب بغدادى، كتاب المحبر، تحقيق: ايلزة ليختن شتيتز، بيروت: دار الآفاق الجديدة، [بى تا].
۴. ابن صوفى علوى، على بن محمد، المجدى فى انساب الطالبين، تحقيق: مهدوى دامغانى، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ۱۴۰۹ق.
۵. ابن طقطقى، محمد بن على علوى، الاصيلى فى انساب الطالبين، تحقيق: سيد مهدى رجاى، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ۱۳۷۶.
۶. ابن مشهدى، محمد بن جعفر، المزار الكبير، مصحح قيومى اصفهانى جواد، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۱۹ق.
۷. ابن نما حلى، جعفر بن محمد، مثير الأحران، چاپ سوم، قم: مدرسه امام مهدى عليه السلام، ۱۴۰۶ق.
۸. ابو على مسكويه الرازى، تجارب الأمم، تحقيق: ابوالقاسم امامى، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۹.
۹. ابوالفرج الأصفهانى، على بن حسين، مقاتل الطالبين، تحقيق: سيد احمد صقر، بيروت: دار المعرفة، [بى تا].
۱۰. بلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر، انساب الأشراف، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۷ق.
۱۱. ثلاثين وند، ابراهيم، سيلي مرتضى، [بى جا]، حجره، ۱۳۷۸.
۱۲. خوارزمى، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، چاپ دوم، قم: انوار الهدى، ۱۴۲۳ق.

۱۳. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، الأخبار الطوال، تحقیق: عبد المنعم عامر، قم: منشورات الرضى، ۱۳۶۸.
۱۴. سبط بن جوزی، یوسف بن قزاوغلی، تذکرة الخواص، قم: منشورات الشریف الرضى، ۱۴۱۸ق.
۱۵. سید بن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۶. سید بن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، الملهوف علی قتلى الطفوف، تحقیق: فارس تبریزیان (الحسون)، چاپ دوم، دارالاسوه، ۱۴۱۷ق.
۱۷. سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلى الطفوف، تهران: جهان، ۱۳۴۸.
۱۸. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، بیروت: دارالقلم، ۱۴۰۶ق.
۱۹. شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السئول فی مناقب آل الرسول ﷺ، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ق.
۲۰. شیخ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق: مؤسسة آل البيت ﷺ، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۲۱. طبری شیعی، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، بیروت: دارالتراث، ۱۳۷۸ق.
۲۲. طبری شیعی، محمد بن جریر، دلائل الإمامة، بعثت، قم: ۱۴۱۳ق.
۲۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ﷺ، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۴. قاضی طباطبایی، محمد علی، تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء ﷺ، تهران: سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۴.
۲۵. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، قم: اسوه، ۱۴۲۲ق.
۲۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، [بی تا].

رمزگشایی از واقعه تکریم یزید از اسیران کربلا

سید محمد مهدی موسوی نیا*

چکیده

مسئله اصلی در پژوهش حاضر فهم سیاست میدانی یزید بن معاویه در برابر اسیران اهل بیت علیهم السلام است؛ چالش عمده در این مسئله مربوط به انعکاس کنش‌هایی ناهمگون و متناقض از سوی یزید در یک بازه زمانی کوتاه از سوی مورخان و محدثان است، تناقضاتی که بعدها و در خلال نقل ناقص و گزینشی تاریخ به گره‌های کور فکری، بروز شبهات و تحریف تاریخ مبدل گشته است تا جایی که برخی با تکیه بر سیاست‌های ثانویه یزید قائل به بی‌گناهی جزئی یا کلی وی شده‌اند.

یافته‌های این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با بررسی منابع تاریخی به خوبی نشان می‌دهد که تغییر سیاست یزید در قبال اهل بیت علیهم السلام در واپسین روزهای حضور ایشان در شام، تنها امری ظاهری و تغییر در تاکتیک میدانی بوده و اجرای نوعی عملیات روانی در جهت آرام نگه داشتن جامعه به خشم آمده از واقعه کربلا است و این به معنای ابراز پشیمانی و توبه یزید نیست؛ چراکه وی حتی حاضر نشد برای حفظ ظاهر، عاملان میدانی شهادت حسین علیه السلام را مجازات یا برکنار نماید.

واژگان کلیدی: اهل بیت علیهم السلام، اسیران، واقعه کربلا، یزید، معاویه، سیاست، حکومت شام.

*. طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم، کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام؛
mousaviniamahdi@gmail.com

بیان مسئله

مسئله اصلی در تحقیق حاضر در فهم «سیاست عملی یزیدبن معاویه پیرامون بازماندگان اهل بیت علیهم السلام و شهدای طف» خلاصه می‌شود، موضوعی که در منابع فریقین مورد توجه قرار گرفته و هرکدام به ذکر ابعادی قابل توجه و عمدتاً ناپیوسته از آن واقعه پرداخته‌اند، این امر تاریخی، زمانی از اهمیت چشمگیرتری برخوردار می‌شود که متوجه شویم طرح ناقص یا تبیین نادرست این واقعه و عدم واگویی عناصر ناملموس صحنه سیاست، زمینه‌ساز طرح برداشت‌ها، شبهات و بیان نتیجه‌گیری‌هایی مغایر با واقعیت‌های تاریخی پیرامون رابطه متقابل یزیدبن معاویه و اهل بیت علیهم السلام شده است، در مقاله پیش رو تلاش خواهد شد تا با ارائه جزییات این واقعه و چرایی رقم خوردن سیاستی دوگانه از سوی یزید و نیز برخوردهای متقابل طرفین، به شبهات برآمده از پیدا و پنهان این واقعه پاسخ داده شود.

اهمیت مسئله

اتخاذ سیاست تکریم و ملاطفت با اسیران کربلا از سوی یزیدبن معاویه زمانی از اهمیت افزون برخوردار می‌شود که مطلع شویم، این تدبیر، بازتابی قابل تأمل در عرصه تاریخ و کلام برخی فرق اسلامی گذارده است تا جایی که در سال‌ها و قرون بعد، اشخاصی با تکیه بر همین اخبار دال بر احترام و اعظام اهل بیت علیهم السلام از سوی یزید، به دفاع از وی پرداخته و مدعی توبه یزید یا ممنوعیت لعن و نفرین وی گردیده و برخی نیز ادعای تبرئه یزید از واقعه کربلا را داشته‌اند و این‌گونه زمینه برای انکار یکی از روشن‌ترین حقایق تاریخ یعنی دخالت مستقیم یزیدبن معاویه در شهادت امام حسین علیه السلام را فراهم آورده‌اند.

به‌عنوان نمونه یکی از معروف‌ترین مدافعان دیدگاه فوق ابوحامد محمدبن غزالی [م. ۵۰۵ق] است که در جواب این پرسش که آیا لعن یزید به دلیل شهادت امام حسین علیه السلام و یا دستور به کشتن ایشان جایز است؟ چنین نگاشت که لعن مسلمانان جایز نیست و یزید مسلمان است و نسبت قتل یا دستور و یا رضایت او به کشتن حسین بن علی علیه السلام سوءظن به مسلمان است و سوءظن نیز به حکم کتاب [قرآن] و سنت حرام است (غزالی، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۱۹) ابن تیمیه [م. ۷۲۸ق] از دیگر علمای اهل سنت است که گفته شده لعن یزید را جایز نمی‌دانست، در حقیقت وی یزید را از دست داشتن در قتل امام حسین علیه السلام مبری می‌داند (ابن تیمیه، [بی‌تا]، ص ۲۰۷) و به همین علت لعن او را جایز نمی‌داند. گروه دیگری که شبیه



این سخنان را جاری کرده‌اند برخی از اهل تصوف عصر صفوی بودند که مشربی همچون غزالی اختیار کرده بودند، در وصف امثال ایشان گفته شده «بعد از آشامیدن آب، یزیدبن معاویه و آل زیادبن ابیه را لعنت نمی‌کند و نوعی نمی‌نماید که عبارت لعنت کسی، از او بشنود.» (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۶۳) البته این‌گونه برداشت‌ها متوقف در اعصار پیشین نبوده و تا به امروز نیز در میان برخی طیف‌های فکری طرفدارانی دارد، از جمله مولوی مجیب الرحمن انصاری خطیب یکی از جریان شاخص اهل سنت چندی قبل با وجود اذعان بر مظلومیت امام حسین علیه السلام اما یزید را نیز بی‌گناه معرفی کرد. با این وصف اهمیت مسئله فوق را در می‌بایست در امکان دفع و رفع و تبیین چالش‌های تاریخی - کلامی دانست که به واسطه راهبردهای مقطعی و متلون دستگاه اموی و از جمله بروز تغییر ناگهانی در سیاست یزیدبن معاویه، گریبان‌گیر فکری گروه‌هایی از طبقات عوام و خواص جامعه بوده است.

آشنایی اجمالی با شخصیت و سیاست یزیدبن معاویه

یزیدبن معاویه بن ابوسفیان در سال ۲۵ هجری در دمشق تولد یافت. به تصریح مورخان او جوانی می‌گسار، سگ‌باز و اهل بوزینه بازی و عیاشی بود، با این حال و بنا بر وصیت پدرش چون معاویه جان داد در شام با او به‌عنوان خلیفه مسلمین بیعت کردند، معاویه پیش از مرگش از بسیاری بیعت بر ولیعهدی او گرفته بود. یزید اندیشه‌های الحادی داشت و به مبدأ و معاد بی‌عقیده بود. بی‌بندوبار و اهل عیش و طرب بود. در زمان او فسق و فجور به والیان هم گسترش یافت، آوازه‌خوانی در مکه و مدینه آشکار شد و مردم به شراب‌خواری علنی پرداختند (تستری، ۱۴۱۰ ق، ج ۱۱، ص ۱۱۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ ق، ج ۴، ص ۱۲۹؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۶۵، ص ۳۴۹؛ محدثی، ۱۳۷۶، ص ۴۸۳). منابع تاریخی از مرگ اسف‌بار وی سخن گفته‌اند، چنانکه عبدالرحمن غنوی درباره یزید چنین گفته است: به خدا سوگند، یزید ملعون، زود مجازات شد و پس از کشتن امام حسین علیه السلام، از آنچه در پیش‌اش بود، لذتی نبرد و ناگهانی و غافلگیرانه مُرد. مست خوابید و صبح به مرده تبدیل شد و [جسدش] چنان تغییر یافته بود که گویی قیرمالی شده است. او به‌صورت تأسف‌باری مرده بود (ابن‌قولویه، ۱۳۶۵، ص ۶۲).

با نشستن بر مسند قدرت یزید نیز همچون پدرش سیاستی را در پیش گرفت که نتیجه

آن حیف و میل بیت‌المال، کشتن انسان‌های با ایمان و عیان شدن فساد اخلاقی در لایه‌های مختلف جامعه بود. وی در حساس‌ترین موضع‌گیری‌اش، به والی مدینه نامه نوشت که به زور از حسین بن علی علیه السلام بیعت گرفته و اگر نپذیرفت، گردنش را بزند و هم در همین راستا و برای سرکوبی هواداران امام حسین علیه السلام که با مسلم بن عقیل در کوفه بیعت کرده بودند، «ابن زیاد» را به ولایت کوفه گماشت و به کشتن امام فرمان داد.

شاید بتوان بیان «ابن جوزی» مورخ سده‌های نخست دربارهٔ یزید را بیانی جامع و مختصر در باب شناخت دوران حکومت یزید دانست، آنجا که دربارهٔ او چنین نقل می‌نماید: «چگونه قضاوت می‌کنید دربارهٔ مردی که سه سال حکومت کرد، در سال اول حسین علیه السلام را به شهادت رساند، در سال دوم مردم مدینه را دچار وحشت ساخت و مدینه را برای لشکریان خود مباح و در سال سوم، خانه خدا را با منجنیق سنگ‌باران و ویران ساخت.» (ابن جوزی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۱۶) سخنان وی نخست اشاره‌ای به واقعهٔ کربلا و شهادت حسین بن علی علیه السلام است، سپس به «واقعه حرّه» اشاره دارد که در جریان آن مردم مدینه در سال ۶۳ هجری بر ضد والی شهر قیام کرده و امویان را از شهر بیرون نمودند و این رویداد پس از آن بود که فساد و آلودگی و جنایات یزید بر آنان آشکار شد. یزید هم مسلم بن عقبه را با لشکری برای قتل‌عام مردم فرستاد. در سال ۶۴ هجری نیز همان سپاه برای سرکوب قیام عبدالله بن زبیر به مکه هجوم بردند و به مسجد الحرام و حرم خدا با منجنیق حمله کردند. در این حمله کعبه و مسجد الحرام ویران و عده‌ای کشته شدند (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۶۹-۷۲) ننگ‌ها و آلودگی‌های یزید، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد (ر.ک: شریف قرشی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۸۰) مدّت حکومت یزید، سه سال و هشت ماه بود و همهٔ آن وقایع ننگین حاصل همین دوران کوتاه بود؛ او در سال ۶۴ در «حوارین» از اطراف دمشق جان سپرد و در محلی موسوم به «باب الصغیر» دمشق دفن شد (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۳۶؛ محدثی، ۱۳۷۶، ص ۴۸۳).

شواهد تاریخی دال بر نقش مستقیم یزید بن معاویه در شهادت امام حسین علیه السلام

ممکن است برخی افراد به واسطه ایراد شبهات و یا بی‌اطلاعی نسبت به شواهد و حقایق تاریخی در قاتل بودن یزید شک و تردید داشته‌اند باشند، همچنین خوب می‌دانیم که یزید پس از خطابه‌های افشاگرانه اهل بیت علیهم السلام در کوفه و شام، متوجه اشتباه خود گردید و

کوشید تا گناه قتل را از خود دور ساخته و قتل را به گردن افرادی دیگر چون ابن زیاد بیندازد؛ اما باین حال مراجعه منصفانه به شواهد تاریخی پرده از این موضوع برمی دارد که عامل و اصلی واقعه کربلا شخص یزید بوده است و او با هیچ عذر و بهانه ای نمی توان این گناه را از خود دور سازد، در ادامه تنها به چند مورد از ده ها شاهد تاریخی بر این امر اشاره می گردد:

۱. فرمان یزید به ولید بن عتبه برای کشتن امام حسین

یزید به ولید بن عتبه بن ابی سفیان، کارگزار خویش در مدینه فرمان داد اگر حسین بیعت نکند او را بکشد و سرش را نزد او بفرستد. شاید این نخستین اقدامی بود که برای قتل آن حضرت صورت گرفت. یعقوبی گوید: یزید به ولید بن عتبه بن ابی سفیان، فرماندارش در مدینه، چنین نوشت:

هنگامی که نامه ام به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله زبیر را احضار کن و از آنها بیعت بگیر. اگر خودداری کردند، آنها را گردن بزن و سرهاشان را نزد من بفرست. سپس از مردم بیعت بگیر و هرکس خودداری کرد، همین حکم را درباره او و درباره حسین بن علی و عبدالله زبیر اجرا کن. والسلام (یعقوبی، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲).

۲. صدور فرمان ترور امام حسین در موسم حج

شواهدی وجود دارد که نشان می دهد یزید فرمان داد تا در مراسم حج سال شصت هجری امام حسین را ترور کنند. علامه مجلسی می نویسد: در برخی کتاب های معتبر دیده ام که یزید، عمرو بن سعید بن عاص را با لشکری بزرگ گسیل داشت و امارت مراسم را به او سپرد و او را بر همه حاجیان فرمانده ساخت؛ و به او سفارش کرد که پنهانی حسین را دستگیر کند و اگر نتوانست به طور ناگهانی او را بکشد. سپس در همین سال سی تن از شیاطین بنی امیه را با حاجیان فرستاد و به آنان فرمان داد که هر طور شده حسین را بکشند (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۹۹). در این زمینه دکتر حسن ابراهیم حسن می نویسد، گفته شده است: حسین می دانست که در صورت ماندن در مکه چه خطراتی در پیش رو دارد؛ زیرا بنی امیه به زودی او را تعقیب خواهند کرد تا وی را در حجاز بکشند؛ از این رو ترجیح داد که کشتن او دور از بیت الله الحرام باشد (شاوی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۶۶؛ حسن، [بی تا]، ج ۱، ص ۳۹۹).



۳. نامه‌های یزید پیرامون قتل امام حسین علیه السلام

در کتاب «الفصول المهمه» و نیز در کتاب «نور الابصار» آمده است: عبیدالله زیاد در نامه‌ای خطاب به حسین علیه السلام گفت: اما بعد، یزیدبن معاویه به من نوشته است که خواب نباید به چشمانت بیاید و شکمت از غذا نباید پر شود، یا حسین علیه السلام را به فرمان من بازمی‌گردانی و یا آنکه او را به قتل می‌رسانی والسلام (ابن صباغ مالکی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۸۱۸؛ شبلنجی، [بی‌تا]، ص ۱۶۱).

انعکاس مواضع یزید در مواجهه با کاروان اسیرای اهل بیت علیهم السلام در گزارش‌های تاریخی

پس از توقف کوتاه مدت کاروان اسرای کربلا در کوفه، عبیدالله بن زیاد فرمان داد تا زنان و کودکان را تجهیز کرده و به گردن امام سجاد علیه السلام غل و زنجیر انداخته و این‌گونه ایشان را به سرپرستی شمر بن ذی‌الجوشن و افرادی دیگر راهی شام و سرای یزیدبن معاویه نمود؛ اما با رسیدن کاروان اسیران به شام و طی مدت اقامت ایشان در دمشق که مدت آن از حدود ده روز تا یک ماه و نیم گفته شده است (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۵، ص ۱۹۶؛ قاضی نعمان، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۶۹)، ناظران اجتماعی شاهد پیاده شدن دو طیف متفاوت از سیاست و تدبیر یزیدبن معاویه در مواجهه با اهل بیت علیهم السلام بوده و به انعکاس آن در صحنه تاریخ پرداخته‌اند.

پرده نخست: سیاست تحقیر، توییح و تقابل

به گفته مورخان، یزیدبن معاویه قبل، حین و پس از واقعه کربلا توهین، بی‌شرمی و جنایات زیادی علیه امام حسین علیه السلام و سپس نوامیس و دیگر کاروانیان حاضر در سپاه حسینی علیه السلام اعمال نموده است، سپاه یزید به قتل حسین و یارانش اکتفا نکرده و پس‌ازاین واقعه، با بدترین وضع ممکن اقدام به اسارت بازماندگان شهدای کربلا نمودند، چنانکه ابن‌طاووس در این‌باره نوشته است: ابن‌سعد بقیه آن روز و روز دوم را تا زوال خورشید در آنجا ماند. آنگاه همراه باقیمانده اهل‌وعیال حسین علیه السلام حرکت کرد. زنان و امانت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را با سر و روی باز در میان دشمنان بر شترهای برهنه و بی‌جهاز سوار کرد و همانند اسیران ترک و روم به راه انداخت (ابن‌طاووس، ۱۳۴۸ق، ص ۱۴۳).

به گفته مورخان، کاروان اهل بیت علیهم السلام را در روز نخست ماه صفر و در میان پای‌کوبی



شامیان وارد دمشق کردند، و چنانکه از منابع تاریخی برمی آید این جشن و سرور چنان ماندگار بوده است که تا قرن‌ها این روز مورد توجه امویان بوده و در آن به شادی می‌پرداختند، (ر.ک: کفعمی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۱۰؛ شای، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۱۷۵) و نمی‌توان تردید داشت که چنین برنامه وسیعی بدون هدایت دستگاه تبلیغی امویان و نظارت خلیفه شامیان یزید بن معاویه اجرا شده باشد.

محمد بن ابی‌طالب درباره جنایات صورت گرفته بر حسین علیه السلام و نوامیس اهل بیت علیهم السلام گفته است:

خداوند یزید و پدرش و دو جد او و برادرش و پیروان و دوستانش را لعنت کند؛ در آن هنگام که با چوب خیزران بر لب و دندان حسین علیه السلام می‌زد و به شعر ابن زبیری مثل می‌زد ... و آن هنگامی که در برابر پرسش مرد شامی با زینب علیها السلام به درشتی و زشتی سخن گفت ... و به حسین بن علی علیه السلام گفت: پدرت و جدت قصد رسیدن به حکومت را داشتند. پس خدای را شکر که آن دو را کشت و خونشان را ریخت ... او سر حسین علیه السلام را بر دروازه شهری که مردمانی ستمگر داشت - یعنی دمشق - نصب کرد؛ و فرزندان پیامبر را همانند اسیران ترک و روم بر پلکان مسجد نگه داشت. سپس آنان را در سرایی جای داد که نه از گرما حفظشان می‌کرد و نه از سرما به طوری که صورت‌هایشان پوست انداخت و رنگ‌هایشان تغییر کرد... (کرکی حائری، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۴۰۰).

همچنین ابن‌نمای حلی در وصف جنایات یزید در حق زینب کبری علیها السلام و دیگر اسرا نوشته است:

«زنان در جایی جای داده شدند که نه از گرما حفظشان می‌کرد و نه از سرما به طوری که با وجود پنهان کردن صورت‌ها و سایه انداختن پرده‌ها، چهره‌هایشان پوست انداخت و خونابه جاری گردید. در آن حال شکیب از کف رفته و بی‌تابی بر آن‌ها چیره گشته بود و اندوه با آن زنان بینوا هم‌نشین شده بود.» (ابن‌نمای حلی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۳).

آشکارترین اقدام یزید در خصوص واقعه کربلا و شخص امام حسین علیه السلام را که پرده از چهره و نیت واقعی یزید نسبت به سبط پیامبر صلی الله علیه و آله برمی‌دارد را می‌بایست در صحنه مواجهه او با رؤس شهدا بود، در این واقعه یزید، با بی‌شرمی بر لب و دندان حسین علیه السلام تازیانه زد و پس از بلند شدن صدای اعتراض بر او شروع به خواندن اشعار ابن زبیری و قصیده «لعبت هاشم بالملک فلا ...» کرد و آرزو نمود که‌ای کاش شیوخ کشته‌شده در بدر زنده بودند و این

واقعه را می‌دیدند و به جشن و پای کوبی پرداخته و به یزید دست‌مریزاد می‌گفتند (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۷۱۵؛ ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۲۹؛ ابن‌طاووس، ۱۳۴۸، ص ۱۸۱) و این‌گونه رضایت قلبی خود از آنچه رخ داده بود را بر همگان عیان نمود.

پرده دوم: سیاست تکریم و دلجویی و تعامل

در واپسین روزهای حضور اهل‌بیت علیهم‌السلام در شام، ناگهان یزید با چرخش از مواضع قبلی اقداماتی دلجویانه در خصوص اهل‌بیت علیهم‌السلام انجام داده است؛ در این باره چند گزارش وجود دارد از جمله آنکه:

- یزید فرمان داد زنانِ اهل‌بیت علیهم‌السلام - را همراه با آنچه نیاز دارند در خانه‌ای جداگانه جای دادند و علی‌بن‌حسین علیه‌السلام نیز در همان خانه جای داشت... (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۶۲؛ شبلنجی، [بی‌تا]، ص ۲۲۶).

- ابن‌اثیر می‌گوید: «یزید درباره چیزهایی که از آن‌ها گرفته بودند پرسید و دو برابرش را به آن‌ها داد» نیز آنچه طبری و ابن‌کثیر نقل کرده‌اند: «یزید به همه زنان پیغام داد که از شما چه گرفته‌اند؟ و به هر یک از آن‌ها هراندازه‌ای که ادعا کرد، دو برابرش [چند برابر] را داد» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۸۶).

- ابن‌قتیبه نوشته است که یزید دستور داد: «از آنان دست بکشید، آن‌ها را به حمام ببرید و شستشویشان دهید و برایشان سایه‌بان بزنید». پس چنین کردند؛ و به خوراکشان رسید؛ و آن‌ها را پوشاند و مال و جامه فراوان به آنان داد (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۲).

- طبری نوشته است: «آنگاه یزید بن معاویه گفت: ای نعمان بن بشیر! نیازمندی‌هایشان را تأمین کن و مردی امین و صالح از اهل شام را با آن‌ها بفرست و سپاه و یارانی با او همراه کن تا آن‌ها را به مدینه ببرد» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۸۷).

پرده سوم: عزاداری بر حسین علیه‌السلام در کاخ یزید

اهل‌بیت حسین علیه‌السلام کاخ یزید را به عزا خانه و ماتم‌سرای حسین علیه‌السلام تبدیل کردند؛ آنجا که یکی از مورخان تصریح کرده است: «و ماتم به پا کردند» (طبری، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۴۶۴)؛ و این پس از ورود اهل‌بیت علیهم‌السلام به خانه یزید بود. اوضاع چنان بر ضد یزید بن معاویه ملعون



تغییر کرد که اقدام به برپایی عزا برای حسین علیه السلام به مدّت سه روز کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۳۶).

ابن سعد در این زمینه چنین گزارش داده است: «یزید به زنان خاندان ابوسفیان فرمان داد که سه روز برای حسین علیه السلام عزا به پا کنند. پس هر زنی که به ما رسید گریه و شیون می‌کرد؛ و مدّت سه روز برای حسین علیه السلام نوحه سرایی کردند» (ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۸۹).

بلاذری نیز در انساب الأشراف می‌نویسد: «هنگامی که زنان حسین علیه السلام را نزد زنان یزید بن معاویه بردند، شماری از آن‌ها فریاد برآوردند و شیون سر دادند و برای حسین ماتم به پا کردند؛ و گفته می‌شود که یزید اجازه این کار را به آن‌ها داد» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۱۷).

بررسی و تحلیل عوامل تغییر در سیاست یزید بن معاویه نسبت اهل بیت علیهم السلام

بدون تردید هر دنبال کننده زیرک وقایع تاریخی پس از مشاهده تغییر نگرش و سیاست فوق، می‌بایست این سؤال را در مقابل خود قرار دهد که در شرایطی که هیچ نشانه و گفتاری دال بر پشیمانی و ندامت بازمانندگان شهدای کربلا صادر نشده است و حتی امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام به صراحت از مواضع پیشینی اهل بیت علیهم السلام و مسیر حسین بن علی علیه السلام دفاع نموده‌اند پس کدام مؤلفه‌های سیاسی - اجتماعی دستخوش تغییر قرار گرفته‌اند که این‌گونه عالی‌ترین منصب‌دار امویان، یزید بن معاویه را به چرخش از مواضع قبلی نسبت به اهل بیت علیهم السلام واداشته است و به یک‌باره سیاست سختگیری و درشت‌گویی بر ایشان را با سیاست نرم‌خویی و تکریم تغییر داده است؟ تا جایی که برخی گمان بردند یزید از کردار گذشته‌اش توبه نموده و مستحق لعن نیز نیست. یزید که ابتدا دستور داده بود اسرا را در جایی اسکان دهند «که نه آن‌ها را از گرما حفظ می‌کرد و نه از سرما و آنان آن‌قدر آنجا ماندند که پوست صورتشان کنده شد»، خانه‌ای که مطابق برخی اخبار قرار بود بر سر اهل بیت علیهم السلام و امام سجاد علیه السلام خراب شود تا همگی کشته شوند (طبری، ۱۴۱۳ق، ص ۲۰۴) چه شد که تغییر موضع داد و اهل بیت علیهم السلام را با احترام روانه مدینه نمود؟ برای روشن شدن ابعاد این رویداد لازم است تا با دقت افزونی به بازخوانی تاریخ پرداخته و از وقایع روی داده پیرامون کاخ و سرای یزید مطلع گردیم، در ادامه به

فقرات از این مهم اشاره شده است که می‌تواند از واقعیت و علت اصلی تغییر در سیاست یزید پرده برداری نماید:

۱. موضع گیری زنان دربار یزید

بلاذری نوشته است: هنگامی که زنان حسین علیه السلام را نزد زنان یزید بن معاویه آوردند، چندتن از آن‌ها فریاد برآوردند و شیون کردند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۱۷).

طبری مورخ شهیر نیز می‌گوید: زنان حسین علیه السلام را نزد یزید بن معاویه - خداوند آن دو را لعنت و خوار کند - آوردند. پس زنان خانواده یزید و دختران معاویه و خانواده اش فریاد برآوردند و شیون کردند و ماتم گرفتند (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۶۵).

همچنین از فاطمه، بنت الحسین علیه السلام نقل است که گفت: «پس بر آن‌ها وارد شدم، و هیچ زن سفیانی‌ای را ندیدم، مگر آنکه بر صورت و سینه می‌زد و می‌گریست» (باعونی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۷۳).

ابن صباغ مالکی در این باره می‌نویسد: (یزید) گفت: «آنان را به حرم وارد کنید»، چون آن‌ها را وارد حرمش کردند، همه زنان خاندان یزید آمدند و به خاطر مصائبی که بر آن‌ها وارد آمده بود اظهار دلسوزی و اندوه کردند (ابن صباغ مالکی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۸۳۶).

ابن کثیر به نقل از فاطمه دختر علی علیه السلام می‌نویسد: «پس بیرون رفتند تا به سرای یزید وارد شدند. پس هیچ زنی از خاندان معاویه نماند، مگر آنکه به استقبالشان آمد و می‌گریست و بر حسین علیه السلام نوحه‌سرایی می‌کرد» (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۳۱).

بدین ترتیب و در همان گام نخست از ورود خاندان اهل بیت علیهم السلام به کاخ یزید، صحنه تغییر کرد و یزید که گمان می‌نمود به افتخاری بزرگ دست یافته است، با مشاهده حزن و ضجه زنان شامی، جاخورده و پی برد که ماجرا آن‌گونه که او پنداشته ادامه نخواهد یافت و قضاوت‌ها در مورد او تغییر کرده است.

۲. موضع گیری خاص همسر یزید

خوارزمی در مقتل معروفش نوشته است: «هند دختر عبدالله بن عامر بن کریز، زن یزید بیرون آمد و درحالی که سرش برهنه بود پرده را درید. سپس به یزید پرخاش کرد و گفت: آیا سر پسر فاطمه علیه السلام بر در خانه من آویزان است؟ یزید او را پوشاند و گفت: بلی! ای هند، برای اوشیون کن و بر پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و قریش ناب گریه کن! ابن زیاد شتاب کرد و او را کشت، خدا او را بکشد!» (خوارزمی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۸۱).



۳. روایتی دیگر از هند همسر یزید و خواب وی

علامه مجلسی در این رابطه چنین آورده است: در برخی از تألیفات اصحاب ما آمده است: «از هند، زن یزید، نقل است که گفت: در حال رفتن به رختخواب بودم که دیدم دری از آسمان گشوده شد و فرشتگان دسته‌دسته به سوی سر حسین علیه السلام می‌آیند و می‌گویند: درود بر توای یا ابا عبدالله، درود بر توای فرزند رسول خدا، من در همین حال بودم که دیدم ابری از آسمان فرود آمد؛ که مردان بسیاری در آن بودند. در میان آنان مردی بود با چهره‌ای چون ماه تابان. پیش آمد تا آنکه خم شد و دندان‌های جلوی حسین علیه السلام را بوسید و گفت: ای پسر من تو را کشتند! آیا آنان را می‌بینی که تو را نشناختند و از نوشیدن آب منعت کردند. ای پسر من! من جد تو رسول خدایم، این پدرت علی مرتضی علیه السلام است، این برادرت حسن علیه السلام است این عمویت جعفر است، این عقیل است، این دو حمزه و عباس‌اند؛ آنگاه اهل بیتش را یکی پس از دیگری برشمرد. هند گفت: من سراسیمه و ترسان از خواب بیدار شدم و دیدم که از سر حسین علیه السلام نوری می‌تابد. سپس در جست‌وجوی یزید برآمدم و دیدم که در اتاقی تاریک رفته و رو به دیوار کرده و می‌گوید: مرا با حسین چه کار؟ غم و اندوه وجودش را در برگرفته بود. آنگاه درحالی‌که سرش پایین بود به خواب رفت» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۱۹۶).

۴. گریستن یزید

کار به آنجا کشید که یزید، حال از روی ریا و نمایش یا احساساتی شدن در برابر مردم شروع به گریستن نمود. ابن قتیبه می‌نویسد: «یزید آن قدر گریست که نزدیک بود جانش پر بکشد! و اهل شام با صدای بلند گریه کردند!» (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۲).

۵. بیزاری عامه مردم از اقدام یزید

به گوش یزید رسید که مردم با او دشمن شده، او را لعن می‌کنند و دشنام می‌دهند. این بیزاری عموم مسلمانان را شامل می‌شد؛ آنجا که شخص یزید با صراحت می‌گوید: «خداوند پسر مرجانه را لعنت کند ... ابن زیاد بذر کینه مرا در دل خوب و بد و نیکوکار و تبهکار کاشت» (ابن جوزی، همان، ص ۲۳۸).

جلال‌الدین سیوطی نیز گوید: «پس از کشته شدن حسین علیه السلام و یارانش، ابن زیاد سرهاشان را نزد یزید فرستاد. او نخست از قتل آنان خوشحال شد؛ اما پس از آنکه مسلمانان از وی بیزاری جستند و مردم با او دشمنی ورزیدند، پشیمان شد؛ و مردم حق داشتند که با او دشمنی کنند» (سیوطی، [بی‌تا]، ص ۸۰؛ و نیز ر.ک: بیضون، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۵۲۲).

۶. بیزاری خواص شام از اقدام یزید

سبط بن جوزی گوید: «پس از آنکه یزید، آن رفتار را نسبت به سر حسین علیه السلام انجام داد، بزرگان شام چهره‌شان دگرگون شد و از کارش بیزاری جستند» (ر.ک: محمودی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۸۴).

۷. مشورت یزید با بزرگان شام

ابن قتیبه نوشته است: ... (یزید گفت): ای اهل شام درباره اینان چه نظری دارید؟ ... عثمان بن بشیر انصاری گفت: ببین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را در این حالت می‌دید چگونه رفتار می‌کرد، تو نیز آن‌طور رفتار کن، گفت: دست از آن‌ها بدارید و برایشان سایه بان بزنید. سپس به خوراکشان رسید و به آن‌ها لباس پوشاند و جوایز بسیاری برای آن‌ها فرستاد و گفت: اگر میان آن‌ها و پسرمرجانہ نسبتی بود، آن‌ها را نمی‌کشت؛ سپس آنان را به مدینه بازگرداند» (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۳).

از روایات چنین برمی‌آید که این گفت‌وگو و مشورت خواهی، در اواخر دوران اقامت اهل بیت علیهم السلام در شام انجام پذیرفت نه در مجلس عمومی یزید - آن‌طور که از ظاهر برخی کتاب‌ها برمی‌آید؛ زیرا پیش‌ازین شواهد چندی ذکر کردیم که مجالس یزید تکرار شد، هرچند که میزان اهمیت آن‌ها به یک اندازه نبود؛ بنابراین در این هنگام یزید به دنبال راهی برای گریز از حادثه‌ای بود که ارکان حکومتش را به لرزه درآورده بود (ر.ک: شاولی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۲۴۶).

بدین ترتیب یزید که حتی قصد ترور امام سجاد علیه السلام را در سر داشت و همه گونه جسارت و بی‌حرمتی در حق زنان و کودکان و دیگر کاروانیان روا داشته بود، با مشاهده تغییر فضای روانی جامعه علیه خود کوشید تا با انداختن گناه قتل به گردن ابن‌زیاد و سپاهش و ابراز از قتل حسین علیه السلام و ندامت و لعن و نفرین ابن‌زیاد، و سپس با چند اقدام ظاهری در راستای احترام اهل بیت علیهم السلام همچون اسکان در منزلی مناسب، دادن وعده‌های محبت‌آمیز به کاروان اسرا و بخشش هدیه، و درنهایت راهی کردن کاروانیان به سوی مدینه، اشتباه بزرگ خویش را از اذهان پاک نماید.

واکنش هوشمندانه اهل بیت علیهم السلام به تغییر موضع یزید بن معاویه

آیا تغییر رفتار یزید و محبت پسینی او موجب تغییری در اظهارنظر و دیدگاه‌های اهل بیت علیهم السلام راجع به دستگاه امویان شده است؟ نقل‌قولی تاریخی از علامه مجلسی

می‌تواند برای پاسخ به این سؤال مهم راهگشا باشد، وی می‌نویسد: «چون روز هشتم فرارسید، یزید زنان را فراخواند و به آنان پیشنهاد ماندن داد؛ اما آنها نپذیرفتند و درصدد بازگشت به مدینه برآمدند. پس برایشان کجاوه آماده ساخت و آنها را تزئین کرد. و فرمان داد زیراندازهای ابریشم آوردند و به آنان مال بخشید و گفت: ای ام‌کلثوم، این اموال به جای آن مصائبی که به شما رسیده است! ام‌کلثوم گفت: چه بی‌شرم و بی‌چشم و رویی؟! برادر و اهل‌بیتم را می‌کشی و عوضشان را به من می‌دهی!!» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۱۹۷).

همچنین مطابق نقلی دیگر، امام زین‌العابدین تنها اموال اهل‌بیت علیهم‌السلام را که به غارت رفته بود، از یزید طلب کرده و فرمودند: مال تو را نمی‌خواهیم و آنچه را از ما گرفته‌اند نیز به این دلیل طلب کردم که دوک فاطمه علیها‌السلام، دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، روپوش، گردنبند و پیراهنش در میان آنها است. یزید فرمان داد که آنها را بازگردانند و دویست دینار نیز بر آن افزود. زین‌العابدین علیه‌السلام آنها را میان تهیدستان و بینوایان تقسیم کرد.» (ابن‌طاووس، ۱۳۴۸ق، ص ۱۹۵).

این پاسخ صریح از سوی جانشین امام حسین علیه‌السلام و نیز سخن بی‌باکانه یکی از بانوان اهل‌بیت علیهم‌السلام، بدون هیچ‌گونه شرح و بسطی خود گویای دیدگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام راجع به یزید و درک ایشان از پرده دوم سیاست‌های اقتضایی یزید است.

شواهد دال بر عدم توبه حقیقی از سوی یزید

برخی از اندیشمندان مدعی توبه یا ابراز ندامت یزید از وقایع کربلا شده‌اند، ازجمله در مورد ابوحامد غزالی [م. ۵۰۵ق] نقل شده که گفته است: «إن لعن یزید غیر جایز و أنکر قتله للإمام الحسین علیه‌السلام قال: و علی تقدیر قتله فلو قتل مسلم مسلماً لا یكون القاتل کافراً مع احتمال التوبة من ذلك...» (بحرانی، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۲۰۰).

لعن یزید جایز نیست، او دخالتش در قتل حسین علیه‌السلام را رد کرده است و بعلاوه اگر مسلمانی کافری را به قتل برساند، بازهم حق لعن او را نداریم چون ممکن است توبه کرده باشد؛

با توجه به این بیان، مناسب است که در اینجا به‌صورت مختصر و مفید نشانه‌های تاریخی و منطقی دال بر عدم تحقق توبه یزید بیان شوند:

۱. عدم ابراز پشیمانی زبانی از سیاست خود در قبال امام حسین علیه السلام

درواقع در هیچ منبع معتبر یا غیر معتبری ذکر نشده است که یزید از تصمیم خود مبنی بر لزوم بیعت اجباری از امام حسین علیه السلام ابراز ندامت کرده باشد.

۲. خوشحالی یزید از قتل امام حسین علیه السلام

مطابق نقلی از امام صادق علیه السلام، زمانی که کاروان اسرا را وارد مجلس یزید کردند، یزید ایشان را خطاب قرار داده و درحالی که دستان امام سجاد علیه السلام در غل و زنجیر بود خداوند را بر قتل امام حسین علیه السلام شکرگزاری کرده و در سخنی دیگر مصیبت کربلا را به گردن خود اهل بیت علیهم السلام انداخت (قمی، ۱۴۰۴ ق. ج ۲؛ ص ۳۵۲).

۳. تصمیم جدی بر قتل امام سجاد علیه السلام

یزید نه تنها به قتل حسین بن علی علیه السلام اکتفا نکرد بلکه به گواه منابع تاریخی یزید تصمیم بر قتل امام سجاد علیه السلام نیز داشت و تلاش‌هایی را برای تحقق این مهم صورت داد اما به خواست خداوند و با منقلب شدن فضای سیاسی در شام، یزید از تصمیم خویش منصرف گردید (همان).

۴. عدم مجازات عاملان شهادت امام حسین علیه السلام

یکی از مهم‌ترین شواهد مبنی بر مصلحتی بودن تکریم اهل بیت علیهم السلام از سوی یزید، مسئله انکارنشده عدم مجازات عاملان شهادت امام حسین علیه السلام است، هرچند که یزید در آخرین ساعات حضور اهل بیت علیهم السلام در شام عبیدالله بن زیاد فرمانده سپاهش در کربلا را لعن کرده و گناه وقایع کربلا را به گردن وی انداخت؛ اما وی هرگز حاضر نشد او و دیگر عوامل مستقیم در فاجعه کربلا همچون شمر بن ذی الجوشن یا عمر بن سعد را مؤاخذه کرده یا از مناصب سیاسی و نظامی کنار بگذارد و این سیاست، خود شاهدهی قوی بر حمایت یزید از اقدام عبیدالله بن زیاد است و با وجود چنین اقداماتی چگونه می‌توان مدعی توبه یزید شد.

۵. تصریح به لعن یزید از سوی معصومین علیهم السلام

ممکن است برخی در مورد شواهد قبل دچار تردید یا شبهه باشند اما شاهد مهم دیگر بر عدم توفیق یزید بر توبه، تصریح به لعن یزید از سوی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و دیگر معصومین علیهم السلام است، چنانکه روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کردند که ابوسفیان سوار الاغی است، معاویه از جلو الاغ را می‌کشد و یزید پسر- دیگرش از عقبان را میراند، حضرت فرمودند: خدا لعنت کند سوار و جلودار و راننده را. این گزارش در کتب متعدد شیعه و

اهل سنت نقل شده است، (ابن جوزی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۸۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۱۷۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۳، ص ۲۰۸) و اشاره مستقیمی به عاقبت به شری هر سه نفر آن‌ها دارد؛ به جز این مطابق گزارش دیگری پیامبر ﷺ ساعتی پیش از وفات و درحالی که حسین ﷺ را به آغوش داشتند یزید را لعن کردند (ابن نماز حلی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۲) همچنین امام باقر ﷺ و در بیان کیفیت زیارت امام حسین ﷺ در روز عاشورا صادر گردیده و در منابع متعدد تاریخی - حدیثی و از سوی بزرگانی همچون شیخ طوسی، ابراهیم کفعمی، علامه مجلسی در قرون متمادی مورد تصریح قرار گرفته است (ابن قولویه، ۱۳۵۶ق، ص ۱۷۹؛ طوسی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۷۷۶؛ کفعمی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۸، ص ۲۹۳).

۶. تداوم سیاست قتل و غارت از سوی یزید

دلیل مهم دیگری دال بر عبرت نگرفتن یزید از وقایع کربلا و کشتار بی‌گناهان، سیاست وی در قبال مردم مکه و به‌ویژه مدینه بود که با نظارت وی و به‌صورت بی‌رحمانه‌ای به این شهرها حمله گردید، در این راستا ابتدا به شهر مدینه حمله کرده و جنایت عظیم حره را در این شهر به راه انداختند که طی آن لشکر امویان در قتل و غارت و تجاوزگری به نوامیس این شهر هیچ کوتاهی نکردند، و سپس با هدف نابودی آل زبیر شهر مکه و خانه کعبه را با منجنیق تخریب نمودند (ر.ک: محرمی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۴) بدین ترتیب و علی‌رغم مدت کوتاه حکومت یزید، فجیع‌ترین کشتارها و رفتارهای نه‌تنها غیر اسلامی و غیرانسانی، در همین زمان ثبت و ضبط گردید و با وجود چنین اقدامات آشکاری و نیز تصریح به لعن وی از سوی معصومین ﷺ سخن گفتن از توبه یزید، ادعایی گزاف و بی‌دلیل است.

نتیجه‌گیری

مطالعه کامل و منصفانه اخبار واقعه کربلا و رویدادهای پس‌از آن به‌خوبی نشان می‌دهد تغییر سیاست یزید در قبال اهل‌بیت ﷺ در واپسین روزهای حضور ایشان در شام، تنها امری ظاهری بوده و دلیلش آن نیز چنین بود که پس از افشاگری‌های حضرت زینب ﷺ و امام سجاد ﷺ و دیگر اسرای شام، صحنه تغییر کرد، بسیاری از مردم و حتی نزدیکان یزید و خواص شام، جنایات یزید در حق خاندان پیامبر ﷺ را برناتافته و شروع به مذمت و توبیخ یزید کردند، از این‌رو وی ناچار شد از وقایع کربلا اظهار ندامت جسته، گناه آن را بر گردن ابن‌زیاد انداخته و برای آرام کردن فضا و مبرا نشان دادن خویش از خون حسین ﷺ،

اقداماتی دلجویانه را ترتیب داده و اهل بیت علیهم السلام با احترام راهی مدینه نماید؛ از این رو ادعای مودت و تکریم حقیقی یزید بر اهل بیت علیهم السلام ناشی از جهل یا کتمان واقعه کربلا و تطهیر اقدامات پلید امویان است. خوشبختانه مورخان به خوبی جنایات یزید و امویان علیه اسرای کربلا را ثبت نموده‌اند که مطابق آن یزید پس از قتل امام حسین علیه السلام در شام هم به دنبال قتل و ترور امام سجاد علیه السلام بود که به خواست خداوند موفق بر این طرح نشد و اجازه تکریم و تعزیت موقت اهل بیت علیهم السلام از سوی یزید تنها به دلیل بحرانی شدن فضای سیاسی - اجتماعی علیه شخص یزید و به لرزه درآمدن ارکان حکومت طاغوتی امویان بوده است.

بنابراین نکته اصلی در این چرخش راهبردی، ثابت ماندن ارکان ماهوی دیدگاه یزید نسبت به اهل بیت علیهم السلام و واقعه کربلا و تنها بروز تغییر تاکتیک در صحنه میدانی است، نمی‌توان انکار کرد که یزید به‌عنوان عامل دستور به اخذ بیعت اجباری یا قتل امام حسین علیه السلام از زیردستانش، نه تنها از سیاست پیشین خویش ابراز پشیمانی نکرد بلکه حتی حاضر نشد برای حفظ ظاهر، عاملین میدانی شهادت حسین علیه السلام را مجازات یا برکنار نماید تا بدین ترتیب نشانه‌ای از احتمال توبه و ندامت وی در تاریخ کوتاه حکومتش به‌جای نماند و لذا این نظریه تثبیت می‌گردد که راهبرد ثانویه تکریمی وی در قبال اسیران اهل بیت علیهم السلام نه به‌عنوان عملی خیرخواهانه و تدبیری اعتقادی بلکه به‌مثابه تاکتیکی ناپایدار و موقت و عملیاتی روانی برای تسلط و کنترل افکار جامعه مشوش شام در آن برهه زمانی قابل ارزیابی است.

فهرست منابع

۱. ابن أثير جزري، عزالدين ابوالحسن علي بن محمد، **الكامل في التاريخ**، بيروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق.
۲. ابن اعثم الكوفي، أبو محمد أحمد، **كتاب الفتوح**، تحقيق: علي شيري، بيروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
۳. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، رأس الحسين، قاهره: مطبعة السنة المحمدية، تحقيق: السيد الجميلي، [بي تا].
۴. ابن جوزي، سبط، **تذكرة الخواص**، قم: شريف الرضي، ۱۴۱۸ق.
۵. ابن سعد كاتب واقدي، محمد بن سعد، **الطبقات الكبرى**، چاپ دوم، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ق.
۶. ابن صباغ مالكي، علي بن محمد، **الفصول المهمة في معرفة الأئمة**، قم: دار الحديث، ۱۴۲۲ق.
۷. ابن طاووس، علي بن موسى، **التهوف على قتلى الطفوف**، ترجمه احمد فهري زنجاني، تهران: جهان، ۱۳۴۸.
۸. ابن عساکر، علي بن حسن، **تاريخ مدينة دمشق**، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۵ق.
۹. ابن قتيبه دينوري، أبو محمد عبدالله بن مسلم، **الإمامة و السياسة**، تحقيق: علي شيري، بيروت: دارالأضواء، ۱۴۱۰ق.
۱۰. ابن قولويه، جعفر بن محمد، **كامل الزيارات**، نجف اشرف: دار المرتضوية، ۱۳۵۶.
۱۱. ابن كثير دمشقي، أبو الفداء اسماعيل بن عمر، **البداية و النهاية**، بيروت: دار الفكر، ۱۴۰۷ق.
۱۲. ابن نما حلي، جعفر بن محمد، **مثير الأحزان**، چاپ سوم، قم: مدرسه امام مهدي، ۱۴۰۶ق.
۱۳. باعوني، شمس الدين، **جواهر المطالب في مناقب الإمام علي بن ابي طالب**، قم:



- مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۵ق.
۱۴. بحرانی، یوسف بن احمد، الكشكول، بيروت: دار و مكتبة الهلال، ۱۹۹۸م.
۱۵. بلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر، كتاب جمل من انساب الأشراف، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۷ق.
۱۶. بلعمى، ابوعلی، تاريخ نامه طبرى، تحقيق: محمد روشن، تهران: ج ۱ و ۲ سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ج ۴ و ۵ البرز، چاپ سوم، ۱۳۷۳.
۱۷. تسترى، محمد تقى، قاموس الرجال، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم، چاپ دوم، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ۱۴۱۰ق.
۱۸. جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دين، فرهنگ و سياست، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ق.
۱۹. حسن، إبراهيم حسن، تاريخ الإسلام، دار إحياء التراث العربى، بيروت: [بى تا].
۲۰. خوارزمى، مقتل الحسين عليه السلام، موفق بن احمد، چاپ دوم، قم: انوار الهدى، ۱۴۲۳ق.
۲۱. شاولى، على، با كاروان حسینی از مدينه تا مدينه، چاپ دوم، قم: زمزم هدايت، ۱۳۸۶.
۲۲. شبلنجى، مؤمن بن حسن، نور الأبصار فى مناقب آل بيت النبى المختار عليهم السلام، قم: رضى، [بى تا].
۲۳. شريف قرشى، باقر، حياة الإمام الحسين عليه السلام، چاپ چهارم، قم: مدرسه علمیه ايروانى، ۱۴۱۳ق.
۲۴. طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك [تاريخ الطبرى]، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، چاپ دوم، بيروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۲۵. طبرى، محمد بن جرير بن رستم، دلائل الإمامة، قم: بعثت، ۱۴۱۳ق.
۲۶. طوسى، محمد بن حسن، مصباح المنتهجد و سلاح المتعبد، بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، ۱۴۱۱ق.
۲۷. غزالى، أبو حامد محمد، إحياء علوم الدين، تحقيق: عبد الرحيم بن حسين حافظ عراقى، بيروت: دار الكتاب العربى، [بى تا].

۲۸. قاضی نعمان (ابن حیون)، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، قم: جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹ق.
۲۹. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، چاپ سوم، قم: دار الكتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۰. کرکی حائری، سید محمد، تسلیة المجالس و زینة المجالس، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۸ق.
۳۱. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، البلد الأمين و الدرع الحصین، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق.
۳۲. لیب بیضون، موسوعة كربلاء، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۴۲۷ق.
۳۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۴. محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، چاپ دوم، قم: نشر معروف، ۱۳۷۶.
۳۵. محرمی، غلامحسین، تاریخ تشیع از آغاز تا پایان عمر غیبت صغری، چاپ هفتم، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۷.
۳۶. محمودی، محمدباقر، عبرات المصطفین، قم: مجمع احياء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۷ق.
۳۷. مسعودی، أبو الحسن علی بن حسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق: اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹.
۳۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، [بی تا].



پاسخ به پرسش‌ها و شبهات منتخب*

اشاره

فصلنامه پاسخ با توجه به رسالت مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه) یک بخش از نشریه را به درج تعدادی از پرسش‌ها و شبهات مطرح در موضوعات مختلف که در گروه‌های علمی این مرکز بررسی و پاسخ‌داده شده اختصاص می‌دهد. در این بخش به اختصار حاصل برخی از این پژوهش‌ها برای استفاده پژوهشگران محترم و مخاطبان عزیز نشریه پاسخ ارائه می‌گردد.

شبهه اول: محمد و علی عامل حادثه عاشورا، نه سقیفه

متأسفانه، عالم شیعه، ریشه همه انحرافات تاریخ اسلام را انتخاب حضرت ابوبکر در سقیفه می‌داند و حتی علت به وجود آمدن واقعه عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام را نیز در سقیفه جستجو می‌کند در حالی که پسر کارگزار علی (زیاد) حسین را کشت و خود پیامبر به ابوبکر سمت امیر الحاج داد و او را در آخرین روزهای عمر به جای خود به امامت گماشت و ابوسفیان را عامل جمع زکات نمود پس مقصر واقعی محمد و علی بودند نه سقیفه.

پاسخ

برای پاسخ این شبهه، باید به چند نکته توجه داشت:

۱. چه بسا حضرت خواست به این صورت، زیاد و خانواده او را نجات دهد؛ اما او نه تنها

*. مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)، گروه تاریخ.

از این هدایت بی بهره شد، بلکه در مسیر ضلالت قرار گرفت و اگر امام علی علیه السلام، چنین نمی کرد آن حضرت را متهم می کردند که به زیاد بن ابیه، به عنوان یک مسلمان بها نداده است و از این جهت، امام و عملکردش را مورد تخریب قرار می دادند.

۲. زیاد و فرزندش افراد قوی در امر حکومت بودند؛ به همین جهت، معاویه و یزید درصدد جلب آنان به سوی خود بودند؛ چنانکه نوشته اند، زیاد فردی ادیب و باهوش بود و مغیره بن شعبه، هنگامی که امارت بصره را از عمر بن خطاب دریافت کرد، او را به عنوان دبیر همراه خویش برد (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۱۹).

در زمان خلافت عمر، وی، زیاد را برای اصلاح امور به یمن فرستاد؛ او به طرف یمن رفت و اوضاع و احوال آنجا را سامان داد؛ بعد از اینکه مراجعت کرد، خطبه ای خواند و جریان کار را شرح داد؛ خطبه اش بسیار بلیغ بود، به طوری که همگان را تحت تأثیر قرار داد (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۹۲۶-۹۲۷).

زیاد، پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، از پذیرش بیعت معاویه سرباز زد و در قلعه استخر پناه گرفت؛ اما معاویه برای او نامه نوشت و او را به سوی خویش خواند؛ ظاهراً مغیره بن شعبه که پیش از این، زیاد را می شناخته، برای او وساطت کرد؛ در نتیجه، زیاد وارد دمشق شده و معاویه او را به مجلس خویش خواند و او را فرزند پدرش ابوسفیان و برادر خود دانست (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۲۲-۴۲۳).

در واقع، زیاد بن ابیه خود از مسیر هدایت منصرف شد و در دام معاویه قرار گرفت، چنانکه یاران زیادی مانند سلمان فارسی، مقداد، عمار یاسر، به هیچ قیمتی حاضر نشدند، دست از امام علیه السلام بردارند و در زمره مخالفین آن حضرت درآیند؛ پس این انتخاب خود زیاد بن ابیه و فرزندش عبیدالله بود که در این مسیر وارد شوند؛ البته چنانکه دیدیم، زیاد فردی زرنگ و باهوش محسوب می شد که پیش از خلافت امام علی علیه السلام، نیز در جامعه مطرح بود، نه اینکه امام علیه السلام، او را مطرح کرده باشد.

۳. عبدالله بن عمر، فرزند خلیفه دوم که برای خود، وجهه ای کسب کرده و خود را فردی زاهد و گوشه گیر قلمداد نموده بود و عنوان «فرزند خلیفه دوم» را نیز یدک می کشید، به شدت از عمل یزید و بنی امیه ابراز تنفر و انزجار نمود، به طوری که نامه تندی به

یزید بن معاویه نوشت: «... اما بعد، حادثه‌ای بزرگ و مصیبتی عظیم و واقعه‌ای خطرناک، برای اسلام و مسلمانان پیش آمد و هیچ حادثه و روزی، بزرگ‌تر از حادثه حسین علیه السلام و روز حسین نیست...؛ گویند: هنگامی که یزید، نامه فرزند عمر را خواند، با خنده‌ای تعجب‌آمیز، نامه او را چنین پاسخ داد: ... اما بعد، ای احمق! ما بر سر سفره‌ای گسترده و بستری آماده و مسندی مهیا قدم نهاده و در راه آن جنگیده‌ایم؛ اگر این، حق ما بود که معلوم است، از حق خود دفاع کرده‌ایم و کار خلافی از ما سر نزده؛ اگر گویی حق ما نبود، پدر تو این سنت (غصب حق) را برای ما گذاشت و حق را از اهلش گرفت...» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۳۲۸).

پس این تفکر نیز وجود داشته، اولین ظلم، توسط خلفای اولیه رخ داده و چه خوب گفته‌اند: «ما قتل الحسین الا فی یوم السقیفة؛ حسین علیه السلام در سقیفه کشته شد» (همان).

شبهه دوم: شیعیان کوفه عامل جریان عاشورا، نه خلیفه اول

آیا بی‌انصافی نیست که ما بخواهیم مردم مدینه را با مردم کوفه، یکی بدانیم و نتیجه‌گیری کنیم که خلافت ابوبکر (با مرکزیت مدینه) باعث شهادت امام حسین علیه السلام شد؟ حتی شیعیان اولیه، یزید را هم باعث شهادت حسین نمی‌دانسته‌اند، چه رسد به ابوبکر.

پاسخ

برای پاسخ به این شبهه، باید به چند نکته توجه داشت:

نکته اول؛ این سخن که حاکمیت خلفای سه‌گانه، باعث شهادت امام حسین علیه السلام شد، کاملاً درست است؛ زیرا انحراف در امت اسلامی، پس از جریان سقیفه، پدید آمد؛ درحالی‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در غدیر خم امیرمؤمنان علیه السلام را جانشین خود قرار داده و به آن حضرت، ولایت داده بود.

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد، خلفای ثلاثه، با استفاده از عمال و فرمانداران ناشایست، زمینه را برای انحراف جامعه پدید آوردند؛ آنان از فاحش‌ترین اشتباهات معاویه چشم‌پوشی می‌کردند؛ حتی با قدرت دادن به او، زمینه ایجاد بساط پادشاهی و سلطنت وی را ایجاد نمودند.

عزل معاویه و قرار دادن فرد شایسته‌ای به جای وی، برای عمر و سایر خلفا، در آن زمان

بسیار آسان بود؛ خلیفه دوم، چنان با وی مماشات می‌کرد که سبب حیرت و اعجاب همه محققان بی‌طرف اُمّت است؛ کارهای ضد دینی پیدا و پنهان معاویه، هیچ‌گاه از دیدگاه عمر پنهان نبود؛ او خود به هنگام دیدن معاویه می‌گفت: «وی کسرای (پادشاه) عرب است»؛ [ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۵۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ ابن‌أثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۳۸۶] ولی در عمل، وی را برای استقرار نظام پادشاهی، آزاد و مطلق‌العنان گذاشته و قلمرو وسیعی شامل کشورهای سوریه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی را به وی ارزانی داشت و او را بر مال و جان و ناموس مسلمانان مسلط کرد.

راستی! چرا خلیفه تا آنجا دست معاویه را در تثبیت موقعیت دودمان بنی‌امیه، در شام باز گذاشت؛ به‌طوری‌که قدرت وی را به رخ اهل شوری می‌کشد؟! آیا منظور خلیفه، از تقویت بنی‌امیه در شام این بود که قدرت بنی‌هاشم را مهار کند؟ و در صورت بروز هرگونه تحرک و قیامی از سوی بنی‌هاشم، آنان را با قدرت دشمنان دیرینه اسلام، یعنی بنی‌امیه سرکوب نماید؟! آری! ممکن است راز اصلی این‌همه مدارا و مماشات، در همین نکته نهفته باشد!

درواقع، خلفا، با به حکومت رساندن بنی‌امیه در شام، ضریب امنیت خویش را بالا برده و خود را در مقابل قیام‌های احتمالی فرزندان پیامبر ﷺ، بیمه کرده بودند؛ آنان، از دودمان بنی‌امیه، به‌عنوان سپر حفاظتی خویش، در مقابل طوفان خشم بنی‌هاشم استفاده کردند؛ به همین جهت، به آنان، مجال می‌دادند تا با خاطری آسوده پایه‌های حکومت استبدادی خویش را در آن منطقه پهناور و ثروتمند، محکم و استوار سازند.

اینجاست که عمق این کلام که «قُتِلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ؛ امام حسین ﷺ، در همان روز سقیفه به شهادت رسید»، بیشتر آشکار می‌شود.

مرحوم محقق اصفهانی رحمته الله در دو بیت بسیار جامع و پرمعنی به همین نکته اشاره کرده است:

وَمَا رَمَاهُ إِذْ رَمَاهُ حَرَمَلَةٌ وَ إِمَّامَ رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ
 سَهُمْ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيْفَةِ وَ قَوْسُهُ عَلَى يَدَي خَلِيْفَةِ

ترجمه:

«آن هنگام که حرمله تیر می‌انداخت (و حلقوم علی‌اصغر را نشانه می‌گرفت)، این حرمله

نبود که تیر می‌انداخت، بلکه این تیر را کسی رها کرده است که چنین بستری را برای حرمه آماده ساخته بود! این تیری است که از سوی سقیفه رها شده و کمانش در دستان خلیفه بود!» (ر.ک: سعید داودی و رستم نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳).

پس حتماً خلفای سه‌گانه، مقصر هستند و آنان زمینه انحراف در جامعه را پدید آوردند و راه سلطه معاویه و بنی‌امیه را بر جامعه اسلامی هموار کردند.

نکته دوم؛ اینکه گفته می‌شود، مردم کوفه از پیروان حضرت علی علیه السلام، بودند نه ابوبکر و عمر نیز به هیچ‌وجه قابل‌پذیرش نیست؛ زیرا امیرمؤمنان علیه السلام، تنها پنج سال حکومت کرد و اتفاقاً بیشترین مشکل را با مردم کوفه داشت که حاضر به تبعیت کامل از حضرت نبودند.

تعبیرات خود امام علیه السلام نسبت به روایات این مردم، بسیار گویاست؛ در یک جمله، آن‌ها را تشبیه به زن حامله‌ای می‌کند که پس از تحمل درد و رنج دوران حمل، در نهایت بچه خود را سقط می‌کند؛ (نهج‌البلاغه، خطبه ۷۰) بار دیگر آن‌ها را به شتران بی‌سرپرستی تشبیه می‌کند که هرگاه از یک سو گرد هم آیند، از سوی دیگر پراکنده می‌شوند؛ (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۸۳: «یا اشباه الابل غاب عنها رعاتها کما اجتمعت من جانب تفرقت من جانب آخری») این روحیه، طبیعتاً نمی‌توانست یک والی و زمامدار آرام و اصلاح‌طلب، آن‌هم پایبند به راه‌های منطقی و انسانی را تحمل کند؛ از این‌روست که علی علیه السلام در اواخر کار، هرچه به این مردم اصرار می‌کند تا علیه شام متحد شوند، آن‌ها حتی برای دفاع از خود عراق نیز، تلاشی نمی‌کنند؛ آن وقت است که زبان ملامت حضرت، به روی آن‌ها گشوده می‌شود؛ (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۶۷) این مردم، در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام، با آن سوابق درخشان، چنین برخوردی دارند تا جایی که آن جناب، آرزوی مرگ می‌کند.

نکته مهمی که نشان می‌دهد، سیره ابوبکر و عمر، در میان مردم کوفه طرفدار زیادی داشته، این سخن امام علی علیه السلام است:

«مگر ندیدید که وقتی آنان را از نماز تراویح (نماز مستحبی که اهل سنت به جماعت می‌خوانند) باز داشتیم؛ از کسانی که در لشکر، هم‌رزم من بودند؛ فریاد زدند: ای مسلمانان! سنت عمر از بین رفت! پس می‌رفت که لشکر از هم‌پاشیده شده و به امامت ائمه ضلالت و گمراهی درآید» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۵۸).

از طرفی، مردم این شهر با داشتن روحیات خاص در مقاطع مختلف، مواضع متفاوتی داشته‌اند: در مقاطعی از تاریخ، موضع آن‌ها در جهت دفاع از اهل بیت علیهم‌السلام بوده و با شجاعت بی‌نظیری، جناح علوی را تقویت کرده‌اند، کما اینکه در جریان جمل، با همکاری همین مردم بود که امام علیه‌السلام، موفق شد، ناکثین را شکست دهد؛ اما درست در اواخر خلافت امام علی علیه‌السلام، در یاری آن حضرت، سستی کرده و سبب زمین‌گیر شدن حق و پیروزی باطل را فراهم آوردند؛ بعدها با اینکه در میان آن‌ها شیعیان بسیاری بودند؛ اما توده مردم از یاری حسن بن علی علیه‌السلام کوتاهی کرده و او را تنها گذاشتند؛ همین اتفاق در محرم سال ۶۱ نیز تکرار گردید؛ باین حال، گروه زیادی از آن‌ها به نام تواین از کردار زشت خویش توبه کرده و بیشترین آن‌ها در جریان قیام تواین به شهادت رسیدند؛ همکاری جمعی از آن‌ها با مختار بن ابی‌عبید برای انتقام از قاتلین امام حسین علیه‌السلام، نشانه دیگری از موضع شیعی آنهاست؛ در مقابل، کوتاهی آنان در همراهی زید بن علی در سال ۱۲۲ق، نشان بر بی‌وفایی آنان نسبت به علویان دانسته شده است.

شبهه سوم: دخالت نداشتن یزید در کشتن امام حسین علیه‌السلام

با بررسی حقایق تاریخی، متوجه می‌شویم که یزید، دستی در کشتن حسین نداشته است؛ در واقع، او عبیدالله بن زیاد را فرستاد تا نگذارد حسین به کوفه برسد و او به کشتن حسین دستور نداد.

پاسخ

برای پاسخ دقیق به شبهه فوق، لازم است، به صورت گام به گام، ابعاد این قضیه را موشکافی نموده و نکات ذیل را مورد نظر قرار دهیم:

شواهد تاریخی دال بر قاتل بودن شخصی یزید

ممکن است برخی افراد، به واسطه ایراد شبهات و یا بی‌اطلاعی نسبت به شواهد و حقایق تاریخی، در قاتل بودن یزید شک و تردید داشته‌اند باشند؛ اما مراجعه منصفانه به شواهد تاریخی، پرده از این موضوع برمی‌دارد که عامل اصلی واقعه کربلا شخص یزید بوده است؛ او با هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌تواند این گناه را از خود دور سازد؛ برخی دلایل تاریخی که به خوبی، بر قاتل بودن خلیفه اموی، دلالت دارند: (ر.ک: شای، علی و همکاران، ۱۳۹۲، ج ۶، ص ۶۶).

الف) فرمان یزید به ولیدبن عتبه برای کشتن امام حسین

یزید، بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، به ولیدبن عتبه بن ابی سفیان، فرماندار مدینه، چنین نوشت:

«هنگامی که نامه‌ام به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله زبیر را احضار کن و از آنها بیعت بگیر؛ اگر خودداری کردند، آنها را گردن بزن و سرهاشان را نزد من بفرست؛ سپس از مردم، بیعت بگیر و هرکس خودداری کرد، همین حکم را درباره او نیز اجرا کن؛ والسلام» (یعقوبی، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۴۱).

البته این حکم در مدینه، اجرا نشد و امام حسین، مجبور شد، شهر آبا و اجدادی خود را ترک و به رهسپار مکه شود.

ب) دستور ترور امام حسین، در موسم حج

پس از عزیمت امام حسین، به مکه نیز، یزید فرمان داد تا در مراسم حج سال شصت هجری، امام را ترور کنند؛ علامه مجلسی می‌نویسد: «در برخی کتاب‌های معتبر دیده‌ام که یزید، عمرو بن سعیدبن عاص را با لشکری بزرگ گسیل داشت و امارت مراسم را به او سپرد و او را بر همه حاجیان فرمانده ساخت؛ و به او سفارش کرد که پنهانی حسین را دستگیر کند و اگر نتوانست، به‌طور ناگهانی او را بکشد؛ سپس در همین سال، سی تن از شیاطین بنی‌امیه را با حاجیان فرستاد و به آنان فرمان داد که هر طور شده حسین را بکشند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹).

این حکم نیز به دلیل خروج امام، از مکه و حرکت به طرف عراق، به مرحله اجرا نرسید.

ج) صدور فرمان قتل از طرف یزید، به عبیدالله بن زیاد

در نور الابصار آمده است: «عبیدالله زیاد در نامه‌ای خطاب به حسین گفت: اما بعد، یزیدبن معاویه به من نوشته است، خواب نباید به چشمانت بیاید و شکمت از غذا نباید پر شود، یا حسین را به فرمان من بازمی‌گردانی و یا آنکه او را به قتل می‌رسانی؛ والسلام» (شبلنجی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۹).

د) انداختن مسئولیت به گردن یزید، توسط زینب کبری

حضرت زینب در مجلس یزید فرمود: آیا می‌گویی: «ای کاش! پدرانم در بدر حاضر بودند و ...» و با چوب‌دستی خود بر لب و دندان اباعبدالله می‌زنی؟ چرا چنین نباشد و

حال آنکه تو، پوست زخم چرکین را پیش از بهبودی کندی و با ریختن خون فرزندان رسول خدا ﷺ و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، بنیاد را ویران کردی؛ تو به زودی، در جایگاهت نزد خداوند، حاضر می‌شوی و آرزو خواهی کرد که ای کاش! کور و لال بودی و نمی‌گفتی: «شادی می‌کردند و دیگران را در شادی‌شان شرکت می‌دادند و...»؛ اگر ما را غنیمت انگاشته‌ای، بدان که در آن روزی که به جزای عمل خود بررسی، ما را ازدست‌رفته خواهی یافت؛ تو از پسر مرجانه کمک خواهی و او از تو کمک بخواهد؛ و تو و یارانت نزد میزان بر ضد یکدیگر اجتماع کنید؛ و تو بینی برترین توشه‌ای که معاویه همراهت کرده، قتل فرزندان محمد ﷺ است (ابن طیفور، ۱۳۷۸، ص ۲۱).

تو، هر آنچه خواستی کردی؛ ولی نشکافتی مگر پوست خود را و پاره نکردی مگر گوشت خود را؛ و به زودی با باری گران از ریختن خون فرزندان رسول خدا ﷺ و هتک حرمت خاندان و پاره‌های بدن آن حضرت، وارد می‌گردی؛ در آن روزی که خداوند آنان را جمع و پراکندگی‌شان را به اجتماع مبدل می‌سازد و حقشان را از دشمنانشان می‌گیرد؛ پس نباید که شادی قتل آنان تو را بی‌قرار سازد ... شگفتا از کشته شدن پرهیزکاران و فرزندان پیامبران و نسل اوصیا به دست آزادشدگان پلید و زادگان زناکاران فاسق که دستانشان به خون ما آلوده شد ... (طبرسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۲۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵، ص ۱۵۹).

(ه) انداختن مسئولیت به گردن یزید، توسط ابن عباس

ابن عباس، شخصیت برجسته و از صحابی مهم رسول خدا ﷺ، گناه قتل را متوجه شخص یزید دانسته است؛ یعقوبی می‌نویسد: او در ضمن نامه‌ای به یزید نوشت: ... تو را هرگز شادمانی و خوشحالی مباد!؛ چراکه تو حسین بن علی علیه السلام را کشته‌ای؛ ای خاک بر سرت، خاک بر دهانت، اگر نفست چنین نویدی به تو می‌دهد، راستی از کم‌خردی و بی‌فکری تو است؛ تو درخور سرزنش و سزاوار هلاکتی؛ مادرت هم‌پرد! گمان مبر که من کشته شدن حسین علیه السلام و جوانان بنی عبدالمطلب، آن چراغ‌های فروزان و ستارگان راهنما را از یاد برده‌ام؛ لشکرهای تو آنان را خاک‌آلوده و با تن برهنه و بی‌کفن در میان بیابان بر روی زمین انداختند؛ تا آنکه خداوند، مردمانی را که در خونشان شرکت نداشتند، وسیله ساختن تا بدن‌هایشان را کفن کردند (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴۸).

شبهه چهارم: مخالفت سیره امام حسین علیه السلام با سیره سایر ائمه علیهم السلام

زندگی حسین بن علی، علی الخصوص دوران انتهایی، هیچ تناسبی با سیره دیگر امامان ندارد.

پاسخ

امامان معصوم علیهم السلام، به جهت اینکه الگویی کامل برای هدایت انسان‌ها هستند، باید در هر شرایط و موقعیت، بهترین رفتار و روش را در معرض دید انسان‌ها قرار دهند تا آن‌ها عملاً بیاموزند که در شرایط متفاوت باید چه رفتار مناسبی را اتخاذ کنند؛ زمان جنگ، صلح و زمان صلح، جنگ ننمایند؛ به عبارت دیگر، با اینکه همه امامان علیهم السلام، جلوه کاملی از صفات و اسمای الهی بوده‌اند، شرایط خاص و ویژگی‌های زمانه، باعث می‌شد که جنبه‌ای از شخصیت آن حضرات، تجلی پیدا کند.

در این بین، موقعیت و شرایط امام حسین علیه السلام بسیار ویژه بوده است. ده سال امامت حضرت، هم‌زمان با حکومت معاویه بود؛ در این دوره شرایط قیام وجود نداشت؛ به دلیل اینکه معاویه شخص حيله‌گری بود و ظاهر احکام اسلامی را تا حدودی مراعات می‌کرد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۸۶).

به همین جهت بود که امام حسین علیه السلام، در زمان حیات معاویه، با آن‌که نامه‌هایی از اهل عراق، برای دعوت به قیام علیه خلیفه اموی داشت، دست به این کار نزد و فرمود: امروز، روز قیام نیست، خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد تا زمانی که معاویه زنده است، کاری نکنید و در خانه‌ها مخفی شوید (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۲۱).

لذا اگر امام حسین علیه السلام، در شرایط امام حسن علیه السلام قرار می‌گرفت، قطعاً همان کار را می‌کرد؛ به دلیل اینکه، بعد از صلح امام حسن علیه السلام، با معاویه، برخی خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و گفتند، ما صلح را قبول نداریم؛ آیا با تو بیعت کنیم؟ امام حسین علیه السلام فرمود: نه، هرچه برادرم حسن علیه السلام کرد، من تابع همان هستم (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۱۶۵).

اما به دلایل متعددی شرایط زمان حکومت یزید، درست برعکس شرایط دوره معاویه بود؛ زیرا خلیفه دوم اموی، به فسق و فجور و بی‌دینی شهرت یافته بود و از انجام هیچ گناهی حتی به صورت علنی پروا نمی‌کرد.

در حادثه کربلا، خصوصاً روز عاشورا، شاهد بروز و ظهور همه فضائل و خوبی‌ها از



وجود مقدس امام حسین علیه السلام و یارانش هستیم، درحالی که برای دیگر امامان علیهم السلام، این شرایط و امکان فراهم نشد که همه ویژگی‌ها و فضائل خود را در معرض دید حقیقت جویان قرار دهند و این البته به مقتضای وظیفه‌ای بود که بر عهده هریک از آن بزرگواران بود که شرایط خاص، رفتار خاصی را هم می‌طلبید.

با وجود این تفاوت زمانی، امامان بعدی هم، مسیری را که امام حسین علیه السلام ترسیم کرد و مسیر اسلام واقعی بود، تفسیر و تبیین نمودند. به همین دلیل، لازم نبود آن‌ها هم به روش امام حسین علیه السلام به مقابله با حکام جور پردازند. از طرفی هم، هیچ‌کدام از آن حضرات، یارانی مانند یاران امام حسین علیه السلام نداشتند؛ فرمانده سپاه امام حسن علیه السلام، با وجود اینکه فرزندانش به دست معاویه کشته شده بودند، با صد هزار درهم معاویه تطمیع شد و لشکر امام مجتبی علیه السلام را رها کرده و با هشت هزار نفر فرار کرد؛ (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۴)؛ از این رو حضرت مجبور شد، با معاویه صلح کند. خود آن امام همام علیه السلام، در این باره می‌فرماید: من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که یارانی برای جنگ با وی نداشتم، اگر یارانی داشتم، شبانه‌روز با او می‌جنگیدم تا کار یکسره شود (طبرسی، [بی‌تا]، ص ۱۵۷).

اصحاب امام حسن علیه السلام، شعارشان «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ» بود؛ [۱] ولی یاران امام حسین علیه السلام، در شب عاشورا عرضه داشتند: به خدا سوگند! اگر بدانیم که کشته می‌شویم، آنگاه ما را زنده می‌کنند، سپس می‌کشند و خاکسترمان را بر باد می‌دهند و این کار را هفتاد بار تکرار می‌کنند، از تو جدا نخواهیم شد تا اینکه در راه تو جان بسپاریم (پیشوایی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۲). خود آن حضرت، در شب عاشورا این‌گونه همراهان خویش را مورد تأیید قرار داد: به راستی! یارانی بهتر از یاران خود و اهل‌بیتی نیکوکارتر از اهل‌بیت خود، سراغ ندارم. خدا از طرف من، به شما جزای خیر عنایت کند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۹۲).

شبهه پنجم: علاقه خلفا به امام حسین علیه السلام عامل دشمنی نسبت به آنان

یکی از علل وجود حقد و کینه، نسبت به حسین، علاقه شدیدی بوده که عمر، ابوبکر و عثمان، نسبت به این خاندان داشته‌اند؛ همین علاقه شدید، بعدها باعث بروز برخی

دشمنی‌ها و حسادت‌ها با این خاندان شد؛ طنز جالب تاریخ اینجاست که عالم شیعه می‌گوید: ابوبکر و عمر به این خاندان حسادت داشته‌اند؟ سؤال اینجاست: کدام حسودی این‌همه تعریف و تمجید و ابراز علاقه می‌کند؟

پاسخ

نگاهی کوتاه به مواضع مغرضانه خلفا علیه اهل بیت علیهم‌السلام؛ گزارش‌های متعددی در تاریخ ثبت شده است که نه تنها عدم محبت و علاقه ایشان نسبت به خاندان پیمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نشان می‌دهد، بلکه اخبار متعدد و متواتر، حاکی از دشمنی و کینه‌ورزی ایشان، به مقام و منزلت و فضائل آن حضرات، نیز است؛ از جمله:

۱. تهدید امام علی علیه‌السلام و یارانش به سوزاندن

بنا به نقل طبری، مورخ شهیر اهل سنت و دیگر مورخان، پس از آنکه امیرمؤمنان علیه‌السلام، از بیعت با خلفا استنکاف نمود، عمر بن خطاب به خانه آن حضرت که طلحه و زبیر و جمعی از مهاجران نیز در آنجا بودند، وارد شد و فریاد برآورد: به خدا سوگند، یا خانه را به آتش می‌کشم و یا برای بیعت بیرون روید! (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۰۲).

حال، باید از مدعیان علاقه خلفا به اهل بیت علیهم‌السلام، سؤال کرد، چگونه ممکن است فردی به دیگری علاقه‌مند باشد و در عین حال او را تهدید به سوزاندن نماید؟!

۲. ایجاد محدودیت اقتصادی علیه اهل بیت علیهم‌السلام، با غضب سرزمین فدک

فدک، مزرعه بسیار بزرگی بود که بدون جنگ، در اختیار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، قرار گرفت؛ آن حضرت، با توجه به محبوبیت، عصمت، زهد، امانت و دقت اهل بیت علیهم‌السلام و پشتیبانی اقتصادی برای تبلیغ خط و راه آنان و فقرزدایی از امت، آن را در اختیار حضرت زهرا علیها‌السلام، گذاشت؛ اما پس از رحلت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در روزهای نخست خلافت ابوبکر، وی به منظور محدودسازی قدرت اقتصادی امه علیها‌السلام، حضرت فاطمه علیها‌السلام، از فدک محروم گرداند.

آن حضرت، برای پس گرفتن آن کوشید؛ ولی دستگاه خلافت، از این کار سرباز زد؛ ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: فاطمه علیها‌السلام نزد ابوبکر رفت و به او فرمود: پدرم فدک را به من بخشید و علی و ام‌ایمن بر این مطلب گواه‌اند؛ ابوبکر، گفت: تو جز حق و راستی، چیزی به پدرت نسبت نمی‌دهی؛ من آن را به تو بخشیدم و بعد تکه‌ای از پوست طلبد و سند فدک را برای حضرت زهرا نوشت؛ حضرت، از نزد او خارج شد و در بین راه به عمر رسید؛ عمر

پرسید: ای فاطمه! از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد ابوبکر می‌آیم و به او گفتم که رسول خدا، فدک را به من بخشید و علی و ام‌ایمن نیز بر این مطلب گواه‌اند؛ وی نیز فدک را به من برگرداند و این نوشته را به من داد؛ عمر، نوشته را از آن حضرت گرفت و نزد ابوبکر آمده، گفت: تو فدک را به فاطمه داده‌ای و سندش را نوشته‌ای؟ گفت: آری؛ عمر گفت: علی به سود خودگواهی می‌دهد و ام‌ایمن، یک زن است و بعد آب دهان بر روی آن سند انداخته، نوشته را پاک و سند را پاره کرد؛

درواقع، مصادره فدک، آن روی سکه غصب خلافت از سوی حاکمان وقت بود و تلاشی برای در تنگنا قرار دادن امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر می‌شود؛ (ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق؛ قرائتی، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۴۴؛ پورامینی، ۱۳۹۶، ص ۲۱۹) در نهج‌البلاغه، درباره فدک، چنین آمده: «از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند و خداوند، بهترین داور است» (نهج‌البلاغه، نامه ۴۵).

۳.۱. اجرای سیاست منع تدوین و نقل کلام پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سوزاندن احادیث آن حضرت

یکی از اقدامات معروف خلفا پس از روی کار آمدن، اجرای سیاست منع نقل و تدوین احادیث پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (مگر احادیثی که جنبه سیاسی نداشت!)، آن هم به بهانه جلوگیری از اختلاط قرآن با احادیث و ایجاد اختلاف میان مسلمین بوده است؛ اما با عنایت به شواهد تاریخی و تصریح محققان، هدف اصلی از این اقدام، جلوگیری از نشر فضائل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام، به‌ویژه جلوگیری از انتشار اخبار لزوم جانشینی ائمه علیهم‌السلام و در نتیجه اثبات برتری آن حضرات، بر خلفا بوده است؛ در این باره، احمد بن شعیب نسائی [۳۰۳. ق] از نویسندگان صحاح سنّه اهل سنت، از ابن عباس نقل نموده است که آن‌ها به جهت بغضی که از امام علی علیه‌السلام، داشتند، سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ترک، (و سیاست فوق را)، اجرا کردند (نسائی، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۲۵۳).

پیامد منع حدیث، آن چیزی شد که در کلام علی علیه‌السلام، در ترسیم وضع جامعه و مردم آمده است: «مردم در فساد و جنایت، هم‌داستان شدند؛ از دین فاصله گرفتند؛ بر دروغ‌گویی پیمان بستند و از راستگویی پروا کردند...» [۲] بدین ترتیب، به تدریج فضایل

اهلبیت علیهم‌السلام و صحابه عالی‌قدر فراموش و احادیث و اخبار دروغینی در جامعه منتشر- گردید و جمعیت رو به گسترش مسلمانان از درک حقیقت اسلام و قرآن محروم ماندند و فاجعه‌ای چون واقعه کربلا در فاصله کمتر از ۵۰ سال، پس از رحلت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، رقم خورد (ر.ک: نصیری رضی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹).

حال، باید از کسانی که ادعای محبت خلفا، به اهل‌بیت علیهم‌السلام را دارند، سؤال کرد: سیاست خلفا در حذف و منع روایات نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خصوص فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام، چگونه با ادعای علاقه و محبت آن‌ها به آن بزرگواران، سازگار است؟!

شبهه ششم: حرمت لعن یزید از نظر بسیاری از علما

ناسزا گفتن به مسلمان فسق و گناه است و هیچ‌کسی نگفته که یزید از دین اسلام خارج است تا لعن و ناسزا به او گفته شود بیشتر علمای اسلام مثل بخاری و ذهبی و ابن‌اثیر و... لعن یزید را حرام می‌دانند. پیامبر فرمود: «اولین لشکری که با شهر قیصر- می‌جنگند، بخشیده شده‌اند و این یزید بوده است.

پاسخ

برای پاسخ این شبهه، باید به چند نکته توجه داشت:

۱. روایتی که از بخاری نقل شده، به خاطر اشکالات سندی و متنی، قابل‌پذیرش نیست؛ در این حدیث، گفته شده، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، برام حرام، بنت ملحان - که همسر- عبادة ابن‌صامت بود- وارد می‌شد: «فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا فَاطْعَمَتْهُ؛ یک روز، بر او وارد شد و ام حرام به حضرت، غذا داد؛ وَجَعَلْتُ تَفْلِي رَأْسَهُ فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ»؛ نعوذ بالله، استغفرالله؛ این توهین زشتی که این‌ها نقل کردند؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نعوذ بالله سرش را در دامن این زنی که شوهردار است گذاشت و آن زن سرش را واری می‌کرد؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با یک زن نامحرم چه‌کار دارد که خانه یک زن نامحرم برود؛ غذا بخورد و او با موهایش بازی بکند یا ببافد یا دنبال حشرات بگردد؛ ادامه همان روایت، بحث امت من می‌جنگند و اهل بهشت هستند.

این مطلب چنان نادرست است که ابن‌حجر عسقلانی سعی می‌کند، این روایت را توجیه

و در شرح صحیح بخاری، وقتی روایت را نقل می‌کند، تعجب می‌کند و می‌گوید، چطور ممکن است که آن حضرت، با یک زن اجنبی خلوت کرده باشد (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ج ۹، ص ۲۰۳).

ابن حجر، درباره سند این روایت نیز می‌گوید «والإسناد كله شاميون؛ سند این روایت، همه‌شان اهل شام هستند»؛ (همان، ص ۱۹۵) خیلی واضح است که مردم شام، همچنین روایت جعلی را برای دفاع از یزید نقل کنند؛ برای اینکه بگویند، شامی‌ها خیلی خوب هستند؛ ما خیلی خوب هستیم و امیرمان هم آدم خیلی خوبی است؛ «والإسناد كله شاميون»؛ یعنی تمام روات این روایت از مردم شام هستند و چنین مطلب دروغی را نقل کرده‌اند.

۲. کسی گفته که یزید فرمانده این لشکر بوده، این مطلب، توسط نقل‌های دیگر رد می‌شود؛ زیرا روایت صحیح داریم که فرمانده، یزید نبود؛ فرمانده عبدالرحمان ابن خالد ابن ولید بود: «وعلى الجماعة عبدالرحمن بن الوليد»؛ (سجستانی، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۲۷۲) پس اساساً فرمانده، یزید نبود و در این دوره، او به‌هیچ‌وجه، چنین جایگاهی نداشت.

۳. برفرض محال که این روایت صحیح باشد، این عام که این لشکر بخشیده شده هستند، شامل یزید نمی‌شود و دلیل خاص داریم که یزید از ذیل این عام خارج است؛ چون، اگر پیامبر ﷺ گفته، «مغفورٌ لهم»، برای کسانی گفته که اهلیت مغفرت را داشته باشند، چنانکه اگر کسی از این گروه، مرتد شده باشد، نمی‌توان گفت، او هم بخشیده شده و داخل این عموم است.

به تعبیر، دیگر فرض شود که روایت درست است و یزید هم بوده و در روایت آمده که هرکس قسطنطنیه را فتح کرد، خدا او را می‌بخشد؛ آیا گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد، یا گناهان آینده‌اش را هم می‌بخشد؟ یعنی برفرض محال که این روایت صحیح و درست هم باشد، پیامبر ﷺ هم گفته باشد، یزید هم واقعاً فرمانده این جنگ باشد، این مربوط به زمانی بود که بیش از ۱۰ سال، قبل از حکومتش بوده است؛ گناهان گذشته‌اش بخشیده شده باشد، گناهان آینده‌اش چه می‌شود.

۴. درباره موضع اهل سنت، باید گفت، خدا در همین دنیا تکلیف فاسقین و منافقین را

مشخص کرده، تکلیف کسی را که قاتل باشد؛ کسی را که افساد در ارض بکند: «وَمَنْ يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا، فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (نساء: ۹۳)؛ «و هرکس، فرد با ایمانی را از روی عمد، به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ درحالی‌که جاودانه در آن می‌ماند؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است».

به تعبیر الهی، هرکس یک مؤمنی را عمداً بکشد، جایش در جهنم است؛ برای همیشه در جهنم می‌ماند؛ گرفتار غضب و لعنت خدا می‌شود؛ و خدا برای او عذاب دردناکی آماده کرده و آماده خواهد کرد؛ یزید چند هزار نفر از پاکان را کشته است؛ این همه جنایت که در سه سال انجام داده را چگونه می‌توان توجیه کرد؛ آن همه جنایت در کربلا اتفاق افتاد و بعد از آن که بسیار مفصل است.

۵. این جنایات یزید، به قدری آشکار است که بعضی از علمای اهل سنت، مثل آلوسی که سلفی هم است، در این باره می‌نویسد: «نظر و ظن غالب من این است، این خبیث، یزید خبیث، این هم سنی است؛ این آقا می‌گوید، من سنی هستم؛ نظر اهل سنت این است؛ تو یک ناصبی از طالبان هستی، نظر من این است که این خبیث، رسالت پیغمبر را قبول نکرد و تمام کارهایی که با اهل حرم خدا انجام داد، با اهل حرم پیغمبر خدا انجام داد و کارهای که با عترت طیبین و طاهرین پیغمبر انجام داد، چه در زمان حیاتش و چه بعد از مماتش و کارهای زشت دیگری که انجام داد؛ نظر من این است که می‌شود کسی مثل یزید را علی‌التعین لعن کرد و اصلاً نمی‌شود تصور کرد که فاسقی مثل یزید هم وجود داشته باشد؛ ظاهراً او توبه نکرد، احتمال توبه‌اش ضعیف‌تر از ایمانش هست؛ ابن‌زیاد و ابن‌سعد را هم می‌شود، لعن کرد و تمام جماعتی که طرفدار این‌ها بودند و لعنت خدا بر یزید و ابن‌زیاد و ابن‌سعد و تمام طرفدارانش و تمام انصارش؛ «الذی یغلب علی ظنی أن الخبیث لم یکن مصدقاً برسالة النبی صلی الله تعالی علیه وسلم وأن مجموع ما فعل مع أهل حرم الله تعالی وأهل نبیه علیه الصلاة والسلام وعترته الطیبین الطاهرین فی الحیاة وبعد الممات وأنا أذهب إلى جواز لعن مثله علی التعین ولو لم يتصور أن یكون له مثل من الفاسقین والظاهر أنه لم یتب واحتمال توبته أضعف من إیمانه ویلحق به ابن‌زیاد وابن‌سعد وجماعة فلعنة الله عز

وجل عليهم أجمعين وعلى أنصارهم» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، ص ۲۲۸): پس یزید قطعاً اهل جهنم است با تمام طرفدارانش؛ همان طوری که آلوسی گفته است.

پی نوشت

- [۱]. یعنی: ما می خواهیم، زنده بمانیم.
- [۲]. «فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَا خَذَهُ وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاجِبَهُ وَ عَظَمَتِ الطَّاعِيَةُ وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ وَ صَالَ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُطُومٍ وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ وَ تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ. فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْطًا وَ الْمَطَرُ قَيْظًا وَ تَفِيضُ اللَّثَامِ فَيْضًا وَ تَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا. وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الرِّمَانِ ذَنَابًا وَ سَلَاطِينُهُ سَبَاعًا وَ أَوْسَاطُهُ أَكَالًا [أَكَالًا] وَ فُقَرَاؤُهُ أُمُوتَانًا وَ غَارَ الصِّدْقِ وَ فَاضَ الْكُذِبُ وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا وَ الْعَفَافُ عَجَبًا وَ لَيْسَ الْإِسْلَامُ لَيْسَ الْقُرُوقُ مَقْلُوبًا»؛ (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸؛ ر.ک: ابن شاذان، ۱۴۰۲ق، ص ۱۳۶ و ۱۳۷).

فهرست منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
۱. ابن اثیر، علی بن محمد، *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
 ۲. ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدينة دمشق و ذکر فضلها و تسمية من حلها من الأماثل أو اجتاز بنواحيها من واردتها و أهلها*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
 ۳. ابن ابی الحدید، عزالدین، *شرح نهج البلاغة*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۴ ق.
 ۴. ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی الکریم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارالصادر، ۱۳۸۵ ق.
 ۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، بیروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹ ق.
 ۶. ابن شاذان، فضل بن شاذان نیشابوری، *الإيضاح*، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ ق.
 ۷. ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر، *بلاغات النساء*، قم: مکتبة الحیدریة، ۱۳۷۸.
 ۸. آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
 ۹. بلاذری، احمد بن یحیی، *أنساب الأشراف*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
 ۱۰. پورامینی، محمدباقر، *پیامبر اعظم ﷺ: سیره و تاریخ*، تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۶.
 ۱۱. پیشوایی، مهدی، *سیره پیشوایان: نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصومین علیهم السلام*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۰.
 ۱۲. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، *الغارات*، تحقیق: جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
 ۱۳. داودی سعید و مهدی رستم نژاد، *عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها*، قم: امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۸.

۱۴. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، الأخبار الطوال، قم: منشورات الرضى، ۱۳۶۸.
۱۵. سجستانی، سليمان بن الأشعث، سنن ابى داود، بيروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۰ق،
۱۶. شاوى، على، نجم الدين طبسى و محمد جواد طبسى، با كاروان حسینی از مدینه تا مدینه، ترجمه عبدالحسین بینش، قم: زمزم هدایت، ۱۳۹۲.
۱۷. شبلنجی، مؤمن بن حسن، نور الأبصار في مناقب آل بيت النبي المختار ﷺ، قم: شريف الرضى، ۱۳۷۳.
۱۸. شريف رضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة، تحقيق: فيض الاسلام، ضبط و تنظيم: صبحي صالح، قم: دار الهجرة، ۱۴۱۴ق.
۱۹. شيخ مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، تحقيق: مؤسسة آل البيت ﷺ لتحقيق التراث، بيروت: دار المفيد، ۱۴۱۳ق.
۲۰. طبرسى، أبو منصور أحمد بن على بن أبى طالب، الإحتجاج على أهل اللجاج، قم: نشر- مرتضى، [بى تا].
۲۱. طبرى، أبو جعفر محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار التراث، ۱۳۸۷.
۲۲. قرائتى، محسن، تفسير نور، چاپ دوم، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۶.
۲۳. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، تحقيق: على أكبر غفارى، تهران: دار الكتب الاسلامية، ۱۳۶۳.
۲۴. مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ﷺ، چاپ سوم، بيروت: دار احيا التراث العربى، ۱۴۰۳ق.
۲۵. مطهرى، مرتضى، مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى ﷺ، تهران: صدرا، ۱۳۹۰.
۲۶. نسائى، احمد بن على، سنن النسائى، دمشق: دار ابن كثير، ۱۴۰۶ق.
۲۷. نصيرى رضى، محمد، تاريخ تحليلى صدر اسلام، تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.
۲۸. يعقوبى، احمد بن واضح، تاريخ يعقوبى، بيروت: دار صادر، [بى تا].



Decoding the Event of Yazīd’s Honoring of the Karbala Captives

Seyed Mohammad Mahdi Mousavi Nia*

Abstract

The main issue in this research is understanding Yazīd bin Mu‘āwiya’s field policy towards the captives of Ahl al-Bayt (as). The major challenge in this issue relates to the reflection of heterogeneous and contradictory actions by Yazīd in a short time frame as reported by historians and hadith narrators. These contradictions, later and through incomplete and selective narration of history, have turned into intellectual blind spots, giving rise to doubts and historical distortions, to the extent that some, relying on Yazīd’s secondary policies, have claimed his partial or total innocence.

The findings of this research, using a descriptive-analytical method and examining historical sources, clearly show that Yazīd’s change of policy towards the Ahl al-Bayt (as) in their final days in the Levant was merely superficial and a change in field tactics. It was a kind of psychological operation aimed at keeping calm the society angered by the Karbala incident, and does not signify Yazīd’s repentance or remorse. This is evident as he was not even willing to punish or dismiss the field agents responsible for Imam Husayn’s (as) martyrdom, even for the sake of appearances.

Keywords: Ahl al-Bayt (as), Captives, Karbala incident, Yazīd, Mu‘āwiya, Politics, the Levant government.

*. Level four Student at Islamic Seminary of Qom (Hawza); MA in Islamic history at Baqir al-Olum University; **Email:** mousaviniamahdi@gmail.com.

Examination of Reports on the Martyrdom of Ali al-Aṣghar (AS)

Mostafa Mohseni*

Abstract

The impacts of the Husaynī epic not only put Yazīd ibn Mu'āwiya under public pressure but also became problematic for some other oppressive rulers throughout history, to the extent that some individuals, inspired by this epic, have risen in rebellion. Today, enemies are attempting to reduce the effects of the Husaynī epic by creating doubts. Raising doubts about the circumstances of the martyrdom of Imam Husayn's (as) suckling child in the Karbala incident is one such attempt.

The present research, using a descriptive-analytical method and library sources, aims to examine how Imam Husayn's (as) suckling child was martyred as reported in various historical sources and maqātil (martyrdom accounts), and responds to the doubts raised by opponents. According to the findings of this research and based on reports describing the martyrdom of Ali al-Aṣghar (as), many of the raised doubts are entirely invalid, while others have reasoned and solid answers.

The conclusion is that the martyrdom of the suckling child is certain, and his thirst, the request for water for him, and the arrow shot at his throat are plausible events.

Keywords: Ali al-Aṣghar (as), The incident of Karbala, Martyrdom, Doubt, Suckling child.



*. Ph.D. in Islamic history and civilization, University of Islamic Sciences (Ma'aref), Qom; **Email:** awleya5tan@yahoo.com.



Examining the Impact of Umayyad Enmity Towards Banī Hāshim in the Karbala Incident

Ali Akbar Alemiyan^{**}

Abstract

The Umayyads and the Hashemites (Banī Hāshim) are two major clans of the Quraysh tribe, both of which were allies in the “Ḥilf al-Muṭayyibīn” incident and have historically been rivals. This rivalry, over time, escalated into stubbornness and enmity for various reasons. This study, using a descriptive-analytical method and library resources, aims to answer the question: how did the historical rivalry between the Umayyads and the Hashemites influence Umayyad hostility against the Ahl al-Bayt (as)? The findings indicate that this rivalry later manifested in the enmity of both Umayyad branches, the Sufyānids and the Marwānids, towards the Ahl al-Bayt (as) and their followers. Notable examples of this enmity include Mu‘āwiyā’s persecution of the Shī‘ī individuals, the tragedy of Karbala, and the Marwānid government’s oppression of the Imams (as) and the Shī‘ī population.

Keywords: Hashemites, Umayyads, Quraysh, Ahl al-Bayt (as), Imam Husayn (as), Historical rivalry.

^{**}. Assistant Professor at Al-Mustafa International University; **Email:** najva110@gmail.com.

Reasons for Imam Husayn's (AS) Refraining from Uprising During Mu'āwiya's Rule

Seyed Mohsen Sharifi*

Abstract

This study uses a descriptive-analytical approach to explore the reasons why Imam Husayn (as) did not initiate an uprising during the reign of Mu'āwiya and examines the temporal conditions of his Imamate period. Among the most important reasons, various factors can be cited such as the existence of a peace treaty, Mu'āwiya's social position and political acumen, temporal conditions, behavioral differences between Mu'āwiya and Yazīd, lack of readiness for a widespread public call, and the protection of Shī'ī followers' lives. The research findings indicate that Imam Husayn (as), like his father and brother, considered Mu'āwiya a usurper of the caliphate and deemed opposing him as obligatory. However, given that Mu'āwiya, through deception, trickery, and propaganda, controlled the social atmosphere to the extent that he had presented himself as the rightful caliph, an uprising in such a situation would not have achieved the desired outcome. In other words, if Imam al-Hasan (as) preserved the essence of Islam by accepting the peace treaty, Imam Husayn (as) also fulfilled his duty during this period through silence and non-violent political struggles.

Keywords: Imamate, Imam Husayn (as), Mu'āwiya's caliphate, Yazīd, Peace, Uprising, Political struggle.

*. Ph.D. in Islamic history; **Email:** sharifi55530@gmail.com.





Historical Critique of the Alleged Marriage of Imam Husayn (AS) with Uraynib

Amir Ali Hasanlu *

Abstract

Enemies of Islam have always sought to diminish the impact of Imam Husayn's (as) movement by generating various doubts. The basis for some of these doubts lies in weak reports about Imam Husayn's (as) character, conduct, life, and uprising. Among these doubts is the fictional story of Imam Husayn's (as) competition with Yazīd over marrying a woman named Uraynib. Some uninformed or malicious individuals, citing such reports, have mixed the Ashura movement with carnal desires and attempt to portray this uprising as fundamentally a purely material and carnal rebellion, claiming that this story set the stage for the Ashura incident.

The findings of this research, using a descriptive-analytical method and examining historical sources, show that this story is fabricated and unacceptable, contradicting all reports in Islamic historical sources agreed upon by both Shia and Sunni. Furthermore, the causes and factors leading to the Karbala event have been sufficiently discussed in both Shī'ī and Sunni books, leaving no room for doubt about the baselessness of this allegation.

Keywords: Imam Husayn (as), Uraynib, Ashura movement, Karbala, Marriage, Doubt, Fabricated story.

*. Ph.D. Student at University of Islamic Denominations of Qom; **Email:** hasanloo1349@yahoo.com.

Comparative Analysis of Imam Husayn's (AS) and Abdullah ibn Zubayr's Actions During the Allegiance-seeking Period

Yadollah Hajizadeh*

Abstract

In the final years of his rule, Mu'āwiya sought public allegiance for his son Yazīd, a process that continued during Yazīd's reign. Prominent figures such as Imam Husayn (as) and Abdullah ibn Zubayr refused to pledge allegiance to Yazīd. This raises the question: how did Imam Husayn (as) and Abdullah ibn Zubayr behave during this period? Was there a difference in their behavior, and if so, what were the reasons behind it?

The findings of this research, using descriptive-analytical methods and examining primary sources, show that while both Imam Husayn (as) and Abdullah ibn Zubayr shared a common refusal to pledge allegiance to Yazīd and appeared similar outwardly, Imam Husayn (as) explicitly opposed the Umayyad rule and his confrontational stance was clear. In contrast, Abdullah ibn Zubayr took a cautious and deceptive approach due to his specific ambitions.

Keywords: Imam Husayn (as), Abdullah ibn Zubayr, Allegiance, Umayyad rule, Yazīd, Mu'āwiya.



*. Assistant Professor at the Islamic Sciences and Culture Academy Research Institute; **Email:** y.hajizadeh@isca.ac.ir.



Table of Content

Disorder in the Answering Process and Ways to Prevent it / conversation Naser Rafiei Mohammadi.....	7
Comparative Analysis of Imam Husayn's (AS) and Abdullah ibn Zubayr's Actions During the Allegiance-seeking Period Yadollah Hajizadeh.....	17
Historical Critique of the Alleged Marriage of Imam Husayn (AS) with Uraynib Amir Ali Hasanlu.....	35
Reasons for Imam Husayn's (AS) Refraining from Uprising During Mu'awiya's Rule Seyed Mohsen Sharifi.....	53
Examining the Impact of Umayyad Enmity Towards Banī Hāshim in the Karbala Incident Ali Akbar Alemiyan.....	71
Examination of Reports on the Martyrdom of Ali al-Aṣghar (AS) Mostafa Mohseni.....	93
Decoding the Event of Yazīd's Honoring of the Karbala Captives Seyed Mohammad Mahdi Mousavi Nia.....	111
Answers to Selected Questions and Doubts History Department	131

PASOKH
A Scientific-Specialized Quarterly Journal
for Answering Religious Doubts
Volume 9, Issue 34, Summer 2024

—❁—
Publisher: The Center for Studies & Responding to Religious Doubts
in the Islamic Seminaries (Hawza)
Director-in-Charge: Mohammad Baqir Pour Amini
Editor-in-Chief: Hamid Karimi
Executive Manager: Mohammad Kazem Hosseini Kouhsari
Associate Editor: Ali Asghar Foroutan
Page Setup: Sajjad Naseri

—❁—
Editorial Board:

Abul Hasan Baktash
Director of Politics & Society Department at *the Center for Studies & Responding to Religious Doubts*
Amir Ali Hasanlu
Director of History Department at *the Center for Studies & Responding to Religious Doubts*
Nasrollah Darwishi
Director of education and research at *the Center for Studies & Responding to Religious Doubts*
Abdul Rahim Rezapour
Director of Philosophy and Theology Department at *the Center for Studies & Responding to Religious Doubts*
Ezzoddin Rezanejad
Professor at *Al-Mustafa International University*
Hasan Reza Rezaei
Assistant Professor at *Al-Mustafa International University*
Ahmad Reza Famil Dardashti
Director of Doubt Analysis Department at *the Center for Studies & Responding to Religious Doubts*
Hamid Karimi
Associate Professor at *Iran University of Science & Technology*
Hasan Mo'allemi
Associate Professor at *Baqir al-'Ulum University*

—❁—
Address: No. 7, Alley 8, 19 Dey, Qom, Iran.

Website: www.pasokhmag.ir

E-mail: ntpasokh@gmail.com

—❁—
Registration No. at the Ministry of Culture and Islamic Guidance: 76437
Fam Digital Publications

There is no objection to citing the contents of this quarterly on the condition of
acknowledging the sources.